



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

فرزندم این گونه باش...!

متن ، ترجمه و شرح

(نقشه لفظ)



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نهج البلاغه : متن ، ترجمه و شرح نامه ۳۱ - فرزندانم این گونه باش ...!

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	نهج البلاغه : متن ، ترجمه و شرح نامه ۳۱
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	متن و ترجمه
۱۰	موضوع
۱۰	۱-انسان و حوادث روزگار
۱۰	متن
۱۱	ترجمه
۱۲	۲-مراحل خودسازی
۱۲	متن
۱۳	ترجمه
۱۴	۳-اخلاق اجتماعی
۱۴	متن
۱۴	ترجمه
۱۵	۴-شباب در تربیت فرزند
۱۵	متن
۱۶	ترجمه
۱۷	۵-روش تربیت فرزند
۱۷	متن
۱۸	ترجمه
۱۹	۶-ضرورت توجه به معنویات
۱۹	متن
۲۰	ترجمه
۲۲	۷-ضرورت آخرت گرایی

۲۲	متن
۲۲	ترجمه
۲۴	۸- معیارهای روابط اجتماعی
۲۴	متن
۲۴	ترجمه
۲۵	۹- تلاش در جمع آوری زاد و توشه
۲۵	متن
۲۵	ترجمه
۲۶	۱۰- نشانه های رحمت الهی
۲۶	متن
۲۷	ترجمه
۲۸	۱۱- شرایط اجابت دعا
۲۸	متن
۲۸	ترجمه
۲۹	۱۲- ضرورت یاد مرگ
۲۹	متن
۲۹	ترجمه
۳۰	۱۳- شناخت دنیا پرستان
۳۰	متن
۳۱	ترجمه
۳۲	۱۴- ضرورت واقع نگری در زندگی (ارزش های گوناگون اخلاقی)
۳۲	متن
۳۴	ترجمه
۳۶	۱۵- حقوق دوستان
۳۶	متن
۳۷	ترجمه

۳۸	۱۶ - ارزشهای اخلاقی
۳۸	متن
۳۹	ترجمه
۴۱	۱۷ - جایگاه زن و فرهنگ پرهیز
۴۱	متن
۴۱	ترجمه
۴۲	شرح : پیام امام امیر المومنین علیه السلام (مکارم شیرازی)
۴۲	نامه در یک نگاه
۴۶	این نامه از سوی چه کسی، و به چه کسی است؟
۵۳	سبب نگاشتن این نامه
۵۶	محکم ترین وسیله نجات
۵۹	دل را با اندرز زنده کن
۶۴	نکته ها
۶۴	۱. حیات و آبادی قلب
۶۶	۲. واعظان و اندرزگویان بی شمار
۶۹	رمز پیروزی استقامت است
۷۶	نکته ها
۷۶	۱. احتیاط
۷۶	۲. راه دستیابی به فضایل اخلاقی
۷۷	وصیتم را سرسری مگیر
۸۱	نکته : علوم نافع و غیر نافع
۸۲	انگیزه من برای نوشتن این وصیت نامه
۸۸	نکته : آثار تربیت در جوانی
۹۰	سایه استفاده از عمر طولانی در تجارب دیگران
۹۲	نکته ها
۹۲	۱. مجموعه پر از اسراری به نام تاریخ

۲. چگونگی دسترسی امام(علیه السلام) به تاریخ گذشتگان ۹۴
- از پیمودن راه های مشکوک بپرهیز ۹۹
- همه چیز از سوی اوست ۱۰۵
- نکته : مقایسه علم و جهل بشر ۱۰۹
- پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) را راهنمای خود قرار ده ۱۱۱
- ایمان به یکتایی او ۱۱۳
- نکته ها ۱۱۸
۱. رابطه جهان بینی و ایدئولوژی ۱۱۸
۲. آغاز خلقت و دوام فیض ۱۲۰
- راهیان جهان دیگر دو گروهند ۱۲۱
- یکسان نگری منافع خویش و دیگران ۱۲۵
- خزانه دار دیگران مباش ۱۲۸
- زاد و توشه آخرت را با دیگران بفرست! ۱۳۲
- امروز بار خود را سبک کن! ۱۳۷
- درهای توبه و دعا به روی تو گشوده است ۱۳۹
- نکته : شرایط استجاب دعا ۱۵۴
- هدف آفرینش ۱۵۵
- دنیای فریبکار ۱۶۰
- آنها که بر مرکب شب و روز سوارند ۱۶۸
- نکته : مسافران جهان دیگر! ۱۷۱
- هرگز تن به پستی مده ۱۷۲
- بیست و هفت اندرز گرانبها ۱۸۱
- در برابر بدی ها نیکی کن! ۱۹۷
- حق دوست را ضایع مکن ۲۰۶
- یازده اندرز دیگر ۲۱۱
- رفتار حکیمانه و عادلانه با زن ۲۳۸

۲۴۲ نکته ها

۲۴۲ در اینجا لازم است به دو موضوع اشاره کنیم

۲۴۷ تقسیم مسئولیت ها

۲۵۰ همه چیز خود را به خدا بسپار

۲۵۲ درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه : علی بن ابی طالب علیه السلام، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق.

عنوان و نام پدیدآور : نهج البلاغه : متن و ترجمه و شرح نامه ۳۱ / از روی متن تصحیح شده مرحوم دکتر صبحی صالح / ترجمه محمد دشتی / شرح آیت الله مکارم شیرازی.

مشخصات نشر : دیجیتالی / مرکز تحقیقات یارانه ای قائمیه اصفهان - ۱۳۹۸

مشخصات ظاهری : ۲۳۶ ص.

موضوع : علی بن ابی طالب علیه السلام، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. -- نامه ها

توضیح : نامه سی و یکم که بعد از نامه مالک اشتر طولانی ترین نامه های امام علیه السلام در نهج البلاغه است، یک دوره کامل درس اخلاق، تهذیب نفس، خودسازی، تربیت نفوس و سیر و سلوک الی الله است. این نامه دریایی از معارف و آموزه های دینی و اخلاقی است و در حقیقت منشوری از بهترین دستور العمل های اعتقادی و اخلاقی است، برای تمام کسانی که دل در گرو اخلاق و معنویات دارند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در این نامه، علاوه بر بیان توحید، عظمت پروردگار، صفات الهی، هدف آفرینش، معاد و... مهم ترین نیازهای زندگی مادی و معنوی انسان را مطرح می فرماید.

ص: ۱

متن و ترجمه

موضوع

و من وصیه له علیه السلام للحسن بن علی علیهما السلام کتبتها إلیه بحاضرین (۱) عند انصرافه من صفین

ترجمه

نامه به فرزندش امام حسن علیه السلام وقتی از جنگ صفین باز می گشت و به سرزمین «حاضرین» رسیده بود در سال ۳۸ هجری

۱- انسان و حوادث روزگار

متن

مِنْ الْوَالِدِ الْفَانِ الْمَقَرِّ لِلزَّمَانِ (۲) الْمُدْبِرِ الْعُمَرِ الْمُسْتَسْلِمِ لِلدُّنْيَا السَّاكِنِ مَسَاكِنَ الْمَوْتَى وَ الظَّاعِنِ عَنْهَا غَدًا إِلَى الْمَوْلُودِ الْمُؤَمَّلِ مَا

لَا يُدْرِكُ السَّالِكِ سَبِيلَ مَنْ قَدْ هَلَكَ غَرَضِ (٣) الْأَسْقَامِ وَ رَهِينِهِ (٤) الْأَيَّامِ وَ رَمِيهِ (٥) الْمَصَائِبِ وَ عَبْدِ الدُّنْيَا وَ تَاجِرِ الْغُرُورِ وَ غَرِيمِ الْمَنَايَا وَ أَسِيرِ الْمَوْتِ وَ حَلِيفِ الْهُمُومِ وَ قَرِينِ الْأَحْزَانِ وَ نُصْبِ الْآفَاتِ (٦) وَ صَرِيحِ (٧) الشَّهَوَاتِ وَ خَلِيفِهِ الْأَمْوَاتِ.

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ فِيمَا تَبَيَّنَتْ مِنْ إِدْبَارِ الدُّنْيَا عَنِّي وَ جُمُوحِ الدَّهْرِ (٨) عَلَيَّ وَ إِقْتِيَالِ الْآخِرَةِ إِلَيَّ مَا يَزَعُنِي (٩) عَنْ ذِكْرِ مَنْ سِوَايَ وَ الْإِهْتِمَامِ بِمَا وَرَائِي (١٠) غَيْرَ أَنِّي حَيْثُ تَفَرَّدَ بِي دُونَ هُمُومِ النَّاسِ هَمَّ نَفْسِي فَصِدَّقْنِي (١١) رَأْيِي وَ صَرَفْنِي عَنْ هَوَايَ وَ صَرِّحْ لِي مَحْضُ أَمْرِي (١٢) فَأَفْضَى بِي إِلَى جِدِّ لَا يَكُونُ فِيهِ لَعِبٌ وَ صِدْقٍ لَا يَشُوبُهُ كَذِبٌ وَ وَجَدْتُكَ عَضِي بَلْ وَجَدْتُكَ كُلِّي حَتَّى كَأَنَّ شَيْئًا لَوْ أَصَابَكَ أَصَابَنِي وَ كَأَنَّ الْمَوْتَ لَوْ أَتَاكَ أَتَانِي فَعَنَانِي

مِنْ أَمْرِكَ مَا يَغْنِينِي مِنْ أَمْرِ نَفْسِي فَكَتَبْتُ إِلَيْكَ كِتَابِي مُسْتَظْهِرًا بِهِ (١٣) إِنَّ أَنَا بَقِيْتُ لَكَ أَوْ فَنَيْتُ.

ترجمه

از پدري فانی، اعتراف دارنده به گذشت زمان، زندگی را پشت سر نهاده- که در سپری شدن دنیا چاره ای ندارد- مسکن گزیده در جایگاه گذشتگان، و کوچ کننده فردا، به فرزندی آزمند چیزی که به دست نمی آید، رونده راهی که به نیستی ختم می شود، در دنیا هدف بیماری

١- حاضرین: اسم بلده فی نواحی صفین.

٢- المقرّر للزمان: المعترف له بالشدّه.

٣- غرض الأسقام: هدف الأمراض ترمی إليه سهامها.

٤- الرهینه: المرهونه أى أنه فی قبضه الأيام و حکمها.

٥- الرّمیه: ما أصابه السهم.

٦- نُصِبِ الْآفَاتِ: لا تفارقه العلل. و هو من قولهم: فلان نصب عینی - بالضم -: أى لا يفارقنی.

٧- الصریح: الطریح.

٨- جُمُوحِ الدَّهْرِ: استقصاؤه و تغلبه.

٩- يَزَعُنِي: يكفّنی و یصدّنی.

١٠- ما ورائی: كناية عن أمر الآخرة.

١١- صَدَّقَنِي: صرفه.

١٢- محض الأمر: خالصه.

١٣- مستظّهرًا به: أى مستعینًا به.

ها، در گرو روزگار، و در تیررس مصائب، گرفتار دنیا، سودا کننده دنیای فریب کار، وام دار نابودی ها، اسیر مرگ، هم سوگند رنجها، هم نشین اندوه ها، آماج بلاها، به خاک در افتاده خواهش ها، و جانشین گذشتگان است. پس از ستایش پروردگار، همانا گذشت عمر، و چیرگی روزگار، و روی آوردن آخرت، مرا از یاد غیر خودم باز داشته و تمام توجه مرا به آخرت کشانده است، که به خویشتن فکر می کنم و از غیر خودم روی گردان شدم، که نظرم را از دیگران گرفت، و از پیروی خواهشها باز گردانند، و حقیقت کار مرا نمایانند، و مرا به راهی کشانند که شوخی بر نمی دارد، و به حقیقتی رسانند که دروغی در آن راه ندارد. و تو را دیدم که پاره تن من، بلکه همه جان منی، آنگونه که اگر آسیبی به تو رسد به من رسیده است، و اگر مرگ به سراغ تو آید، زندگی مرا گرفته است، پس کار تو را کار خود شمردم، و نامه ای برای تو نوشتم، تا تو را در سختی های زندگی رهنمون باشد. حال من زنده باشم یا نباشم.

۲- مراحل خودسازی

متن

فَإِنِّي أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ أَيُّ بُنَىٰ وَ لُزُومِ أَمْرِهِ وَ عِمَارَةِ قَلْبِكَ بِذِكْرِهِ وَ الْإِعْتِصَامِ بِحَبْلِهِ وَ أَيُّ سَبَبِ أَوْثُقٍ مِنْ سَبَبِ بَيْنِكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ
إِنْ أَنْتَ أَخَذْتَ بِهِ!

أَحْيِ قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ وَ أَمْتَهُ بِالزَّهَادَةِ وَ قُوَّةَ بِالْيَقِينِ وَ نَوْرَهُ بِالْحِكْمَةِ وَ ذَلِّلَّهُ بِذِكْرِ الْمَوْتِ وَ قَرَّرَهُ بِالْفَنَاءِ (۱) وَ بَصَّرَهُ (۲)

فَجَائِعِ (۳) الدُّنْيَا وَ حَذَّرَهُ صَوْلَةَ الدَّهْرِ وَ فُحْشَ تَقَلُّبِ اللَّيَالِي وَ الْأَيَّامِ وَ اعْرِضْ عَلَيْهِ أَخْبَارَ الْمَاضِيْنَ وَ ذَكَّرَهُ بِمَا أَصَابَ مَنْ

ص: ۲

۱- قَرَّرَهُ بِالْفَنَاءِ: اطلب منه الإقرار بالفناء.

۲- بَصَّرَهُ: اجعله بصيرا.

۳- الفجائع - جمع فجيعة -: و هي المصيبة تفرع بحلولها.

كَانَ قَبْلَكَ مِنَ الْأُولِينَ وَ سَرَّ فِي دِيَارِهِمْ وَ آثَارِهِمْ فَانظُرْ فِيمَا فَعَلُوا وَ عَمَّا انْتَقَلُوا وَ أَيْنَ حَلُّوا وَ نَزَلُوا فَإِنَّكَ تَجِدُهُمْ قَدِ انْتَقَلُوا عَنِ الْأَحْبَةِ وَ حَلُّوا دِيَارَ الْعُزْبَةِ وَ كَأَنَّكَ عَنْ قَلِيلٍ قَدِ صَرَّتَ كَأَحَدِهِمْ - فَأَصْلِحْ مَثْوَاكَ وَ لَا تَبِعْ آخِرَتَكَ بِدُنْيَاكَ وَ دَعِ الْقَوْلَ فِيمَا لَا تَعْرِفُ وَ الْخِطَابَ فِيمَا لَمْ تُكَلِّفْ وَ أَمْسِكْ عَنْ طَرِيقٍ إِذَا خِفْتَ ضَلَالَتَهُ فَإِنَّ الْكُفَّ عِنْدَ حَيْرَةِ الضَّلَالِ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْأَهْوَالِ

ترجمه

پسرم همانا تو را به ترس از خدا سفارش می کنم که پیوسته در فرمان او باشی، و دلت را با یاد خدا زنده کنی، و به ریسمان او چنگ زنی، چه وسیله ای مطمئن تر از رابطه تو با خداست اگر سر رشته آن را در دست گیری. دلت را با اندرز نیکو زنده کن، هوای نفس را با بی اعتنایی به حرام بمیران، جان را با یقین نیرومند کن، و با نور حکمت روشنائی بخش، و با یاد مرگ آرام کن، به نابودی از او اعتراف گیر، و با بررسی تحولات ناگوار دنیا به او آگاهی بخش، و از دگرگونی روزگار، و زشتی های گردش شب و روز او را بترسان، تاریخ گذشتگان را بر او بنما، و آنچه که بر سر پیشینیان آمده است به یادش آور. در دیار و آثار ویران رفتگان گردش کن، و بیندیش که آنها چه کردند از کجا کوچ کرده، و در کجا فرود آمدند از جمع دوستان جدا شده و به دیار غربت سفر کردند، گویا زمانی نمی گذرد که تو هم یکی از آنانی پس جایگاه آینده را آباد کن،
آخرت

را به دنیا مفروش، و آنچه نمی دانی مگو، و آنچه بر تو لازم نیست بر زبان نیاور، و در جاده ای که از گمراهی آن می ترسی قدم مگذار، زیرا خودداری به هنگام سرگردانی و گمراهی، بهتر از سقوط در تباهی هاست.

۳- اخلاق اجتماعی

متن

وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ تَكُنْ مِنْ أَهْلِهِ وَانْكِرِ الْمُنْكَرَ بِيَدِكَ وَ لِسَانِكَ وَ يَأِينُ (۱) مَنْ فَعَلَهُ بِجُهْدِكَ وَ جَاهِدْ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ وَ لَا تَأْخُذْكَ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ وَ خُضِ الْعِمْرَاتِ (۲) لِلْحَقِّ حَيْثُ كَانَ وَ تَفَقَّهْ فِي الدِّينِ وَ عَوِّذْ نَفْسَكَ التَّصَيُّبُ عَلَى الْمَكْرُوهِ وَ نِعْمَ الْخُلُقِيُّ التَّصَيُّبُ فِي الْحَقِّ وَ أَلْجِئْ نَفْسَكَ فِي أُمُورِكَ كُلِّهَا إِلَى إِلَهِكَ فَإِنَّكَ تُلْجِئُهَا إِلَى كَهْفِ (۳) حَرِيْزِ (۴) وَ مَيَانِعِ عَزِيْزٍ وَ أَخْلِصْ فِي الْمَسْأَلَةِ لِرَبِّكَ فَإِنَّ بِيَدِهِ الْعَطَاءَ وَ الْحِزْمَانَ وَ أَكْثَرَ الْإِسْتِخَارَةِ (۵) وَ تَفَهَّمْ وَصِيَّتِي وَ لَا تَذْهَبَنَّ عَنْكَ صَفْحاً (۶) فَإِنَّ خَيْرَ الْقَوْلِ مَا نَفَعَ وَ اعْلَمْ أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَ لَا يُنْتَفَعُ بِعِلْمٍ لَا يَحِقُّ (۷) تَعَلَّمُهُ.

ترجمه

به نیکی ها امر کن و خود نیکوکار باش، و با دست و زبان بدیها را انکار کن، و بکوش تا از بدکاران دور باشی، و در راه خدا آنگونه که شایسته است تلاش کن، و هرگز سرزنش ملامتگران تو را از تلاش در راه خدا باز ندارد. برای حق در مشکلات و سختی ها شنا کن، شناخت خود را در دین به کمال رسان، خود را برای استقامت برابر مشکلات عادت ده، که شکیبایی در راه حق عادت پیسنیدیده است، در تمام کارها خود را به خدا واگذار، که به پناهگاه مطمئن و نیرومندی رسیده ای، در دعا با اخلاص

ص: ۴

۱- باین: ای: باعد و جانب.

۲- العِمْرَات: الشدائد.

۳- الكهف: الملجأ.

۴- الحریز: الحافظ.

۵- الاستخاره: إجاله الرأي في الأمر قبل فعله لاختيار أفضل وجوهه.

۶- صَفْحاً: جانباً.

۷- لا يحق: بكسر الحاء و ضمها :-

پروردگارت را بخوان، که بخشیدن و محروم کردن به دست اوست، و فراوان از خدا درخواست خیر و نیکی داشته باش. وصیت مرا بدرستی دریاب، و به سادگی از آن نگذر، زیرا بهترین سخن آن است که سودمند باشد، بدان علمی که سودمند نباشد، فایده ای نخواهد داشت، و دانشی که سزاوار یاد گیری نیست سودی ندارد.

۴- شتاب در تربیت فرزند

متن

أَيُّ بُيِّئِي لَمَّا رَأَيْتُنِي قَدْ بَلَغْتُ سِنًا (۱) وَ رَأَيْتُنِي أَرْدَادًا وَهِنًا (۲) بَادَرْتُ بِوَصِيَّتِي إِلَيْكَ وَ أَوْرَدْتُ خِصَالًا مِنْهَا قَبْلَ أَنْ يَعْجَلَ بِي أَجَلِي دُونَ أَنْ أُفْضِيَ (۳) إِلَيْكَ بِمَا فِي نَفْسِي أَوْ أَنْ أُنْقَصَ فِي رَأْيِي كَمَا نُقِصَتْ فِي جِسْمِي أَوْ يَسْبِقُنِي إِلَيْكَ بَعْضُ غَلَبَاتِ الْهَوَى وَ فِتَنِ الدُّنْيَا فَتَكُونَ كَالصَّعْبِ (۴) النَّفُورِ (۵). وَ إِنَّمَا قَلْبُ الْحَدِيثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أَلْقَى فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبْلَتْهُ فَبَادَرْتُكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَقْسُو قَلْبَكَ وَ يَشْتَغَلَ لُبَّكَ لِتَسْتَقْبَلَ بِجِدِّ رَأْيِكَ (۶) مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ كَفَاكَ أَهْلُ التَّجَارِبِ بُعِيَّتَهُ (۷) وَ تَجْرِبَتَهُ فَتَكُونَ قَدْ كَفَيْتَ مَثُونَةَ الطَّلَبِ وَ عَوْفِيَّتَ مِنْ عِلَاجِ التَّجْرِبَةِ فَأَتَاكَ مِنْ ذَلِكَ مَا قَدْ كُنَّا نَأْتِيهِ وَ اسْتَبَانَ (۸) لَكَ مَا رَبَّما أَظْلَمَ عَلَيْنَا مِنْهُ.

أَيُّ بُيِّئِي وَ إِنِّي وَ إِن لَمْ أَكُنْ عُمَرْتُ عُمَرٌ مِّنْ كَدَانَ قَبْلِي فَقَدْ نَظَرْتُ فِي أَعْمَالِهِمْ وَ فَكَّرْتُ فِي أَخْيَارِهِمْ وَ سِرْتُ فِي آثَارِهِمْ حَتَّى عُمِدْتُ كَأَحْيَادِهِمْ بَلْ كَأَنِّي بِمَا انْتَهَى إِلَيَّ مِنْ أُمُورِهِمْ قَدْ عُمَرْتُ مَعَ أَوْلِيهِمْ إِلَى آخِرِهِمْ فَعَرَفْتُ صِفَتَهُ ذَلِكَ مِنْ كَدَرِهِ وَ نَفْعِهِ مِنْ ضَرَرِهِ فَاسْتَبَانَ لِمَكَ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ نَخِيلَهُ (۹) وَ تَوَخَّيْتُ (۱۰) لِمَكَ جَمِيلَهُ وَ صِرَفْتُ عَنْكَ مَجْهُولَهُ وَ رَأَيْتُ حَيْثُ عَنَانِي مِنْ أَمْرِكَ مَا يَعْنِي الْوَالِدَ الشَّفِيقَ وَ أَجْمَعْتُ عَلَيْهِ (۱۱) مِنْ أَدَبِكَ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ وَ أَنْتَ مُقْبِلُ الْعُمُرِ وَ

ص: ۵

۱- بَلَغْتُ سِنًا: أى وصلت النهايه من جهه السن.

۲- الْوَهْنُ: الضعف.

۳- أُفْضِيَ: القى إليك.

۴- الفرس الصعب: غير المذل.

۵- النَّفُورُ: ضد الآنس.

۶- جَدَّ رَأْيِكَ: أى محققه و ثابتة.

۷- كَفَاهُ بُعِيَهُ الشَّيْءُ: أغناه عن طلبه.

۸- استبان: ظهر.

۹- النَّخِيلُ: المختار المصطفى.

۱۰- تَوَخَّيْتُ: أى تحزبت.

۱۱- أجمعت عليه: عزمت.

ترجمه

پسرم هنگامی که دیدم سالیانی از من گذشت، و توانایی رو به کاستی رفت، به نوشتن وصیت برای تو شتاب کردم، و ارزش های اخلاقی را برای تو بر شمردم. پیش از آن که أجل فرا رسد، و رازهای درونم را به تو منتقل نکرده باشم، و در نظرم کاهشی پدید آید چنانکه در جسمم پدید آمد، و پیش از آن که خواهشها و دگرگونی های دنیا به تو هجوم آورند، و پذیرش و اطاعت مشکل گردد، زیرا قلب نوجوان چونان زمین کاشته نشده، آماده پذیرش هر بذری است که در آن پاشیده شود. پس در تربیت تو شتاب کردم، پیش از آن که دل تو سخت شود، و عقل تو به چیز دیگری مشغول گردد، تا به استقبال کارهایی بروی که صاحبان تجربه، زحمت آزمون آن را کشیده اند، و تو را از تلاش و یافتن بی نیاز ساخته اند، و آنچه از تجربیات آنها نصیب ما شد، به تو هم رسیده، و برخی از تجربیاتی که بر ما پنهان مانده بود برای شما روشن گردد. پسرم درست است که من به اندازه پیشینیان عمر نکرده ام، اما در کردار آنها نظر افکندم، و در اخبارشان اندیشیدم، و در آثارشان سیر کردم تا آنجا که گویا یکی از آنان شده ام، بلکه با مطالعه تاریخ آنان، گویا از اول تا پایان عمرشان با آنان بوده ام، پس قسمت های روشن و شیرین زندگی آنان را از دوران تیرگی شناختم، و زندگانی سودمند آنان را با دوران زیانبارش شناسایی کردم، سپس از هر چیزی مهم و ارزشمند آن را

ص: ۶

۱- مُقْتَبِلُ بِالْفَتْحِ - من اقتبل الغلام فهو مقتبل. و هو من الشواذ، و القياس مقتبل بكسر الباء لأنه اسم فاعل. و مقتبل الإنسان: أول عمره.

و از هر حادثه ای، زیبا و شیرین آن را برای تو برگزیدم، و ناشناخته های آنان را دور کردم، پس آنگونه که پدری مهربان نیکی ها را برای فرزندش می پسندد، من نیز بر آن شدم تو را با خوبی ها تربیت کنم، زیرا در آغاز زندگی قرار داری، تازه به روزگار روی آورده ای، نیتی سالم و روحی با صفا داری.

۵- روش تربیت فرزند

متن

وَ أَنْ أُبَدِّلَكَ بِتَعْلِيمِ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تَأْوِيلِهِ وَ شَرَائِعِ الْإِسْلَامِ وَ أَحْكَامِهِ وَ حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ لَا أُجَاوِزُ (۱) ذَلِكَ بِكَ إِلَى غَيْرِهِ ثُمَّ أَشْفَقْتُ (۲) أَنْ يَلْتَبَسَ عَلَيْكَ مَا اخْتَلَفَ النَّاسُ فِيهِ مِنْ أَهْوَائِهِمْ وَ آرَائِهِمْ مِثْلَ الَّذِي التَّبَسَّ (۳) عَلَيْهِمْ فَكَانَ إِحْكَامُ ذَلِكَ عَلَى مَا كَرِهْتُمْ مِنْ تَنْبِيهِكَ لَهُ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ إِسْلَامِكَ إِلَيَّ أَمْرٍ لَا آمَنُ عَلَيْكَ بِهِ الْهَلَكَةَ (۴) وَ رَجَوْتُ أَنْ يُوفِّقَكَ اللَّهُ فِيهِ لِرُشْدِكَ وَ أَنْ يَهْدِيكَ لِقَصْدِكَ فَعَهَدْتُ إِلَيْكَ وَصِيَّتِي هَذِهِ.

وَ اعْلَمْ يَا بُنَيَّ - أَنْ أَحَبَّ مَا أَنْتَ آخِذٌ بِهِ إِلَيَّ مِنْ وَصِيَّتِي تَقْوَى اللَّهِ وَ الْإِقْتِصَارُ عَلَى مَا فَرَضَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ وَ الْأَخْذُ بِمَا مَضَى عَلَيْهِ الْأَوْلُونَ مِنْ آبَائِكَ وَ الصِّدْقُ الْحَقُّ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ فَإِنَّهُمْ لَمْ يَدْعُوا أَنْ نَظَرُوا لِنَفْسِهِمْ كَمَا أَنْتَ نَاطِرٌ وَ فَكَّرُوا كَمَا أَنْتَ مُفَكِّرٌ ثُمَّ رَدَّاهُمْ آخِرُ ذَلِكَ إِلَى الْأَخْذِ بِمَا عَرَفُوا وَ الْأَمْسَاكِ عَمَّا لَمْ يُكَلِّفُوا فَإِنْ أَبَتْ نَفْسُكَ أَنْ تَقْبَلَ ذَلِكَ دُونَ أَنْ تَعْلَمَ كَمَا عَلِمُوا فَلْيُكُنْ طَلَبُكَ ذَلِكَ بِتَفْهَمٍ وَ تَعْلَمُ لَا بِتَوَرُّطِ الشُّبُهَاتِ وَ عُلُقِ الْخُصُومَاتِ وَ ابْدَأْ قَبْلَ نَظَرِكَ فِي ذَلِكَ بِالْإِسْتِيعَانِ بِالْهَيْكِ وَ الرَّغْبَةِ إِلَيْهِ فِي تَوْفِيقِكَ وَ تَزَكِّ كُلَّ شَائِبَةٍ (۵) أَوْلَجْتِكَ (۶) فِي شُبُهَةٍ أَوْ أَسْلَمْتِكَ إِلَى ضَلَالَةٍ فَإِنْ أَيْقَنْتَ أَنْ قَدْ

ص: ۷

۱- لا أجاوز ذلك: لا أتعدى بك.

۲- أشفقت: أي خشيت و خفت.

۳- التبس: غمض.

۴- الهلكة: الهلاك.

۵- الشائبة: ما يشوب الفكر من شك و حيره.

۶- أولجتك: أدخلتك.

فَمَا فَلَيْتِكَ فَخْشَعٌ وَتَمَّ رَأْيُكَ فَاجْتَمَعَ وَكَانَ هُمُكَ فِي ذَلِكَ هَمًّا وَاحِدًا فَانْظُرْ فِيمَا فَسَّرْتُ لَكَ وَإِنْ لَمْ يَجْتَمِعْ لَكَ مَا تُحِبُّ مِنْ نَفْسِكَ وَفَرَاغِ نَظْرِكَ وَفِكْرِكَ - فَمَا عَلِمَ أَنَّكَ إِنَّمَا تَخْبِطُ الْعُشْوَاءَ (١) وَتَتَوَرَّطُ (٢) الظَّلْمِيَاءَ وَ لَيْسَ طَالِبُ الدِّينِ مَنْ خَبَطَ أَوْ خَلَطَ وَالْإِمْسَاكُ (٣) عَنْ ذَلِكَ أَمْثَلُ (٤).

ترجمه

پس در آغاز تربیت، تصمیم گرفتم تا کتاب خدای توانا و بزرگ را همراه با تفسیر آیات، به تو بیاموزم، و شریعت اسلام و احکام آن از حلال و حرام، به تو تعلیم دهم و به چیز دیگری نپردازم. امّا از آن ترسیدم که مبادا رأی و هوایی که مردم را دچار اختلاف کرد، و کار را بر آنان شبهه ناک ساخت، به تو نیز هجوم آورد، گر چه آگاه کردن تو را نسبت به این امور خوش نداشتم، امّا آگاه شدن و استوار ماندن را ترجیح دادم، تا تسلیم هلاکت های اجتماعی نگردی، و امیدوارم خداوند تو را در رستگاری پیروز گرداند، و به راه راست هدایت فرماید، بنا بر این وصیت خود را اینگونه تنظیم کرده ام. پسرم بدان آنچه بیشتر از به کار گیری وصیتم دوست دارم ترس از خدا، و انجام واجبات، و پیمودن راهی است که پدران، و صالحان خاندانت پیموده اند. زیرا آنان آنگونه که تو در امور خویشتن نظر می کنی در امور خویش نظر داشتند.

و همانگونه که تو در باره خویشتن می اندیشی، نسبت به خودشان می اندیشیدند، و تلاش آنان در این بود که آنچه را شناختند انتخاب کنند، و بر آنچه تکلیف ندارند روی گردانند، و اگر نفس تو

ص: ۸

۱- العُشْوَاء: الضعیفه البصر أی تخبط خبط الناقه العُشْوَاء لا تأمن أن تسقط فیما لا خلاص منه.

۲- تَوَرَّطُ الأَمْر: دخل فیهِ علی صعوبه فی التخلص منه.

۳- الإِمْسَاكُ عن الشیء: حبس النفس عنه.

۴- أَمْثَلُ: أفضل.

ز پذیرفتن سرباز زند و خواهد چنانکه آنان دانستند بدانند، پس تلاش کن تا درخواست های تو از روی درک و آگاهی باشد، نه آن که به شبهات روی آوری و از دشمنی ها کمک گیری. و قبل از پیمودن راه پاکان، از خداوند یاری بجوی، و در راه او با اشتیاق عمل کن تا پیروز شوی، و از هر کاری که تو را به شک و تردید اندازد، یا تسلیم گمراهی کند بپرهیز. و چون یقین کردی دلت روشن و فروتن شد، و اندیشه ات گرد آمد و کامل گردید، و اراده ات به یک چیز متمرکز گشت، پس اندیشه کن در آنچه که برای تو تفسیر می کنم، اگر در این راه آنچه را دوست می داری فراهم نشد، و آسودگی فکر و اندیشه نیافتنی، بدان که راهی را که ایمن نیستی می پیمایی، و در تاریکی ره می سپاری، زیرا طالب دین نه اشتباه می کند، و نه در تردید و سرگردانی است، که در چنین حالتی خود داری بهتر است.

۶- ضرورت توجه به معنویات

متن

فَتَفَهَّمْ يَا بُنَيَّ وَصِيَّتِي وَاعْلَمْ أَنَّ مَالِكَ الْمَوْتِ هُوَ مَالِكُ الْحَيَاةِ وَ أَنَّ الْخَالِقَ هُوَ الْمُمِيتُ وَ أَنَّ الْمُنْفِيَّ هُوَ الْمُعِيدُ وَ أَنَّ الْمُبْتَلِيَ هُوَ الْمُعَافِي وَ أَنَّ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ لِنَسِيَتِقَرَّ إِلَّا عَلَى مَا جَعَلَهَا اللَّهُ عَلَيْهِ مِنَ النُّعْمَاءِ وَ الْإِتْبَاءِ وَ الْجَزَاءِ فِي الْمَعَادِ أَوْ مَا شَاءَ مِمَّا لَا تَعْلَمُ فَإِنَّ أَشْكَلَ عَلَيْكَ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ فَاحْمِلْهُ عَلَى جَهَالَتِكَ فَإِنَّكَ أَوْلَى مَا خُلِقْتَ بِهِ جَاهِلًا ثُمَّ عَلَّمْتَ وَ مَا أَكْثَرَ مَا تَجْهَلُ مِنَ الْأَمْرِ وَ يَتَحَيَّرُ فِيهِ رَأْيُكَ وَ يَضِلُّ فِيهِ بَصْرُكَ ثُمَّ تُبْصِرُهُ بَعْدَ ذَلِكَ فَاعْتَصِمِ بِالَّذِي

لَكَكَ وَرَزَقَكَ وَسَوَّاكَ - وَ لِيَكُنْ لَهُ تَعْبُدُكَ وَ إِلَيْهِ رَعْبَتُكَ وَ مِنْهُ شَفَقَتُكَ (۱).

وَ اعْلَمَ يَا بُنَيَّ أَنَّ أَحَدًا لَمْ يُنْبِئْ عَنِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ كَمَا أَنْبَأَ عَنْهُ الرَّسُولُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَارْضَ بِهِ رَاتِدًا (۲) وَ إِلَى النَّجَاهِ قَاتِدًا فَإِنِّي لَمْ أَلِكْ (۳) نَصِيحَةً. وَ إِنَّكَ لَنْ تَبْلُغَ فِي النَّظَرِ لِنَفْسِكَ وَ إِنْ اجْتَهَدْتَ مَبْلَغَ نَظَرِي لَكَ.

وَ اعْلَمَ يَا بُنَيَّ أَنَّهُ لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ شَرِيكَ لَأَتَتْكَ رُسُلُهُ وَ لَرَأَيْتَ آثَارَ مُلْكِهِ وَ سُلْطَانِهِ وَ لَعَرَفْتَ أفعالَهُ وَ صِفَاتِهِ وَ لَكِنَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ لَا يُضَادُّهُ فِي مُلْكِهِ أَحَدٌ وَ لَا يَزُولُ أَبَدًا وَ لَمْ يَزَلْ أَوَّلُ قَبْلِ الْأَشْيَاءِ بِلاَ أَوَّلِيهِ وَ آخِرُ بَعْدَ الْأَشْيَاءِ بِلاَ نَهَائِهِ عَظَمَ عَنْ أَنْ تَثْبُتَ رُبُوبِيَّتُهُ بِإِحْاطَةِ قَلْبٍ أَوْ بَصِيرَةٍ فَإِذَا عَرَفْتَ ذَلِكَ فَافْعَلْ كَمَا يَنْبَغِي لِمِثْلِكَ أَنْ يَفْعَلَهُ فِي صَغَرِ خَطَرِهِ (۴) وَ قَلِّهِ مَقْدِرَتِهِ وَ كَثْرَةَ عَجْزِهِ وَ عَظِيمَ حَاجَتِهِ إِلَى رَبِّهِ فِي طَلَبِ طَاعَتِهِ - وَ الْخَشْيَةِ مِنْ عُقُوبَتِهِ وَ الشَّفَقَةِ مِنْ سُيْخِطِهِ فَإِنَّهُ لَمْ يَأْمُرْكَ إِلَّا بِحَسَنِ وَ لَمْ يَنْهَكَ إِلَّا عَنِ قَبِيحٍ.

ترجمه

پسرم در وصیت من درست بیندیش، بدان که در اختیار دارنده مرگ همان است که زندگی در دست او، و پدید آورنده موجودات است، همو می میراند، و نابود کننده همان است که دوباره زنده می کند، و آن که بیمار می کند شفا نیز می دهد، بدان که دنیا جاودانه نیست، و آنگونه که خدا خواسته است برقرار است، از عطا کردن نعمت ها، و انواع آزمایش ها، و پاداش دادن در معاد، و یا آنچه را که او خواسته است و تو نمی دانی. اگر در باره جهان، و

تحوّلات

ص: ۱۰

۱- شفقتهك: خوفك.

۲- الرائد: من ترسله في طلب الكلا ليتعرف موقعه، و الرسول قد عرف عن الله و أخبرنا فهو رائد سعادتنا.

۳- لم ألك نصيحة: أي: لم أقصر في نصيحتك.

۴- خطره: أي قدره.

روزگار مشکلی برای تو پدید آمد آن را به عدم آگاهی ارتباط ده، زیرا تو ابتدا با ناآگاهی متولد شدی و سپس علوم را فرا گرفتی، و چه بسیار است آنچه را که نمی دانی و خدا می داند، که اندیشه ات سرگردان، و بینش تو در آن راه ندارد، سپس آنها را می شناسی. پس به قدرتی پناه بر که تو را آفریده، روزی داده، و اعتدال در اندام تو آورده است، بندگی تو فقط برای او باشد، و تنها اشتیاق او را داشته باش، و تنها از او بترس. بدان پسرم هیچ کس چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از خدا آگاهی نداده است، رهبری او را پذیرا باش، و برای رستگاری، راهنمایی او را بپذیر، همانا من از هیچ اندرزی برای تو کوتاهی نکردم، و تو هر قدر کوشش کنی، و به اصلاح خویش بیندیشی، همانند پدرت نمی توانی باشی. پسرم اگر خدا شریکی داشت، پیامبران او نیز به سوی تو می آمدند، و آثار قدرتش را می دیدی، و کردار و صفاتش را می شناختی، اما خدا، خدایی است یگانه، همانگونه که خود توصیف کرد، هیچ کس در مملکت داری او نزاعی ندارد، نابود شدنی نیست، و همواره بوده است، اول هر چیزی است که آغاز ندارد، و آخر هر چیزی که پایان نخواهد داشت، برتر از آن است که قدرت پروردگاری او را فکر و اندیشه درک کند. حال که این حقیقت را دریافتی، در عمل بکوش آن چنانکه همانند تو سزاوار است بکوشد، که منزلت آن اندک، و توانایی اش ضعیف، و ناتوانی اش بسیار، و

اطاعت خدا را مشتاق، و از عذابش ترسان، و از خشم او گریزان است، زیرا خدا تو را جز به نیکوکاری فرمان نداده، و جز از زشتی ها نهی نفرموده است.

۷- ضرورت آخرت گرایی

متن

يَا بُنَيَّ - إِنِّي قَدْ أَنْبَأْتُكَ عَنِ الدُّنْيَا وَحَالِهَا وَزَوَالِهَا وَانْتِقَالِهَا وَأَنْبَأْتُكَ عَنِ الْآخِرَةِ وَمَا أُعِدُّ لِأَهْلِهَا فِيهَا وَضَرَبْتُ لَكَ فِيهِمَا الْأَمْثَالَ لَتَعْتَبِرَ بِهَا وَتَحْذُو عَلَيْهَا إِنَّمَا مَثَلٌ مَنْ خَبَرَ (۱) الدُّنْيَا كَمَثَلِ قَوْمٍ سَفَرٍ (۲) نَبَأَ (۳) بِهِمْ مَنْزِلٌ جَدِيدٌ (۴) فَأَمُّوا (۵)

مَنْزِلًا خَصِيْبًا وَجَنَابًا (۶) مَرِيْعًا (۷) فَاحْتَمَلُوا وَعَثَاءَ (۸) الطَّرِيْقِ وَفِرَاقَ الصَّدِيْقِ وَحُسُوْنَةَ السَّفَرِ وَجُشُوْبَةَ (۹) المَطْعَمِ لِيَأْتُوا سَعَةَ دَارِهِمْ وَمَنْزِلَ قَرَارِهِمْ فَلَيْسَ يَجِدُوْنَ لَشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَلْمًا وَ لَا يَرُوْنَ نَفَقَةً فِيْهِ مَعْرَمًا وَ لَا شَيْءَ أَحْبُّ إِلَيْهِمْ مِمَّا قَرَّبَهُمْ مِنْ مَنْزِلِهِمْ - وَ أَذْنَاهُمْ مِنْ مَحَلَّتِهِمْ.

وَ مَثَلٌ مِّنْ اِعْتَرَّتْ بِهَا كَمَثَلِ قَوْمٍ كَانُوا بِمَنْزِلٍ خَصِيْبٍ فَنَبَأَ بِهِمْ إِلَى مَنْزِلٍ جَدِيْبٍ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَكْرَهَ إِلَيْهِمْ وَ لَا أَفْطَحَ عِنْدَهُمْ مِنْ مُفَارَقَةِ مَا كَانُوا فِيْهِ إِلَيَّ مَا يَهْجُمُوْنَ عَلَيْهِ (۱۰) وَ يَصِيْرُوْنَ إِلَيْهِ.

ترجمه

ای پسر من تو را از دنیا و تحولات گوناگونش، و نابودی و دست به دست گردیدنش آگاه کردم، و از آخرت و آنچه برای انسان ها در آنجا فراهم است اطلاع دادم، و برای هر دو مثال ها زدم، تا پسند پذیری، و راه و رسم زندگی بیاموزی، همانا داستان آن کس که دنیا را آزمود، چونان مسافرانی است که در سر منزلی بی آب و علف و دشوار اقامت دارند و قصد کوچ کردن به سرزمینی را دارند که در آنجا آسایش و رفاه فراهم است. پس مشکلات راه را تحمل می کنند، و

ص: ۱۲

۱- خَبَرَ الدنیا: عرفها کما هی بامتحان أحوالها.

۲- السَّفَر - بفتح فسكون -: المسافرون.

۳- نَبَأَ المنزِل بأهله: لم یوافقهم المقام فیهِ لوخامته.

۴- الجَدِيْب: المقحط لا خیر فیهِ.

۵- أمُّوا: قصدوا.

۶- الجَنَاب: الناحیه.

۷- المَرِيْع - بفتح فكسر -: کثیر العشب.

۸- وَعَثَاءَ السفر: مشقته.

۹- الجُشُوْبَه - بضم الجیم -: الغلظ.

١٠- هجم عليه: انتهى إليه بخته.

جدایی دوستان را می پذیرند، و سختی سفر، و ناگواری غذا را با جان و دل قبول می کنند، تا به جایگاه وسیع، و منزلگاه امن، با آرامش قدم بگذارند، و از تمام سختی های طول سفر احساس ناراحتی ندارند، و هزینه های مصرف شده را غرامت نمی شمارند، و هیچ چیز برای آنان دوست داشتنی نیست جز آن که به منزل امن، و محل آرامش برسند. اما داستان دنیا پرستان همانند گروهی است که از جایگاهی پر از نعمت ها می خواهند به سرزمین خشک و بی آب و علف کوچ کنند، پس در نظر آنان چیزی ناراحت کننده تر از این نیست که از جایگاه خود جدا می شوند، و ناراحتی ها را باید تحمل کنند.

۸- معیارهای روابط اجتماعی

متن

يَا بَنِي اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَانًا فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ غَيْرِكَ فَأَحِبِّ لِعَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ اَكْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا وَ لَا تَظْلَمْ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ وَ أَحْسِنْ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسَنَ إِلَيْكَ وَ اسْتَفْهِحْ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَفْهِحُهُ مِنْ غَيْرِكَ وَ اَرْضَ مِنَ النَّاسِ بِمَا تَرْضَاهُ لَهُمْ مِنْ نَفْسِكَ وَ لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ وَ لَا تَقُلْ مَا لَا تُحِبُّ أَنْ يُقَالَ لَكَ.

وَ اعْلَمْ أَنَّ الإِعْجَابَ (۱) ضِدُّ الصَّوَابِ وَ آفَةُ الأَلْبَابِ (۲) فَاسَعٌ فِي كَدْحِكَ (۳) وَ لَا تَكُنْ خَازِنًا لِعَيْرِكَ (۴) وَ إِذَا أَنْتَ هُدَيْتَ لِقُضْدِكَ فَكُنْ أَحْشَعُ مَا تَكُونُ لِرَبِّكَ.

ترجمه

ای پسر من نفس خود را میزان میان خود و دیگران قرار ده، پس آنچه را که برای خود دوست داری برای دیگران نیز دوست مدار، و آنچه را که برای خود نمی پسندی، برای دیگران مپسند،

ص: ۱۳

۱- الإعجاب: استحسان ما یصدر عن النفس مطلقاً.

۲- آفه: عله. و الألباب: العقول.

۳- الكدح: أشد السعی.

۴- خازناً لغيرك: تجمع المال ليأخذه الوارثون بعدك.

ستم روا مدار، آنگونه که دوست نداری به تو ستم شود، نیکوکار باش، آنگونه که دوست داری به تو نیکی کنند، و آنچه را که برای دیگران زشت می داری برای خود نیز زشت بشمار، و چیزی را برای مردم رضایت بده که برای خود می پسندی، آنچه نمی دانی نگو، گر چه آنچه را می دانی اندک است، آنچه را دوست نداری به تو نسبت دهند، در باره دیگران مگو، بدان که خود بزرگ بینی و غرور، مخالف راستی، و آفت عقل است، نهایت کوشش را در زندگی داشته باش، و در فکر ذخیره سازی برای دیگران مباش، آنگاه که به راه راست هدایت شدی، در برابر پروردگارت از هر فروتنی خاضع تر باش.

۹- تلاش در جمع آوری زاد و توشه

متن

وَ اعْلَمَنَّ أَنَّ أَمَامَكَ طَرِيقًا ذَا مَسَافَةٍ بَعِيدَةٍ وَ مَشَقَّةٍ شَدِيدَةٍ وَ أَنَّهُ لَا غِنَى بِكَ فِيهِ عَنِ الْإِزْتِيَادِ (۱) وَ قَدَرِ بِلَاغِكَ (۲) مِنَ الزَّادِ مَعَ خِفَةِ الظَّهِيرِ فَلَا تَحْمِلَنَّ عَلَى ظَهْرِكَ فَوْقَ طَاقَتِكَ فَيَكُونُ ثِقْلٌ ذَلِكَ وَبِأَلَا عَلَيْكَ وَ إِذَا وَجِدْتَ مِنْ أَهْلِ الْفَاقَةِ (۳) مَنْ يَحْمِلُ لَكَ زَادَكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَيُؤَا فِيكَ بِهِ غَدًا حَيْثُ تَحْتَاجُ إِلَيْهِ فَاعْتَنِمُهُ وَ حَمْلُهُ إِيَّاهُ وَ أَكْثَرُ مِنْ تَرْوِيدِهِ وَ أَنْتَ قَادِرٌ عَلَيْهِ فَلَعَلَّكَ تَطْلُبُهُ فَلَا تَجِدُهُ وَ اغْتَنِمَ مَنْ اسْتَفْرَضَكَ فِي حَالِ غِنَاكَ لِيَجْعَلَ قِضَاءَهُ لَكَ فِي يَوْمِ عُسْرَتِكَ.

وَ اعْلَمَنَّ أَنَّ أَمَامَكَ عَقَبَهُ كَوْوَدًا (۴) الْمُخِفُّ (۵) فِيهَا أَحْسَنُ حَالًا مِنَ الْمُثْقَلِ (۶) وَ الْمُبْطِئُ عَلَيْهَا أَفْطَحُ حَالًا مِنَ الْمُسْرِعِ وَ أَنَّ مَهْبِطَكَ بِهَا لَا مَحَالَةَ إِذَا عَلَى جَنِّهِ أَوْ عَلَى نَارِ فَارْتَدَ (۷) لِنَفْسِكَ قَبْلَ نُزُولِكَ وَ وَطِئِ الْمَنْزِلَ قَبْلَ حُلُولِكَ فَلَيْسَ بَعِيدَ الْمَوْتِ مُسْتَعْتَبٌ (۸) وَ لَا إِلَى الدُّنْيَا مُنْصَرَفٌ (۹).

ترجمه

بدان راهی پر

ص: ۱۴

۱- الارتیاد: الطلب. و حسنه: ایثانه من وجهه.

۲- الفاقه: الفقر.

۳- البلاغ - بالفتح -: الكفایه.

۴- كؤوداً: صعبه المرتقی.

۵- الْمُخِفُّ - بضم فكسر -: الذی خفف حملة.

۶- الْمُثْقَلُ: هو من أثقل ظهره بالأوزار.

۷- ارْتَدَ: ابعث رائدا من طيبات الأعمال توقفك الثقة به على جوده المنزل.

۸- الْمُسْتَعْتَبُ: مصدر ميمي من استعتب. و الاستعتاب: الاسترضاء. و المراد أن الله لا يسترضى بعد إغضابه إلا باستئناف العمل.

۹- الْمُنْصَرَفُ: مصدر ميمي من انصرف. و المراد لا انصرف إلى الدنيا بعد الموت.

مشقت و بس طولانی در پیش روی داری، و در این راه بدون کوشش بایسته، و تلاش فراوان، و اندازه گیری زاد و توشه، و سبک کردن بار گناه، موفق نخواهی بود، بیش از تحمل خود بار مسئولیت ها بر دوش منه، که سنگینی آن برای تو عذاب آور است. اگر مستمندی را دیدی که توشه ات را تا قیامت می برد، و فردا که به آن نیاز داری به تو باز می گرداند، کمک او را غنیمت بشمار، و زاد و توشه را بر دوش او بگذار، و اگر قدرت مالی داری بیشتر انفاق کن، و همراه او بفرست، زیرا ممکن است روزی در رستخیز در جستجوی چنین فردی باشی و او را نیابی. به هنگام بی نیازی، اگر کسی از تو وام خواهد، غنیمت بشمار، تا در روز سختی و تنگدستی به تو باز گرداند، بدان که در پیش روی تو، گردنه های صعب العبوری وجود دارد، که حال سبکباران به مراتب بهتر از سنگین باران است، و آن که کند رود حالش بدتر از شتاب گیرنده می باشد، و سرانجام حرکت، بهشت و یا دوزخ خواهد بود، پس برای خویش قبل از رسیدن به آخرت وسائلی مهیا ساز، و جایگاه خود را پیش از آمدنت آماده کن، زیرا پس از مرگ، عذری پذیرفته نمی شود، و راه باز گشتی وجود ندارد.

۱۰- نشانه های رحمت الهی

متن

وَ اعْلَمَ أَنَّ الْهَدْيَ بِيَدِهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ أَذِنَ لَكَ فِي الدَّعَاءِ وَ تَكْفُلَ لَكَ بِالْإِجَابَةِ وَ أَمَرَكَ أَنْ تَسْأَلَهُ لِيُعْطِيكَ وَ تَسْتَرْحِمَهُ لِيَرْحَمَكَ وَ لَمْ يَجْعَلْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ مَنْ يَحْجُبُكَ عَنْهُ وَ لَمْ يُلْجِئِكَ إِلَى مَنْ يَشْفَعُ

ص: ۱۵

لَكَ إِلَيْهِ - وَ لَمْ يَمْنَعَكَ إِنْ أَسَأْتَ مِنَ التَّوْبَةِ وَ لَمْ يُعَاجِلْكَ بِالنُّقْمَةِ وَ لَمْ يُعِزِّكَ بِالْإِنَابَةِ (۱) وَ لَمْ يَفْضَحْكَ حَيْثُ الْفَضِيحَةُ بِكَ أَوْلَى وَ لَمْ يُشَدِّدْ عَلَيْكَ فِي قَبُولِ الْإِنَابَةِ وَ لَمْ يُنَاقِشْكَ بِالْجَرِيمَةِ وَ لَمْ يُؤَيِّسْكَ مِنَ الرَّحْمَةِ بَلْ جَعَلَ نُزُوعَكَ (۲) عَنِ الذَّنْبِ حَسَنَةً وَ حَسَبَ سَيِّئَتِكَ وَاحِدَةً وَ حَسَبَ حَسَنَتِكَ عَشْرًا وَ فَتَحَ لَكَ بَابَ الْمَتَابِ وَ بَابَ الْإِسْتِغْتَابِ فَإِذَا نَادَيْتَهُ سَمِعَ نِدَاكَ وَ إِذَا نَاجَيْتَهُ عَلِمَ نَجْوَاكَ (۳) فَأَفْضَيْتَ (۴) إِلَيْهِ بِحَاجَتِكَ وَ أَبْثَثْتَهُ (۵) ذَاتَ نَفْسِكَ (۶) وَ شَكَوْتَ إِلَيْهِ هُمُومَكَ وَ اسْتَكْشَفْتَهُ كُرُوبَكَ (۷) وَ اسْتَعْنَتْهُ عَلَى أُمُورِكَ

ترجمه

بدان، خدایی که گنج های آسمان و زمین در دست اوست، به تو اجازه درخواست داده، و اجابت آن را به عهده گرفته است. تو را فرمان داده که از او بخواهی تا عطا کند، درخواست رحمت کنی تا ببخشد، و خداوند بین تو و خودش کسی را قرار نداده تا حجاب و فاصله ایجاد کند، و تو را مجبور نساخته که به شفیع و واسطه ای پناه ببری، و در صورت ارتکاب گناه در توبه را مسدود نکرده است، در کیفر تو شتاب نداشته، و در توبه و بازگشت، بر تو عیب نگرفته است، در آنجا که رسوایی سزاوار توست، رسوا نساخته، و برای بازگشت به خویش شرائط سنگینی مطرح نکرده است، در گناهان تو را به محاکمه نکشیده، و از رحمت خویش نا امیدت نکرده، بلکه بازگشت تو را از گناهان نیکی شمرده است. هر گناه تو را یکی، و هر نیکی تو را ده به حساب آورده، و راه بازگشت و توبه را به روی تو گشوده است. هر گاه او

ص: ۱۶

۱- الإنابة: الرجوع إلى الله.

۲- نُزُوعَكَ: رجوعك.

۳- الْمُنَاجَاة: المكالمة سرا.

۴- أَفْضَيْتَ: ألقيت.

۵- أَبْثَثْتَهُ: كاشفته.

۶- ذَاتَ النَفْسِ: حالتها.

۷- اسْتَكْشَفْتَهُ كُرُوبَكَ: طلبت كشف غمومك.

را بخوانی، ندایت را می شنود، و چون با او راز دل گویی راز تو را می داند، پس حاجت خود را با او بگویی، و آنچه در دل داری نزد او باز گوی، غم و اندوه خود را در پیشگاه او مطرح کن، تا غم های تو را بر طرف کند و در مشکلات تو را یاری رساند.

۱۱- شرائط اجابت دعا

متن

وَ سَأَلْتُهُ مِنْ خَزَائِنِ رَحْمَتِهِ مَا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ إِعْطَائِهِ غَيْرُهُ مِنْ زِيَادَةِ الْأَعْمَارِ وَ صِحَّةِ الْأَبْدَانِ وَ سَعَةِ الْأَرْزَاقِ ثُمَّ جَعَلَ فِي يَدَيْكَ مَفَاتِيحَ خَزَائِنِهِ بِمَا أَذِنَ لَكَ فِيهِ مِنْ مَسْأَلَتِهِ فَمَسَّئَلْتِي شِئْتِ اللَّهُ تَفْتَحَ بِالْدُعَاءِ أَبْوَابَ نِعْمَتِهِ وَ اللَّهُ تَمَطَّرَتْ شَأْيِبَ (۱) رَحْمَتِهِ فَلَا يُقْتَنُكَ (۲) إِبْطَاءُ إِجَابَتِهِ فَإِنَّ الْعَطِيَّةَ عَلَىٰ قَدْرِ النَّيِّهِ وَ رَبُّمَا أُحْرَتْ عَنْكَ الْإِجَابَةُ لِيَكُونَ ذَلِكَ أَعْظَمَ لِأَجْرِ السَّائِلِ وَ أَجْزَلَ لِعَطَاءِ الْأَمَلِ وَ رَبُّمَا سَأَلْتَ الشَّيْءَ فَلَا تُؤْتَاهُ وَ أُوتِيَتْ خَيْرًا مِنْهُ عَاجِلًا أَوْ آجِلًا أَوْ صُرِفَ عَنْكَ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَكَ فَلَرُبَّ أَمْرٍ قَدْ طَلَبْتَهُ فِيهِ هَلَكَ دِينُكَ لَوْ أُوتِيَتْهُ فَلَتَكُنْ مَسْأَلَتُكَ فِيَمَا يَبْقَى

لَكَ جَمَالُهُ وَ يُنْفَىٰ عَنْكَ وَبَالُهُ فَالْمَالُ لَا يَبْقَىٰ لَكَ وَ لَا تَبْقَىٰ لَهُ

ترجمه

و از گنجینه های رحمت او چیزهایی را درخواست کن که جز او کسی نمی تواند عطا کند، مانند عمر بیشتر، تندرستی بدن، و گشایش در روزی. سپس خداوند کلیدهای گنجینه های خود را در دست تو قرار داده که به تو اجازه دعا کردن داد، پس هر گاه اراده کردی می توانی با دعا، درهای نعمت خدا را بگشایی، تا باران رحمت الهی بر تو ببارد. هرگز از تأخیر اجابت دعا نا امید مباش، زیرا بخشش الهی باندازه نیت است، گاه،

ص: ۱۷

-
- ۱- شایب: جمع الشؤبوب - بالضم -: و هو الدفعه من المطر، و ما أشبه رحمه الله بالمطر ينزل على الأرض الموات فيحييها.
 - ۲- القنوط: اليأس.

در اجابت دعا تأخیر می شود تا پاداش درخواست کننده بیشتر و جزای آرزومند کامل تر شود، گاهی درخواست می کنی اما پاسخ داده نمی شود، زیرا بهتر از آنچه خواستی به زودی یا در وقت مشخص، به تو خواهد بخشید، یا به جهت اعطاء بهتر از آنچه خواستی، دعا به اجابت نمی رسد، زیرا چه بسا خواسته هایی داری که اگر داده شود مایه هلاکت دین تو خواهد بود، پس خواسته های تو به گونه ای باشد که جمال و زیبایی تو را تأمین، و رنج و سختی را از تو دور کند، پس نه مال دنیا برای تو پایدار، و نه تو برای مال دنیا باقی خواهی ماند.

۱۲- ضرورت یاد مرگ

متن

وَ اعْلَمْ يَا بَنِيَّ أَنَّكَ إِنَّمَا خُلِقْتَ لِلْآخِرَةِ لَا لِلدُّنْيَا وَ لِلْفَنَاءِ لَا لِلْبَقَاءِ وَ لِلْمَوْتِ لَا لِلْحَيَاةِ وَ أَنَّكَ فِي قُلْعَةٍ (۱) وَ دَارِ بُلْغَةٍ (۲) وَ طَرِيقٍ إِلَى الْآخِرَةِ وَ أَنَّكَ طَرِيدُ الْمَوْتِ الَّذِي لَا يَنْجُو مِنْهُ هَارِبُهُ وَ لَا يَفُوتُهُ طَالِبُهُ وَ لَا بُدَّ أَنَّهُ مُدْرِكُهُ فَكُنْ مِنْهُ عَلَى حَذَرٍ أَنْ يُدْرِكَكَ وَ أَنْتَ عَلَى حَالٍ سَيِّئَةٍ قَدْ كُنْتَ تُحَدِّثُ نَفْسَكَ مِنْهَا بِالتَّوْبَةِ فَيُحَوِّلُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ ذَلِكَ فَإِذَا أَنْتَ قَدْ أَهْلَكْتَ نَفْسَكَ..

يَا بَنِيَّ أَكْثَرَ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ وَ ذِكْرِ مَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ وَ تَفْضِي بِغَيْدِ الْمَوْتِ إِلَيْهِ حَتَّى يَأْتِيكَ وَ قَدْ أَخَذَتْ مِنْهُ حِذْرَكَ (۳) وَ شَدَدَتْ لَهُ أَرْكَكَ (۴) وَ لَا يَأْتِيكَ بَعْتَهُ فَيَهْرَكَ (۵). وَ إِيَّاكَ أَنْ تَعْتَرَّ بِمَا تَرَى مِنْ إِخْلَادِ (۶) أَهْلِ الدُّنْيَا إِلَيْهَا وَ تَكَالِبِهِمْ (۷) عَلَيْهَا فَقَدْ تَبَأَكَ اللَّهُ عَنْهَا وَ نَعَتْ (۸) هِيَ لَكَ عَنْ نَفْسِهَا وَ تَكَشَّفَتْ لَكَ عَنْ مَسَاوِيهَا

ترجمه

پسرم، بدان تو برای آخرت آفریده شدی، نه دنیا،

ص: ۱۸

۱- قُلْعَه - بضم القاف و سکون اللام، و بضمّتين، و بضم ففتح - يقال منزل قلعه أى لا يملك لنازله، أو لا يدرى متى ينتقل عنه.

۲- البُلْغَه: الكفايه و ما يتبلغ به من العيش.

۳- الحِذْر - بالكسر -: الاحتراز و الاحتراس.

۴- الأزر - بالفتح -: القوه.

۵- بَهَرَ - كمنع -: غلب، أى يغلبك على أمرك.

۶- إخْلَادِ أهل الدنيا: سکونهم إليها.

۷- التكالِب: التواكب.

۸- نعا: أخبر بموته. و الدنيا تخبر بحالها عن فنائها.

برای رفتن از دنیا، نه پایدار ماندن در آن، برای مرگ، نه زندگی جاودانه در دنیا، که هر لحظه ممکن است از دنیا کوچ کنی، و به آخرت در آیی. و تو شکار مرگی هستی که فرار کننده آن نجاتی ندارد، و هر که را بجوید به آن می رسد، و سرانجام او را می گیرد. پس، از مرگ بترس نکند زمانی سراغ تو را گیرد که در حال گناه یا در انتظار توبه کردن باشی و مرگ مهلت ندهد و بین تو و توبه فاصله اندازد، که در این حال خود را تباه کرده ای. پسر فرعون بیاد مرگ باش، و به یاد آنچه که به سوی آن می روی، و پس از مرگ در آن قرار می گیری. تا هنگام ملاقات با مرگ از هر نظر آماده باش، نیروی خود را افزون، و کمر همیت را بسته نگهدار که ناگهان نیاید و تو را مغلوب سازد. مبادا دل بستگی فرعون دنیا پرستان، و تهاجم حریصانه آنان به دنیا، تو را مغرور کند، چرا که خداوند تو را از حالات دنیا آگاه کرده، و دنیا نیز از وضع خود تو را خبر داده، و از زشتی های روزگار پرده برداشته است.

۱۳- شناخت دنیا پرستان

متن

فَإِنَّمَا أَهْلُهَا كِلَابٌ عَاوِيَةٌ وَ سَبَاعٌ ضَارِيَةٌ (۱) يَهْرٌ (۲) بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ وَ يَأْكُلُ عَزِيْزُهَا ذَلِيْلَهَا وَ يَفْهَرُ كَبِيْرُهَا صَغِيْرَهَا نَعْمٌ (۳) مُعَقَّلَةٌ (۴) وَ أُخْرَى مُهْمَلَةٌ قَدْ أَضَلَّتْ (۵) عُقُولَهَا وَ رَكِبَتْ مَجْهُولَهَا (۶) سُرُوْحٌ عَاهَةٌ (۷) بِوَادٍ وَعْثٌ (۸) لَيْسَ لَهَا رَاعٌ يُقِيْمُهَا وَ لَا مُسِيْمٌ (۹) يُسَيِّمُهَا سَلَكَتْ بِهِمُ الدُّنْيَا طَرِيْقَ الْعَمَى وَ أَخَذَتْ بِأَبْصَارِهِمْ عَن مَنَارِ الْهُدَى فَتَيَّاهُوا فِي حَيْرَتِهَا وَ غَرَقُوا فِي نَعْمَتِهَا وَ اتَّخَذُوْهَا رَبًّا

ص: ۱۹

- ۱- ضاریه: مولعه بالافتراس.
- ۲- یهْر - بکسر الهاء -: یعوی و ینبح، و أصلها هریر الکلب، و هو صوته دون حاجه من قله صبره علی البرد. فقد شبه الإمام أهل الدنيا بالکلاب العاویه.
- ۳- النعم - بالتحریک -: الإبل
- ۴- مُعَقَّلَةٌ: من عقل البعیر - بالتشدید شد وظیفه إلی ذراعہ.
- ۵- أَضَلَّتْ: أضعفت.
- ۶- مجهولها: طریقها المجهول لها.
- ۷- العاهه: الآفه، فالمراد بقوله:(سروح عاهه) أنهم يسرحون لرعى الآفات.
- ۸- الوعث: الرخو يصعب السير فيه.
- ۹- مُسِيْمٌ: من أسام الدابه یسیمها: سرحها إلی المرعى.

فَلَعِبَتْ بِهِمْ وَ لَعِبُوا بِهَا وَ نَسُوا مَا وَرَاءَهَا.

رُوِيَ إِذَا يُسْفِرُ (١) الظَّلامُ كَانَ قَدْ وَرَدَتِ الْأَطْعَانُ (٢) يُوشِكُكَ مَنْ أَسِيرَعَ أَنْ يَلْحَقَ! وَ اعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّ مَنْ كَانَتْ مَطِيئَتُهُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ فَإِنَّهُ يُسَارُ بِهِ وَ إِنْ كَانَ وَاقِفًا وَ يَقْطَعُ الْمَسَافَةَ وَ إِنْ كَانَ مُقِيمًا وَادِعًا (٣).

وَ اعْلَمْ يَا بُنَيَّ - أَنَّ مَنْ كَانَتْ مَطِيئَتُهُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ فَإِنَّهُ يُسَارُ بِهِ وَ إِنْ كَانَ وَاقِفًا وَ يَقْطَعُ الْمَسَافَةَ وَ إِنْ كَانَ مُقِيمًا وَادِعًا .

ترجمه

همانا دنیا پرستان چونان سگ های درنده، عو عو کنان، برای دریدن صید در شتابند، برخی به برخی دیگر هجوم آورند، و نیرومندشان، ناتوان را می خورد، و بزرگ ترها کوچک ترها را. و یا چونان شترانی هستند که برخی از آنها پای بسته، و برخی دیگر در بیابان رها شده، که راه گم کرده و در جاده های نامعلومی در حرکتند، و در وادی پر از آفت ها، و در شنزاری که حرکت با کندی صورت می گیرد گرفتارند، نه چوپانی دارند که به کارشان برسد، و نه چراننده ای که به چراگاهشان ببرد. دنیا آنها را به راه کوری کشاند. و دیدگانشان را از چراغ هدایت بیوشاند، در بیراهه سرگردان، و در نعمت ها غرق شده اند، که نعمت ها را پروردگار خود قرار دادند. هم دنیا آنها را به بازی گرفته، و هم آنها با دنیا به بازی پرداخته، و آخرت را فراموش کرده اند. اندکی مهلت ده، بزودی تاریکی بر طرف می شود، گویا مسافران به منزل رسیده اند، و آن کس که شتاب کند به کاروان خواهد رسید. پسرم بدان آن کس که مرکبش شب و

ص: ۲۰

۱- يُسْفِرُ: یکشف.

۲- الإطعان - جمع ظعینه -: و هی الهودج ترکب فیہ المرأه، عبر به عن المسافرین فی طریق الدنیا إلی الآخره.

۳- الوادع: الساکن لمستریح.

روز آماده است همواره در حرکت خواهد بود، هر چند خود را ساکن پندارد، و همواره راه می پیماید هر چند در جای خود ایستاده و راحت باشد.

۱۴- ضرورت واقع نگری در زندگی (ارزش های گوناگون اخلاقی)

متن

وَ اعْلَمَ يَقِيناً أَنَّكَ لَنْ تَبْلُغَ أَمْلَكَ وَ لَنْ تَعُدَّوْ أَجَلَكَ وَ أَنَّكَ فِي سَبِيلٍ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ فَخَفِضْ (۱) فِي الطَّلَبِ وَ أَجْمَلْ (۲) فِي الْمُكْتَسَبِ فَإِنَّهُ رَبُّ طَلَبٍ قَدْ جَزَّ إِلَى حَرْبٍ (۳) وَ لَيْسَ كُلُّ طَالِبٍ بِمَرْزُوقٍ وَ لَا كُلُّ مُجْمِلٍ بِمَحْرُومٍ وَ أَكْرَمَ نَفْسِكَ عَنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ (۴) وَ إِنْ سَأَقْتَكَ إِلَى الرِّغَائِبِ (۵) فَإِنَّكَ لَنْ تَعْتَاضَ بِمَا تَبْدُلُ مِنْ نَفْسِكَ عِوَضاً (۶) وَ لَا تَكُنْ عَبْدًا غَيْرِكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا وَ مَا خَيْرُ خَيْرٍ لَّا يُنَالُ إِلَّا بِشَرٍّ وَ يُسِرُّ (۷) لَّا يُنَالُ إِلَّا بِعُسْرِ (۸) !؟

وَ إِيَّاكَ أَنْ تُوجِفَ (۹) بِكَ مَطَايَا (۱۰) الطَّمَعِ فَتُورِدَكَ مَنَاهِلَ (۱۱) الْهَلَكَةِ (۱۲). وَ إِنْ اسْتِطَعْتَ أَلَّا يَكُونَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ ذُو نِعْمَةٍ فَافْعَلْ فَإِنَّكَ مُدْرِكٌ قَسِيمِكَ وَ آخِذٌ سَيِّئِهِمْكَ وَ إِنَّ الْيُسِيرَ مِنَ اللَّهِ شُبْحَانُهُ أَعْظَمُ وَ أَكْرَمُ مِنَ الْكَثِيرِ مِنْ خَلْفِهِ وَ إِنْ كَانَ كُلُّ مِنْهُ..

وَ تَلَاْفِيكَ (۱۳) مَا فَرَطَ (۱۴) مِنْ صَمْتِكَ أَيْسُرُ مِنْ إِذْرَاكَ مَا فَاتَ (۱۵) مِنْ مَنْطِقِكَ وَ حَفِظْ مَا فِي الْوَعَاءِ بِشَدِّ الْوِكَاءِ (۱۶) وَ حَفِظْ مَا فِي يَدَيْكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ طَلَبِ مَا فِي يَدَيْ غَيْرِكَ وَ مَرَارَهُ الْيَأْسِ خَيْرٌ مِنَ الطَّلَبِ إِلَى النَّاسِ وَ الْحِرْزُفَهُ مَعَ الْعِفَّةِ خَيْرٌ مِنَ الْغِنَى مَعَ الْفُجُورِ وَ الْمَرْءُ أَحْفَظُ لِسِرِّهِ (۱۷) وَ رَبُّ سَاعٍ فِيمَا يَضُرُّهُ - مَنْ أَكْثَرَ أَهْجَرَ (۱۸) وَ مَنْ تَفَكَّرَ أَبْصَرَ قَارِنِ أَهْلِ الْخَيْرِ تَكُنْ مِنْهُمْ وَ بَايِنِ أَهْلِ الشَّرِّ تَبَيَّنْ عَنْهُمْ بِئْسَ الطَّعَامُ الْحَرَامُ وَ ظُلْمُ الضَّعِيفِ أَفْحَشُ الظُّلْمِ إِذَا كَانَ الرَّفْقُ خُرْقًا (۳۷۰۶۹) كَانَ الْخُرْقُ رِفْقًا

ص: ۲۱

۱- خَفِضُ: أمر من خَفَضَ - بالتشديد - : أى ارفق.

۲- أَجْمَلُ فِي كَسْبِهِ: أى سعى سعيا جميلا لا يحرص فيمنع الحق و لا يطمع فيتناول ما ليس بحق.

۳- الْحَرْبُ - بالتحريك - : سلب المال.

۴- الدَّيْتَةُ: الشيء الحقيقير المبتدل.

۵- الرِّغَائِبُ: جمع رَغْبَةٍ، و هى ما يَرِغِبُ فى اقتنائه من مال و غيره.

۶- عِوَضًا: بدلا.

۷- الْيُسْرُ: السهولة، و المراد سعه العيش.

۸- الْعُسْرُ: الصعوبة، و المراد ضيق العيش.

۹- تُوجِفُ: تسرع.

۱۰- الْمَطَايَا: جمع مطية، و هى ما يركب و يمتطى من الدواب و نحوها.

۱۱- الْمَنَاهِلُ: ما ترده الإبل و نحوها للشرب.

- ١٢- الَهْلَكَةُ: الهلاك و الموت.
- ١٣- التلاقي: التدارك لاصلاح ما فسد أو كاد.
- ١٤- ما فرط: أى: قصر عن إفاده الغرض أو إناله الوطر.
- ١٥- إدراك ما فات: هو اللحاق به لأجل استرجاعه، وفات: أى سبق إلى غير عوده.
- ١٦- بشدّ وكائها: أى: رباطها.
- ١٧- أَحْفَظْ لِسْرَه: أشد صونا له و حرصا على عدم البوح به.
- ١٨- أهَجِرْ إهْجَارًا و هَجْرًا - بالضم -: هذى يهذى فى كلامه.

رُبَّمَا كَانَ الدَّوَاءُ دَاءً وَ الدَّاءُ دَوَاءً وَ رُبَّمَا نَصَحَ غَيْرُ النَّاصِحِ وَ غَشَّ المُسْتَنْصِحُ (١) وَ إِيَّاكَ وَ الْإِتِّكَالَ عَلَى المُنَى (٢) فَإِنَّهَا بَضَائِعُ التَّوَكُّي (٣) وَ العَقْلُ حِفْظُ التَّجَارِبِ وَ خَيْرٌ مَا جَرَّبْتَ مَا وَعَظَكَ بَادِرِ الفُرْصَةَ قَبْلَ أَنْ تَكُونَ غُصَّةً لَيْسَ كُلُّ طَالِبٍ يُصِيبُ وَ لَا كُلُّ غَائِبٍ يُثُوبُ وَ مِنَ الفَسَادِ إِضَاعَةُ الزَّادِ وَ مَفْسَدَةُ المَعَادِ وَ لِكُلِّ أَمْرٍ عَاقِبَةٌ سَوْفَ يَأْتِيكَ مَا قُدِّرَ لَكَ التَّاجِرُ مُخَاطِرٌ وَ رَبٌّ يَسِيرٌ أَنَمَى مِنَ كَثِيرٍ لَمَّا خَيْرٌ فِي مُعِينٍ مَهِينٍ (٤) وَ لَا فِي صِدِيقٍ ظَنِينٍ (٥). سَاهِلِ الدَّهْرَ (٦) مِمَّا ذَلَّ لَكَ قَعُودُهُ (٧) وَ لَا تُخَاطِرْ بِشَيْءٍ رَجَاءَ أَكْثَرِ مِنْهُ وَ إِيَّاكَ أَنْ تَجْمَعَ بِكَ مَطِيئَةَ اللِّجَاجِ (٨).

ترجمه

به یقین بدان که تو به همه آرزوهای خود نخواهی رسید، و تا زمان مرگ بیشتر زندگی نخواهی کرد، و بر راه کسی می روی که پیش از تو می رفت، پس در به دست آوردن دنیا آرام باش، و در مصرف آنچه به دست آوردی نیکو عمل کن، زیرا چه بسا تلاش بی اندازه برای دنیا که به تاراج رفتن اموال کشانده شد. پس هر تلاشگری به روزی دلخواه نخواهد رسید، و هر مدارا کننده ای محروم نخواهد شد. نفس خود را از هر گونه پستی باز دار، هر چند تو را به اهدافت رساند، زیرا نمی توانی به اندازه آبرویی که از دست می دهی بهایی به دست آوری. برده دیگری مباش، که خدا تو را آزاد آفرید، آن نیک که جز با شر به دست نیاید نیک نیست، و آن راحتی که با سختی های فراوان به دست آید، آسایش نخواهد بود. بپرهیز از آن

ص: ۲۲

۱- المُسْتَنْصِح - اسم مفعول -: المطلوب منه النصح.

۲- المُنَى - جمع منیه بضم فسكون -: ما يتمناه الشخص لنفسه و يعلل نفسه باحتمال الوصول إليه.

۳- التَّوَكُّي: جمع أنوك، و هو كالأحمق وزنا و معنی.

۴- مَهِين: - بفتح الميم - بمعنی حقیر، و الحقیق لا یصلح أن یكون معینا.

۵- الظَّنِين بِالظَّاء: المتهم.

۶- سَاهِلِ الدَّهْر: خذ حظك منه بسهولة و یسر.

۷- القَعُود - بفتح أوله -: الجمل الذي يقتعده الراعي في كل حاجته. و للفصیل، أي ساهل الدهر ما دام منقادا و خذ حظك من قياده.

۸- المَطِيئَةُ: ما یركب و یمطی، و اللجاجة - بالفتح -: الخصومه.

که مرکب طمع ورزی تو را به سوی هلاکت به پیش راند، و اگر توانستی که بین تو و خدا صاحب نعمتی قرار نگیرد، چنین باش، زیرا تو، روزی خود را دریافت می کنی، و سهم خود بر می داری، و مقدار اندکی که از طرف خدای سبحان به دست می آوری، بزرگ و گرامی تر از (مال) فراوانی است که از دست بندگان دریافت می داری، گرچه همه از طرف خداست. آنچه با سکوت از دست می دهی آسانتر از آن است که با سخن از دست برود، چرا که نگهداری آنچه در مشک است با محکم بستن دهانه آن امکان پذیر است، و نگهداری آنچه که در دست داری، پیش من بهتر است از آن که چیزی از دیگران بخواهی، و تلخی ناامیدی بهتر از درخواست کردن از مردم است. شغل همراه با پاکدامنی، بهتر از ثروت فراوانی است که با گناهان به دست آید، مرد برای پنهان نگاه داشتن اسرار خویش سزاوارتر است، چه بسا تلاش کننده ای که به زیان خود می کوشد، هر کس پر حرفی کند یاوه می گوید، و آن کس که بیندیشد آگاهی یابد، با نیکان نزدیک شو و از آنان باش، و با بدان دور شو و از آنان دوری کن. بدترین غذاها، لقمه حرام، و بدترین ستم ها، ستمکاری به ناتوان است. جایی که مدارا کردن درشتی به حساب آید به جای مدارا درشتی کن، چه بسا که دارو بر درد افزاید، و بیماری، درمان باشد، و چه بسا آن کس که اهل اندرز نیست، اندرز دهد، و نصیحت کننده دغل کار باشد.

هرگز

ص: ۲۳

بر آرزوها تکیه نکن که سرمایه احمقان است، و حفظ عقل، پند گرفتن از تجربه هاست، و بهترین تجربه آن که تو را پند آموزد. پیش از آن که فرصت از دست برود، و اندوه بیار آورد، از فرصت ها استفاده کن.

هر تلاشگری به خواسته های خود نرسد، و هر پنهان شده ای باز نمی گردد. از نمونه های تباهی، نابود کردن زاد و توشه آخرت است. هر کاری پایانی دارد، و به زودی آنچه برای تو مقدر گردیده خواهد رسید. هر بازرگانی خویش را به مخاطره افکنند. چه بسا اندکی که از فراوانی بهتر است نه در یاری دادن انسان پست چیزی وجود دارد و نه در دوستی با دوست متهم، حال که روزگار در اختیار تو است آسان گیر، و برای آن که بیشتر به دست آوری خطر نکن. از سوار شدن بر مرکب ستیزه جویی بپرهیز.

۱۵- حقوق دوستان

متن

أَحْمِلْ نَفْسَكَ مِنْ أَخِيكَ عِنْدَ صِرْمِهِ (۱) عَلَى الصَّلَةِ (۲) وَعِنْدَ صُدُودِهِ (۳) عَلَى اللَّطْفِ (۴) وَالْمُقَارَبَةِ وَ عِنْدَ جُمُودِهِ (۵) عَلَى الْبَدْلِ (۶) وَعِنْدَ تَبَاعُدِهِ عَلَى الدُّنُوِّ وَعِنْدَ شِدَّتِهِ عَلَى اللَّيْنِ وَعِنْدَ جُرْمِهِ عَلَى الْعُدْرِ حَتَّى كَانَتْكَ لَهُ عَبْدٌ وَ كَانَتْهُ دُو نِعْمِهِ عَلَيْكَ - وَ إِيَّاكَ أَنْ تَضَعِ ذَلِكَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ أَوْ أَنْ تَفْعَلَهُ بِغَيْرِ أَهْلِهِ لَا تَتَّخِذَنَّ عَدُوَّ صَدِيقِكَ صَدِيقًا فَتُعَادِيَ صَدِيقَكَ وَ امْحُضْ أَخَاكَ النَّصِيحَةَ حَسَنَةً كَانَتْ أَوْ قَبِيحَةً وَ تَجَرَّعِ الْغَيْظَ (۷) فَإِنِّي لَمْ أَرْ جُرْعَةً أَحْلَى مِنْهَا عَاقِبَةً وَ لَا أَلَدَّ مَعْبَةً (۸). وَ لِيْنٌ (۹) لِمَنْ غَالَطَكَ (۱۰) فَإِنَّهُ يُوشِكُ أَنْ يَلِينَنَّ لَكَ وَ خُذْ عَلَى عَدُوِّكَ بِالْفَضْلِ فَإِنَّهُ أَحْلَى الظَّفَرَيْنِ وَ إِن أَرَدْتَ قَطِيعَةَ أَخِيكَ فَاسْتَبِقْ لَهُ مِنْ نَفْسِكَ بِقِيَّتِهِ يَرْجِعُ

ص: ۲۴

۱- صِرْمِهِ: قطيعته.

۲- الصِّلَةُ: الوصال، و هو ضد القطيعه.

۳- الصُّدُود: الهجر.

۴- «اللَّطْفُ - بفتح اللام و الطاء -: الاسم من أطفه بكذا أى برّه به».

۵- جموده: بخله.

۶- البَدْلُ: العطاء.

۷- الغيظ: الغضب الشديد.

۸- المَعْبَةُ - بفتح الحين ثم باء مشدده -: بمعنى العاقبه.

۹- لِيْنٌ: أمر من اللين ضد الغلظ و الخشونه.

۱۰- غالطك: عاملك بغلظ و خشونه.

إِلَيْهَا إِنْ يَدَا لَهُ ذَلِكَ يَوْمًا مَا وَ مَنْ ظَنَّ بِكَ خَيْرًا فَصِدْقَ ظَنُّهُ وَ لَا تُضَيِّعَنَّ حَقَّ أَخِيكَ اتِّكَالًا عَلَى مَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ فَإِنَّهُ لَيْسَ لَكَ بِأَخٍ مَنْ أَضَعَتْ حَقُّهُ وَ لَمَّا يَكُنْ أَهْلُكَ أَشَقَى الْخَلْقِ بِكَ وَ لَا تَرَعَبَنَّ فِيْمَنْ زَهَّدَ عَنْكَ وَ لَا يَكُونَنَّ أَخُوكَ أَقْوَى عَلَى قَطِيعَتِكَ مِنْكَ عَلَى صِدْقَتِهِ وَ لَا تَكُونَنَّ عَلَى الْإِسَاءِ أَقْوَى مِنْكَ عَلَى الْإِحْسَانِ وَ لَا يَكْبُرَنَّ عَلَيْكَ ظُلْمٌ مِنْ ظَلَمِكَ فَإِنَّهُ يَسِيحُ فِي مَضَرَّتِهِ وَ نَفْعِكَ وَ لَيْسَ جَزَاءُ مَنْ سَرَّكَ أَنْ تَسُوَّهُ.

ترجمه

چون برادرت از تو جدا گردد، تو پیوند دوستی را برقرار کن، اگر روی برگرداند تو مهربانی کن، و چون بخل ورزد تو بخشنده باش، هنگامی که دوری می گزیند تو نزدیک شو، و چون سخت می گیرد تو آسان گیر، و به هنگام گناهش عذر او بپذیر، چنان که گویا بنده او می باشی، و او صاحب نعمت تو می باشد. مبادا دستورات یاد شده را با غیر دوستانت انجام دهی، یا با انسان هایی که سزاوار آن نیستند بجا آوری، دشمن دوست خود را دوست مگیر تا با دوست دشمنی نکنی. در پند دادن دوست بکوش، خوب باشد یا بد، و خشم را فرو خور که من جرعه ای شیرین تر از آن ننوشیدم، و پایانی گواراتر از آن ندیده ام. با آن کس که با تو درشتی کرده، نرم باش که امید است به زودی در برابر تو نرم شود، با دشمن خود با بخشش رفتار کن، زیرا سرانجام شیرین دو پیروزی است (انتقام گرفتن یا بخشیدن) اگر خواستی از برادرت جدا شوی، جایی برای

دوستی باقی گذار، تا اگر روزی خواست به سوی تو باز گردد بتواند، کسی که به تو گمان نیک برد او را تصدیق کن، و هرگز حق برادرت را به اعتماد دوستی که با او داری ضایع نکن، زیرا آن کس که حقش را ضایع می کنی با تو برادر نخواهد بود، و افراد خانواده ات بد بخت ترین مردم نسبت به تو نباشند، و به کسی که به تو علاقه ای ندارد دل میند، مبادا برادرت برای قطع پیوند دوستی، دلیلی محکم تر از برقراری پیوند با تو داشته باشد، و یا در بدی کردن، بهانه ای قوی تر از نیکی کردن تو بیاورد، ستمکاری کسی که بر تو ستم می کند در دیده ات بزرگ جلوه نکند، چه او به زیان خود، و سود تو کوشش دارد، و سزای آن کس که تو را شاد می کند بدی کردن نیست.

۱۶- ارزشهای اخلاقی

متن

وَ اعْلَمْ يَا بَنِيَّ أَنَّ الرِّزْقَ رِزْقَانِ رِزْقٌ تَطْلُبُهُ وَ رِزْقٌ يَطْلُبُكَ فَإِنْ أَنْتَ لَمْ تَأْتِهِ أَتَاكَ مَا أَقْبَحَ الْخُضُوعِ عِنْدَ الْحَاجَةِ وَ الْجَفَاءِ عِنْدَ الْغِنَى إِنَّمَا لَكَ مِنْ دُنْيَاكَ مَا أَصْلَحْتَ بِهِ مَثْوَاكَ (۱) وَ إِنْ كُنْتَ جَازِعًا عَلَى مَا تَفَلَّتَ (۲) مِنْ يَدَيْكَ فَاجْزَعْ عَلَى كُلِّ مَا لَمْ يَصِلْ إِلَيْكَ - اسْتَيْدِلَّ عَلَى مَا لَمْ يَكُنْ بِمَا قَدْ كَانَ فَإِنَّ الْأُمُورَ أَشْبَاهُ وَ لَا تَكُونَنَّ مِمَّنْ لَا تَنْفَعُهُ الْعِظَةُ إِلَّا إِذَا بَالَغَتْ فِي إِيْلَامِهِ فَإِنَّ الْعَاقِلَ يَتَعَطَّى بِالْمَأْدَابِ وَ الْبُهَائِمَ لَا تَتَعَطَّى إِلَّا بِالضَّرْبِ. اطْرَحْ عَنْكَ وَارِدَاتِ الْهُمُومِ بِعَزَائِمِ الصَّبْرِ وَ حُسْنِ الْيَقِينِ مَنْ تَرَكَ الْقَضِيَّةَ (۳) جَارَ (۴) وَ الصَّاحِبُ مُنَاسِبٌ (۵) وَ الصَّدِيقُ مَنْ صَدَقَ غَيْبُهُ (۶). وَ الْهُوَى (۷) شَرِيكَ الْعَمَى وَ رَبٌّ بَعِيدٌ أَقْرَبُ

ص: ۲۶

۱- مَثْوَاكَ: مقامک، من ثوی یشوی: أقام یقیم، و المراد هنا: منزلتک من الکرامه.

۲- تَفَلَّتَ - بتشدید اللام -: أى تملص من اليد فلم تحفظه.

۳- القصد: الاعتدال.

۴- جار: مال عن الصواب.

۵- الصاحب مناسب: أى یراعى فيه ما یراعى فى قرابه النسب.

۶- الغیب: ضد الحضور أى من حفظ لك حقك و هو غائب عنك.

۷- الهوى: شهوه غير منضبطه و لا مملوکه بسلطان الشرع و الأدب.

مِنْ قَرِيبٍ وَ قَرِيبٍ أَبْعَدُ مِنْ بَعِيدٍ وَ الْغَرِيبُ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ حَبِيبٌ مَنْ تَعَدَّى الْحَقَّ ضَاقَ مَذْهَبُهُ وَ مَنْ اقْتَصَرَ عَلَى قَدَرِهِ كَانَ أَبْقَى لَهُ وَ أَوْثَقُ سَبَبٍ أَخَذْتَ بِهِ سَبَبٌ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ مَنْ لَمْ يُبَالِكْ (۱) فَهُوَ عَمْدُوكَ قَدْ يَكُونُ الْيَأْسُ إِذْرَاكَ إِذَا كَانَ الطَّمَعُ هَلَاكَ لَا يَسُ كُلُّ عَوْرَةٍ تَظْهَرُ وَ لَا كُلُّ فُرْصَةٍ تُصَابُ وَ رُبَّمَا أَخْطَأَ الْبَصِيرُ قَصْدَهُ وَ أَصَابَ الْأَعْمَى رُشْدَهُ أَخْرَجَ الشَّرَّ فَإِنَّكَ إِذَا شِئْتَ تَعَجَّلْتَهُ (۲) وَ قَطِيعَهُ الْجَاهِلِ تَعْدِلُ صِلَةَ الْعَاقِلِ مَنْ أَمِنَ الزَّمَانَ خَانَهُ وَ مَنْ أَعْظَمَهُ (۳) أَهْرَانَهُ. لَيْسَ كُفْلٌ مَنْ رَمَى أَصَابَ إِذَا تَغَيَّرَ السُّلْطَانُ تَغَيَّرَ الزَّمَانُ سَلَّ عَنِ الرَّفِيقِ قَبْلَ الطَّرِيقِ وَ عَنِ الْجَارِ قَبْلَ الدَّارِ إِيَّاكَ أَنْ تَذُكَّرَ مِنَ الْكَلَامِ مَا يَكُونُ مُضْجِحًا وَ إِنْ حَكَيْتَ ذَلِكَ عَنْ غَيْرِكَ.

ترجمه

پسرم بدان که روزی دو قسم است، یکی آن که تو آن را می جویی، و دیگر آن که او تو را می جوید، و اگر تو به سوی آن نروی، خود به سوی تو خواهد آمد، چه زشت است فروتنی به هنگام نیاز، و ستمکاری به هنگام بی نیازی همانا سهم تو از دنیا آن اندازه خواهد بود که با آن سرای آخرت را اصلاح کنی، اگر برای چیزی که از دست دادی ناراحت می شوی، پس برای هر چیزی که به دست تو نرسیده نیز نگران باش. با آنچه در گذشته دیده یا شنیده ای، برای آنچه که هنوز نیامده، استدلال کن، زیرا تحولات و امور زندگی همانند یکدیگرند، از کسانی مباش که اندرز سودشان ندهد، مگر با آزردن فراوان، زیرا عاقل با اندرز و آداب پند گیرد، و

ص: ۲۷

۱- لم يُبَالِكْ: أي لم يهتم بأمرك. بالتية و باليت به: أي راعيته و اعتنيت به.

۲- تَعَجَّلْتَهُ: استبقت حدوثه.

۳- أَعْظَمَهُ: هابه و أكبر من قدره.

حیوانات با زدن. غم و اندوه را با نیروی صبر و نیکویی یقین از خود دور ساز. کسی که میانه روی را ترک کند از راه حق منحرف می گردد، یار و همنشین، چونان خویشاوند است. دوست آن است که در نهران آیین دوستی را رعایت کند. هوا پرستی همانند کوری است. چه بسا دور که از نزدیک نزدیک تر، و چه بسا نزدیک که از دور دورتر است، انسان تنها، کسی است که دوستی ندارد، کسی که از حق تجاوز کند، زندگی بر او تنگ می گردد، هر کس قدر و منزلت خویش بداند حرمتش باقی است، استوارترین وسیله ای که می توانی به آن چنگ زنی، رشته ای است که بین تو و خدای تو قرار دارد. کسی که به کار تو اهتمام نمی ورزد دشمن توست. گاهی ناامیدی، خود رسیدن به هدف است، آنجا که طمع ورزی هلاکت باشد. چنان نیست که هر عیبی آشکار، و هر فرصتی دست یافتنی باشد، چه بسا که بینا به خطا می رود و کور به مقصد رسد. بدی ها را به تأخیر انداز، زیرا هر وقت بخواهی می توانی انجام دهی. بریدن با جاهل، پیوستن به عاقل است، کسی که از نیرنگ بازی روزگار ایمن باشد به او خیانت خواهد کرد، و کسی که روزگار فانی را بزرگ بشمارد، او را خوار خواهد کرد. چنین نیست که هر تیر اندازی به هدف بزند، هر گاه اندیشه سلطان تغییر کند، زمانه دگرگون شود. پیش از حرکت، از همسفر بپرس، و پیش از خریدن منزل همسایه را بشناس. از سخنان بی ارزش و خنده آور بپرهیز،

گر چه آن را از دیگری نقل کرده باشی.

۱۷- جایگاه زن و فرهنگ پرهیز

متن

وَإِيَّاكَ وَ مُشَاوَرَةَ النِّسَاءِ فَإِنَّ رَأْيَهُنَّ إِلَى أَفْنٍ (۱) وَ عَزْمُهُنَّ إِلَى وَهْنٍ (۲). وَ اكْتَفَى عَلَيْهِنَّ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ بِحِجَابِكَ إِيَّاهُنَّ فَإِنَّ شِدَّةَ الْحِجَابِ أَبْقَى عَلَيْهِنَّ وَ لَيْسَ خُرُوجُهُنَّ بِأَشَدَّ مِنْ إِدْخَالِكَ مَنْ لَا يُوثِقُ بِهِ عَلَيْهِنَّ وَ إِنِ اسْتَطَعْتَ إِلَّا يَعْرِفَنَّ غَيْرَكَ فَافْعَلْ وَ لَا تُمَلِّكِ الْمَرْأَةَ مِنْ أَمْرِهَا مَا جَاوَزَ نَفْسَهَا فَإِنَّ الْمَرْأَةَ رِيحَانَةٌ وَ لَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ (۳).

وَ لَا تَعِيدُ (۴) بِكَرَامَتِهَا نَفْسَهَا وَ لَا تَطْمَعُهَا فِي أَنْ تَشْفَعَ لِعَیْرِهِا. وَ إِيَّاكَ وَ التَّغَايُرَ (۵) فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ غَيْرِهِ فَإِنَّ ذَلِكَ يَدْعُو الصَّحِيحَةَ إِلَى السَّقَمِ وَ التَّبْرِيئَةَ إِلَى الرَّيْبِ وَ اجْعَلْ لِكُلِّ إِنْسَانٍ مِنْ خَدَمِكَ عَمَلًا تَأْخُذُهُ بِهِ فَإِنَّهُ أُخْرَى إِلَّا يَتَوَاكَلُوا فِي خِدْمَتِكَ (۶). وَ أَكْرَمُ عَشِيرَتِكَ فَإِنَّهُمْ جَنَاحُكَ الَّذِي بِهِ تَطِيرُ وَ أَضْلُكُ الَّذِي إِلَيْهِ تَصِيرُ وَ يَدُكَ الَّتِي بِهَا تَصُولُ.

اِسْتَوْدِعِ اللَّهَ دِينَكَ وَ دُنْيَاكَ وَ اسْأَلْهُ خَيْرَ الْقَضَاءِ لَكَ فِي الْعَاجِلِ وَ الْآجِلِ وَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ السَّلَامُ.

ترجمه

در امور سیاسی کشور از مشورت با زنان پرهیز، که رأی آنان زود سست می شود، و تصمیم آنان ناپایدار است. در پرده حجاب نگاهشان دار، تا نامحرمان را ننگرند، زیرا که سخت گیری در پوششش، عامل سلامت و استواری آنان است. بیرون رفتن زنان بدتر از آن نیست که افراد غیر صالح را در میانشان آوری، و اگر بتوانی به گونه ای زندگی کنی که غیر تو را شناسند چنین کن. کاری که برتر از توانایی زن است به او وامگذار، که زن گل بهاری است، نه پهلوانی سخت کوش، مبادا در گرامی داشتن زن زیاده روی کنی که او را به طمع ورزی

ص: ۲۹

۱- الأَفْنُ - بالسكون -: النقص.

۲- الوَهْنُ: الضعف.

۳- القَهْرْمَانُ: الذي يحكم في الأمور و يتصرف فيها بأمره.

۴- لا تَعُدُّ - بفتح فسكون -: أي لا تجاوز بإكرامها نفسها فتكرم غيرها بشفاعتها.

۵- التغاير: إظهار الغيره على المرأة بسوء الظن في حالها من غير موجب.

۶- يتواكلوا: يتكل بعضهم على بعض.

کشانده برای دیگران به ناروا شفاعت کند. بپرهیز از غیرت نشان دادن بیجا که درستکار را به بیمار دلی، و پاکدامن را به بدگمانی رساند کار هر کدام از خدمتکارانت را معین کن که او را در برابر آن کار مسئول بدانی، که تقسیم درست کار سبب می شود کارها را به یکدیگر وا نگذارند، و در خدمت سستی نکنند.

خویشاوندانت را گرمی دار، زیرا آنها پر و بال تو می باشند، که با آن پرواز می کنی، و ریشه تو هستند که به آنها باز می گردی، و دست نیرومند تو می باشند که با آن حمله می کنی.

دین و دنیای تو را به خدا می سپارم، و بهترین خواسته الهی را در آینده و هم اکنون، در دنیا و آخرت، برای تو می خواهم، با درود.

شرح: پیام امام امیر المومنین علیه السلام (مکارم شیرازی)

نامه در یک نگاه

این وصیت نامه که بعد از نامه مالک اشتر طولانی ترین نامه های امام (علیه السلام) در نهج البلاغه است، یک دوره کامل درس اخلاق، تهذیب نفس، خودسازی، تربیت نفوس و سیر و سلوک الی الله است و در حقیقت از سی بخش تشکیل می شود.

امام (علیه السلام) در بخش اول، خود و فرزندش را به عنوان نویسنده نامه و مخاطب آن با عباراتی بسیار پرمعنا که با روح مجموع نامه هماهنگ است معرفی می کند.

در بخش دوم، نامه را به عنوان وصیت پدری دلسوز و پر محبت برای فرزندی که شدیداً مورد علاقه پدر است می نگارد.

در بخش سوم تا بخش دهم، وصیت به تقوا، بررسی تاریخ پیشینیان، توصیه به احتیاط در همه امور و تفقه در دین و شکیبایی در برابر مشکلات

و توکل بر خداوند و سپردن کارها به دست او و توجه به این حقیقت که قلب و روح جوان آماده پذیرش هر گونه تعلیماتی است و تأکید بر این معنا که پدرت تجربیات عمر خود را بدون زحمت در اختیار تو می گذارد و سپس توصیه به آشنایی هر چه بیشتر به کتاب خدا و حلال و حرام الهی و سرانجام به اقتدا کردن به سنت صالحات پیشین و لزوم پرهیز از شبهات، توصیه می کند.

در بخش یازدهم تا بخش بیستم نخست از فزونی مجهولات انسان در برابر معلومات و هشدار نسبت به هر گونه انحراف از حق و تأکید بر پیروی از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و اینکه هیچ کس بدون تأسی بر او به جایی نمی رسد سپس تأکید بر مسأله توحید و شرح بخشی از صفات خداوند و آن گاه ترسیم ناپایداری دنیا با ذکر یک مثال زیبا سخن می گوید.

سپس این درس را به فرزند دلبندهش می آموزد که خود را میزان داوری برای دیگران قرار دهد؛ آنچه را برای خود می پسندد برای آنها پسندد و آنچه برای خود نمی پسندد برای دیگران نپسندد. آن گاه از آفات اخلاقی مهمی؛ مانند خودبینی سخن می گوید و خدمت به خلق را به عنوان زاد و توشه ای مهم برای آخرت می شمرد و نسبت به راه پر پیچ و خمی که در مسیر آخرت است هشدار می دهد. از اهمیت دعا و اینکه کلید همه خیرات و برکات است به طور مشروح سخن می گوید و هدف آفرینش انسان را که همان زندگی جاویدان آخرت است نه چند

روزه زندگی بی حاصل دنیا، برای فرزندش روشن می سازد.

در بخش بیست و یکم تا سی ام یاد مرگ را وسیله بیداری می شمرد و از پیمودن راه دنیا پرستان برحذر می دارد، از گذر سریع و ناخواسته عمر سخن می گوید و راه های تهذیب نفس و پرهیز از آرزوهای دور و دراز را نشان می دهد و در ضمن، یک سلسله مسائل مهم اخلاقی را بر می شمرد و بر آن تأکید میورزد. آن گاه از طرز معاشرت با برادران دینی سخن می گوید و نکات مهمی را در این زمینه یادآور می شود. بر حفظ حقوق مردم و نیکی به برادران مسلمان تأکید می کند. سپس اندرزهای مهمی در زمینه حریص نبودن برای به دست آوردن روزی، بحث می کند. پس از آن، بخشی از مسائل مهم مربوط به حفظ حرمت زنان و رفتار صحیح با آنها را یادآور می شود. سپس از مسائل مربوط به مدیریت زندگی و تقسیم کار در میان افراد سخن می گوید و سرانجام با توصیه به سپردن خویشتن به خدا و درخواست خیر دنیا و آخرت از او، نامه را پایان می دهد.

با توجه به آنچه گفته شد، خوانندگان عزیز تصدیق می کنند که تا چه حد محتوای این نامه از نظر تربیت نفوس، فوق العاده دارای اهمیت است.

نکته دیگری که توجه به آن در اینجا لازم است این که مخاطب در این نامه، طبق غالب متون نهج البلاغه، امام حسن مجتبی (علیه السلام) است و در اکثر طرق این نامه (که به گفته علامه تستری در شرح این نامه به پنج طریق

بالغ

ص: ۳۲

می شود) مخاطب آن حضرت است و تنها در یکی از طرق روایت این نامه، مخاطب محمد بن حنفیه شمرده شده است. بعضی از شارحان تأکید بر مطلب دوم دارند که مخاطب محمد بن حنفیه است و ظاهراً دلیلشان این است که بعضی از تعبیرات این نامه نسبت به مخاطب خود با مقام عصمت امام سازگار نیست در حالی که می دانیم این گونه تعبیرات در مقام اندرز و نصیحت پدران به فرزندان، مطلبی رایج است. مهم این است که گرچه مخاطب در این نامه یک نفر است؛ ولی هدف همه شیعیان و مسلمانان جهان، بلکه همه فرزندان آدم اند؛ گویی امام (علیه السلام) به عنوان پدر همه انسان ها سخن می گوید و مخاطبش امام حسن (علیه السلام) به عنوان همه فرزندان، مورد نظر است.

اینکه بعضی گفته اند امام (علیه السلام) با توجه به مقام والای امامت و عصمت نیاز به نصیحت و اندرز ندارد اشتباه بزرگی است، زیرا مقام والای امامت و عصمت هرگز با تأکید بر مسائل مهم اخلاقی منافات ندارد. به همین دلیل در آن زمان که امام (علیه السلام) در بستر شهادت افتاده بود فرزندانش امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) را با نام، مخاطب قرار داد و دستوراتی به آنها فرمود که از آن غافل نبودند.

نیز آنچه بعضی گفته اند که امام حسن (علیه السلام) در زمان صدور این نامه بیش از سی سال داشت و با تعبیری که در این نامه آمده که می فرماید: قلب جوان آماده پذیرش هر گونه تعلیمات است، سازگار نیست، اشتباه است؛ زیرا انسان در سن سی سالگی هنوز جوان است. علاوه بر این، اشاره شد که

مخاطب در این نامه همه انسان ها به عنوان فرزندان امیرمؤمنان علی (علیه السلام) هستند.

شایان توجه اینکه در کتاب الامامه والسیاسه آمده است در داستان سقیفه هنگامی که ابو عبیده جراح می خواست امیرمؤمنان علی (علیه السلام) را از خلافت کنار بزند گفت: «يَا بَنَ عَمِّ إِنَّكَ حَدِيثُ السَّنِّ وَهَوْلَاءِ مَشِيخَةُ قَوْمِكَ؛ عموزاده تو هنوز جوانی و اینها (ابوبکر و امثال او) پیرمردان با تجربه قوم تو هستند (۱)» و می دانیم امام (علیه السلام) در آن زمان بیش از سی سال داشت.

این نامه از سوی چه کسی، و به چه کسی است؟

(۲)

این بخش در حقیقت عنوان نامه را مشخص می کند، زیرا معمولاً به هنگام نوشتن نامه می نویسند: مِنْ فُلَانٍ إِلَى فُلَانٍ؛ یعنی این نامه از سوی فلان کس به سوی فلان کس نگاشته می شود. امام (علیه السلام) به جای اینکه نام خود و نام فرزندش امام حسن (علیه السلام) را ببرد با ذکر اوصافی زمینه را برای اندرزه‌های بسیار مهم آینده هموار می سازد.

ابتدا شش صفت برای خود و سپس چهارده صفت برای فرزندش بیان می فرماید که فضای نامه را با این اوصاف کاملاً آماده و روشن و شفاف می کند.

نخست می فرماید: «این نامه از سوی پدری است که عمرش رو به فناست، او به سخت گیری زمان معترف و آفتاب زندگیش رو به غروب است (و خواه ناخواه) تسلیم گذشت دنیا (و مشکلات آن). همان کسی که در منزلگاه پیشینیان از دنیا رفته سکنی گزیده و فردا از آن کوچ خواهد کرد»؛ (مَنْ الْوَالِدِ الْفَانِ، الْمُقَرَّرِ لِلزَّمَانِ (۳)، الْمُدْبِرِ الْعُمْرِ، الْمُسْتَسْلِمِ لِلدُّنْيَا (۴)، السَّاكِنِ مَسَاكِنِ الْمَوْتَى، وَالظَّاعِنِ (۵) عَنْهَا غَدًا).

امام (علیه السلام) با ذکر این اوصاف برای خود اهداف مختلفی را دنبال می کند؛ نخست اینکه به فرزندش می فهماند من

ص: ۳۴

۱- این واژه گاه به صورت تثنیه (با فتح راء) و گاه به صورت جمع (با کسر راء) خوانده شده. در صورت اول اشاره به مکانی است که در میان حلب و قنسرین از اراضی شام واقع شده و در صورت دوم ممکن است اشاره به همان مکان به اعتبار حضور اقوام مختلف در آنجا باشد.

۲- سند نامه: این نامه به گفته نویسنده مصادر نهج البلاغه، از مشهورترین نامه ها و وصایای امام امیرمؤمنان (علیه السلام) است که گروهی از برجسته ترین دانشمندان اسلام آن را پیش از تولد سید رضی در کتاب های خود آورده اند؛ از جمله مرحوم کلینی در کتاب الرسائل و مرحوم حسن بن عبدالله عسکری (از اساتید شیخ صدوق) در کتاب الزواجر والمواعظ و نویسنده عقد الفرید در دو بخش از کتاب خود در باب مواعظ الاباء للابناء و نویسنده کتاب تحف العقول، حسن بن علی بن شعبه

حرانی در ضمن سخنان امیر مؤمنان علی (علیه السلام). شیخ صدوق نیز بخش هایی از آن را در دو جای کتاب من لا یحضر آورده است. بعد از سید رضی نیز گروه کثیری آن را در کتاب های خود ذکر کرده اند. مرحوم سید بن طاووس در آخر کتاب کشف المحجّه، ضمن بیان این وصیت نامه با اسناد متعدّدی آن را نقل می کند. مجموعه اسنادی که بزرگان برای این نامه ذکر کرده اند به شش سند بالغ می شود (و از مجموع این اسناد و نقل این همه بزرگان به خوبی روشن می شود که در انتساب این نامه به امیر مؤمنان علی (علیه السلام) جای هیچ گونه تأملی نیست. اضافه بر اینکه محتوای آن نیز به قدری عالی است که صدور آن از غیر امام معصوم امکان ندارد) (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۰۷-۳۱۱).

۳- «زمان» در اصل به همان معنای معروف آن است که شامل اوقات کوتاه و طولانی می شود؛ ولی از آنجا که زمان در این دنیا همراه با حوادث گوناگون تلخ و شیرین است، این واژه گاه اشاره به همین معناست و «المُقَرَّرُ لِلزَّمان» اشاره به کسی است که قبول دارد دنیا دار حوادث است ولی در عمل با آن هماهنگ نیست.

۴- در بسیاری از متون و شروح نهج البلاغه بعد از این وصف صفت دیگری نیز به عنوان «الذَّامُّ لِلدُّنْیا؛ نکوهش گر دنیا» آمده است که با توجّه به آن، هفت وصف می شود.

۵- «الظَّاعِن» به معنای کوچ کننده از ریشه «ظعن» بر وزن «ظعن» به معنای کوچ کردن گرفته شده است.

با کوله بار عظیمی از تجربه که با گذشت زمان برایم حاصل شده این نامه را می نویسم. دیگر اینکه گوینده اندرزه‌ها اگر تواضع به خرج دهد و از موضع بالا و آمرانه سخن نگوید، سخنانش بسیار اثربخش تر خواهد بود. سوم اینکه پسرش بدانند به زودی پدر می رود و باید جای پدر بنشیند و درک این حقیقت او را برای پذیرش اندرزه آماده تر می سازد.

تعبیر به «فان» (که در اصل «فانی» بوده و برای هماهنگ شدن با جمله های بعد یای آن حذف شده) اشاره به این است که من قسمت عمده عمر خود را از دست داده ام و در آستانه چشم فرو بستن از دنیا قرار دارم، زیرا امام (علیه السلام) این سخن را زمانی بیان فرمود که ظاهراً عمر مبارکش از شصت گذشته بود.

جمله «الْمُقَرَّرُ لِلزَّمَانِ» اشاره به حوادث سخت زمان و تلخ و شیرین هایی است که خواه ناخواه پیش می آید.

جمله «الْمُدِيرُ الْعُمُرِ» تأکیدی است بر اینکه من در سرایشی پایان عمر قرار گرفته ام و جمله «الْمُسْتَسْلِمُ لِلدُّنْيَا» اشاره به غلبه حوادث بر انسان است.

جمله «السَّاكِنِ مَسَاكِنِ الْمُوتَى» اشاره به این است که این منزلی که ما در آن مسکن می کنیم غالباً ساخته و پرداخته پیشینیان است. آنها ساختند و ما در آن نشسته ایم و گاه ما می سازیم و به آیندگان تحویل می دهیم.

سرانجام جمله «وَالظَّاعِنِ عَنِّيَا غَدًا» اشاره به نزدیک بودن لحظه کوچ از دنیاست؛ یعنی من با آگاهی از تمام این ویژگی ها و آگاهی ها قلم به دست گرفتم و مشغول نوشتن این نامه ام.

آنگاه

ص: ۳۵

امام (علیه السلام) مخاطب خود را بدون ذکر نام با چهارده وصف توصیف می کند و می فرماید: «این نامه به فرزندی است آرزومند، آرزومند چیزهایی که هرگز دست یافتنی نیست و در راهی گام نهاده است که دیگران در آن گام نهادند و هلاک شدند (و از جهان چشم فرو بستند) کسی که هدف بیماری هاست و گروگان روزگار، در تیررس مصائب، بنده دنیا، بازرگان غرور، بدهکار و اسیر مرگ، هم پیمان اندوه ها، قرین غم ها، آماج آفات و بلاها، مغلوب شهوات و جانشین مردگان است»؛ (إِلَى الْمُؤَلُّودِ الْمُؤَمِّلِ مَا لَا يُدْرِكُ، السَّالِكِ سَبِيلَ مَنْ قَدْ هَلَكَ، غَرَضِ (۱) الْأَسْقَامِ، وَرَهِينِهِ (۲) الْأَيَّامِ، وَرَمِيهِ (۳) الْمَصَائِبِ، وَعَبْدِ الدُّنْيَا، وَتَاجِرِ الْغُرُورِ، وَغَرِيمِ الْمَنَآيَا، وَأَسِيرِ الْمَوْتِ، وَحَلِيفِ (۴) الْهُمُومِ، وَقَرِينِ الْأَخْزَانِ، وَنُصْبِ الْأَفْئَاتِ، وَصَيْرِيعِ الشَّهَوَاتِ، وَخَلِيفَةِ الْأَمْوَاتِ).

نخستین وصفی که امام (علیه السلام) در اینجا برای فرزندش - و به بیان دیگر برای همه انسان ها - ذکر می کند این است که او در این جهان به دنبال اموری می رود که قابل وصول نیست، زیرا انسان دنیایی خالی از هرگونه مشکلات و ناراحتی ها و ناکامی ها می خواهد در حالی که طبیعت دنیا آمیخته با مشکلات و رنج ها و مصائب است «الْمُؤَمِّلِ مَا لَا يُدْرِكُ».

جمله «السَّالِكِ سَبِيلَ مَنْ قَدْ هَلَكَ» مفهومی این است که همه انسان ها در طریقی گام می نهند که انتهای آن مرگ و هلاکت است، همان گونه که قرآن می گوید: (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ) (۵) و هیچ گونه استثنایی هم برای آن ذکر نمی کند.

جمله «غَرَضِ الْأَسْقَامِ» در واقع توضیحی است برای آنچه گذشت، زیرا انسان خواه ناخواه در این جهان هدف انواع بیماری هاست؛ در

ص: ۳۶

۱- «غرض» به معنای هدفی است که به سوی آن تیراندازی می شود.

۲- «رهینه» به معنای گروگان است.

۳- «رمیه» تعبیر دیگری از «غرض» و «هدف» است (صفت مشبیه ای است که معنای مفعولی دارد).

۴- «حلیف» به معنای هم پیمان از ریشه «حلف» بر وزن «حرف» به معنای سوگند و پیمان گرفته شده است.

۵- آل عمران، آیه ۱۸۵.

کودکی و جوانی به شکلی و در پیری به شکلی دیگر.

تعبیر به «وَرَهَيْتَهُ الْأَيَّامَ» با توجه به اینکه «رهینه» معنای گروگان و اسیر دارد اشاره به این است که انسان همواره در چنگال روزها گرفتار است و گذشت زمان او را با خود می برد؛ بخواهد یا نخواهد. در پایان عمر نیز وی را رها می سازد و به قبر می سپرد.

تعبیر «وَرَمَيْتَهُ الْمَصَائِبَ» با توجه به اینکه «رمیه» به معنای چیزی است که وسیله نشانه گیری برای پرتاب تیرها می شود اشاره به این است که مصیبت ها که در جان و مال و بستگان و دوستان و عزیزان رخ می دهد از هر سو او را نشانه گیری کرده اند. کسی را نمی یابیم که در عمرش به مصائب مختلفی گرفتار نشود. همان گونه که امام (علیه السلام) در جای دیگر می فرماید: «دَارٌ بِالْبَلَاءِ مَخْفُوفَةٌ وَبِالْعَدْرِ مَعْرُوفَةٌ؛ دنیا سرایی است که در لابه لای بلاها پیچیده شده و به بیوفایی معروف است» (۱).

از عجائب دنیا این است که تیرهای مصائب که به او پرتاب می شود غالباً نمی بیند که از کجاست و چگونه است ناگهان چشم باز می کند می بیند تیر مصیبتی بر جان او نشسته و به گفته شاعر:

وَلَوْ أَنِّي أَرَمِي بِنَبْلِ رَأَيْتُهَا *** وَلَكِنِّي أَرَمِي بغيرِ سِهَامِ

«اگر تیری که به سوی من پرتاب می شد، تیر را می دیدم و می دانستم از کدام سو پرتاب شده ولی نه تیر دنیا را می بینم (و نمی دانم از چه سویی پرتاب شده)».

جمله «وَعَبْدِ الدُّنْيَا وَتَاجِرِ الْعُرُورِ» اشاره به این است که انسان همچون برده ای در

ص: ۳۷

چنگال هوا و هوسها و زرق و برق دنیا گرفتار است و این امور او را به هر سو می برند و تاجر غرور بودنش بدین جهت است که او سرمایه هایی را با تلاش در این دنیا به دست می آورد که سرابی بیش نیست و مجموعه ای از مکر و فریب است. سرمایه هایی که به زودی از دست می رود و دیگران همیشه به آن چشم دوخته اند.

فقره «غَرِيمَ الْمَنَائِبِ» انسان را به شخص بدهکاری تشبیه می کند که طلبکار او مرگ است؛ مرگی که جان او را می گیرد و جسمش را در خاک پنهان می سازد و تعبیر به «أَسِيرِ الْمَوْتِ» همان مطلب را به شکل دیگری بیان می کند؛ گاه می فرماید: بدهکار مرگ و گاه می فرماید: اسیر موت است.

جملات «حَلِيفِ الْهُمُومِ؛ هم پیمان اندوه ها» و «قَرِينِ الْأَحْزَانِ؛ قرین غم ها» اشاره به این است که سراسر زندگی آمیخته با انواع غم و اندوه است؛ غم روزی، غم بیماری، غم از دست دادن فرصت ها، غم خیانت های بعضی از دوستان و غم توطئه های دشمنان. آیا می توان کسی را پیدا کرد که در طول عمر اسیر این غم ها نشده باشد.

در اینجا اشاره به داستان معروف اسکندر بد نیست؛ هنگامی که می خواست از دنیا برود مادرش زنده بود و می دانست بسیار ناراحت می شود. تدبیری اندیشید که مایه تخفیف آلام او شود به او گفت: مادر بر مرگ من اشک بریز و عزای مرا گرم کن؛ ولی تنها گریه مکن؛ گروهی را دعوت کن که تو را در این امر

یاری کنند و کسانی که برای من گریه کنند؛ نه برای گرفتاری ها و مصائب خویشان.

مادر وصیت فرزند را بعد از مرگ او عمل کرد به سراغ همسایگان و دوستان و خویشاوندان و آشنایان رفت. از هر کس سؤال می کرد که تو غم و اندوهی نداری؟ غم خود را با او در میان گذاشت؛ یکی گفت همسرم از دنیا رفته دیگری گفت به مصیبت فرزند گرفتارم، سومی گفت در معاملات زیان سختی دیده ام و چهارمی از بیماری و درد خود سخن گفت. مادر فهمید که دلی بی غم در این جهان نیست و طبق ضرب المثل معروف «الْبَلِيَّةُ إِذَا عَمَّتْ طَابَتْ؛ بلا و مصیبت هر گاه عمومی شود قابل تحمل است» مصیبت فرزند برای او قابل تحمل شد.

تعبیر به «نُصَبِ الْأَفَاتِ وَصَيْرِيعِ الشَّهَوَاتِ» با توجه به اینکه «نُصَب» به معنای اهدافی است که تیر اندازان آن را نشانه گیری می کنند و «صَریع» به معنای کسی است که مغلوب می شود و به زمین می افتد، اشاره به آفات مختلفی است که از هر سو انسان را هدف گیری می کند و شهواتی که او را به زانو در آورده تاب مقاومت در برابر آن ندارد.

جمله «خَلِيفَةَ الْأَمْوَاتِ» اشاره به این است که ای انسان فراموش نکن تو جانشین مردگانی و در آینده به آنها خواهی پیوست و کسان دیگری جانشین تو می شوند و این رشته همچنان ادامه می یابد و سر دراز دارد.

جالب اینکه امام (علیه السلام) در معرفی خود شش صفت و در معرفی فرزندش چهارده صفت از مشکلاتی که هر انسانی در زندگی دنیا با آن روبه روست،

بیان فرموده است؛ یعنی در واقع در مقابل هر وصف خویش دو وصف از فرزندش و در برابر هر مشکل خود دو مشکل از مخاطبش را بازگو می کند.

سبب نگاشتن این نامه

امام (علیه السلام) در این بخش از نامه خود، از وضع خویشتن شروع می کند و در ضمن، انگیزه خود را برای اقدام به این وصیت نامه اخلاقی و انسانی شرح می دهد و به طور خلاصه می فرماید: من به خود نگاه کردم دیدم ستاره عمرم رو به افول نهاده و باید در فکر خویشتن باشم و آماده سفر آخرت شوم؛ ولی از آنجا که تو را بخشی از وجود خود، بلکه تمام وجود خود می بینم خویش را ناگزیر از این اندرزها و نصیحت ها و هشدارها دیدم. می فرماید:

«اما بعد آگاهیم از پشت کردن دنیا و چیره شدن روزگار و روی آوردن آخرت به سوی من، مرا از یاد غیر خودم و توجه به دنیا و اهل آن باز داشته»؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ فِيمَا تَبَيَّنْتُ مِنْ إِذْبَارِ الدُّنْيَا عَنِّي، وَجُمُوحِ (۱) الدَّهْرِ عَلَيَّ وَإِقْبَالِ الْآخِرَةِ إِلَيَّ، مَا يَزَعُنِي (۲) عَنِ ذِكْرِ مَنْ سِوَايَ، وَالْإِهْتِمَامِ بِمَا وَرَائِي (۳)).

امام (علیه السلام) در ادامه این سخن چنین نتیجه گیری می کند که: «این توجه سبب شده، اشتغال به خویشتن مرا از فکر مردم (و آنچه از دنیا در دست آنهاست) باز دارد و از هوای نفس مانع شود و حقیقت سرنوشتم را برای من روشن سازد و همین امر مرا به مرحله ای رسانده که سراسر جدی است و شوخی در آن راه ندارد، سراسر راستی است و دروغ به آن آمیخته نیست»؛ (غَيْرَ أَنِّي حَيْثُ تَفَرَّدَ بِي دُونَ هُمُومِ النَّاسِ هُمْ

نَفْسِي، فَصَدَفَنِي (۴)

ص: ۴۰

۱- «جُمُوح» به معنای سرکشی کردن و «جُمُوح» بر وزن «قبول» در اصل به معنای حیوان چموش است. سپس به انسان های سرکش و حتی حوادث و برنامه هایی که در اختیار انسان نیست اطلاق شده است.

۲- «يَزَع» از ریشه «وزع» بر وزن «وضع» به معنای باز داشتن گرفته شده است.

۳- «ما وَرَائِي» اشاره به مردم دنیا، مقامات، ثروت ها و امثال آن است و هدف امام (علیه السلام) بیان این حقیقت است که توجه به قرب انتقال از دنیا مرا از امور دنیوی باز داشته و متوجه سرنوشت آینده ام ساخته و جای تعجب است که بعضی از شارحان نهج البلاغه، «ما وَرَائِي» را به معنای آخرت گرفته اند در حالی که مفهوم جمله در این صورت چنین می شود: توجه به پایان عمر مرا از اهتمام به امر آخرت باز داشته و این تفسیری است نادرست.

۴- «صدف» از ریشه «صدف» بر وزن «حذف» به معنای اعراض کردن و روی گرداندن از چیزی است.

رَأَيْي وَصَرَفَنِي عَنْ هَوَايَ، وَصَرَاحَ لِي مَحْضُ أَمْرِي، فَأَفْضَى (۱) بِي إِلَى جِدِّ لَا يَكُونُ فِيهِ لَعِبٌ، وَصِدْقَ لَا يَشُوبُهُ كَذِبٌ).

اشاره به اینکه پشت کردن دنیا، سبب بیداری انسان است، زیرا خود را در آستانه انتقال از دنیا می بیند و همین امر موجب می شود که از هوای نفس بپرهیزد و به طور جدی به سرنوشت خویش بیندیشد؛ از هوا و هوس بپرهیزد، سرگرمی های غافل کننده را کنار زند، به خویشتن راست بگوید و دور از هرگونه تعصب و سهل انگاری، به آینده خود؛ یعنی سفر آخرت فکر کند.

امام (علیه السلام) این مقدمه را ظاهراً به دو منظور بیان فرمود: نخست اینکه مخاطب کاملاً باور کند که آنچه به او گفته می شود کاملاً جدی است و نتیجه مطالعه ای عمیق نسبت به حال و آینده است. دیگر اینکه به فرزندش نیز هشدار دهد که چنین آینده ای را نیز در پیش دارد و همیشه جوان نمی ماند (هرچند جوانی دلیل بر اعتماد و اطمینان به زندگی نیست) بلکه چیزی نمی گذرد که کاروان عمر به منزلگاه نهایی نزدیک می شود. مبادا فرزندش گرفتار غرور جوانی شود و آینده خویش را به دست فراموشی بسپارد.

آن گاه امام (علیه السلام) به سراغ این نکته می رود که چرا به فکر اندرز گسترده ای به فرزندش افتاده در حالی که توجه امام (علیه السلام) به سرنوشت خویش است می فرماید: «چون تو را جزیی از وجود خود بلکه تمام وجود خودم یافتم گویی که اگر ناراحتی به تو رسد، به من رسیده و اگر مرگ دامت را بگیرد گویا دامن مرا گرفته، به این جهت اهتمام به

ص: ۴۱

۱- «أَفْضَى» از ریشه «أَفْضَاء» و «فَضَاء» گرفته شده و به معنای وصول به چیزی است گویی در «فَضَاءِی» او وارد شده است.

کار تو را اهتمام به کار خود یافتم، از این رو این نامه را برای تو نوشتم تا تکیه گاه و پشتوانه تو باشد خواه من زنده باشم یا نباشم»؛

(وَوَحَّيْتُكَ بَعْضِي، بَلْ وَحَّيْتُكَ كُلِّي، حَتَّى كَأَنَّ شَيْئًا لَوْ أَصَابَكَ أَصَابَنِي، وَكَأَنَّ الْمَوْتَ لَوْ أَتَاكَ أَتَانِي، فَعَنَانِي مِنْ أَمْرِكَ مَا يَغِينُنِي مِنْ أَمْرِ نَفْسِي، فَكَتَبْتُ إِلَيْكَ كِتَابِي مُسْتَظْهِرًا^(۱) بِهِ إِنْ أَنَا بَقِيْتُ لَكَ أَوْ فَنَيْتُ).

تعبیر امام (علیه السلام) به اینکه تو را بعضی از وجود خود یافتم تفسیر روشنی دارد، زیرا فرزند از پدر و مادر متولد می شود و اجزای او برگرفته از اجزای آنهاست. اما اینکه می فرماید: تو را تمام وجود خودم یافتم؛ ممکن است اشاره به این باشد که تو امام بعد از من و جانشین منی، بنابراین تمام وجود من در تو تجلی می کند و تو تجلی گاه تمام وجود منی.

این احتمال نیز وجود دارد که این جمله اشاره به مجموعه صفات جسمانی و روحانی باشد که به حکم قانون وراثت از پدران به فرزندان می رسد و فرزندان واجد صفات روحانی و جسمانی پدرند.

در میان عرب نیز ضرب المثل هایی است از جمله شعر معروف شاعر است که می گوید:

إِنَّمَا أَوْلَادُنَا يَبْنِنَا *** أَكْبَادُنَا تَمْشِي عَلَى الْأَرْضِ

فرزندان ما جگران ما هستند که بر روی زمین راه می روند.^(۲)

در شرح نهج البلاغه مرحوم تستری آمده است که مردی اعرابی فرزند از دست رفته اش را دفن کرد و سپس گفت:

دَفَنْتُ بِنَفْسِي بَعْضَ نَفْسِي فَأَصْحَبْتُ *** وَلِلنَّفْسِ مِنْهَا دَافِنٌ وَدَفِينٌ

بخشی از وجودم را با دست خود به خاک سپردم و نگریستم که دفن کننده و دفن

ص: ۴۲

۱- «مستظها» از ریشه «استظها» به معنای طلب پشتیبانی از کسی یا از چیزی است.

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۶۱.

شونده یکی است. (۱)

جمله «حَتَّى كَأَنَّ شَيْئًا...» در واقع توضیحی و دلیلی است در اینکه چگونه فرزند دلبندهش بعض وجود او و یا همه وجود اوست می فرماید: به همین دلیل هر مصیبتی و هر درد و رنجی به تو برسد گویی به من رسیده حتی اگر مرگ دامن را بگیرد گویی دامن مرا گرفته است، چون همه چیز خود را در تو می بینم و تو تمام هستی منی. به هر حال این اهتمام امام (علیه السلام) به امر فرزندش انگیزه اصلی بیان این وصیت نامه طولانی که مجموعه ای است از بهترین اندرزها و هدایت ها در زمینه توحید، معاد، آداب زندگی، آداب تهذیب نفس و راه و رسم درست زیستن در جامعه و از آنجا که امام (علیه السلام) به مقتضای حدیث معروف «أَنَا وَعَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ» (۲) پدر تمام امت است، مخاطب در این وصیت نامه در واقع همه امتند.

جمله «إِنِّ أَنَا بَقِيْتُ لِمَكَ أَوْ فَنَيْتُ» اشاره به جاودانگی محتوای این نامه است و در واقع چنین است با اینکه بیش از هزار سال بر آن گذشته کاملاً تازه و شاداب، بالنده و پر بار است و مصداق روشنی است از آیه شریفه (كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا). (۳)

محکم ترین وسیله نجات

در این بخش از نامه، امام (علیه السلام) اندرزهای روح پرور و سازنده خود را آغاز می کند و در عبارات کوتاه چهار دستور به فرزندش می دهد؛ دستوراتی که عصاره همه فضیلت هاست می فرماید: «پسرم تو را به تقوای الهی و التزام به فرمان او و آباد کردن قلب و روح با ذکرش و چنگ زدن به

ص: ۴۳

۱- شرح نهج البلاغه تستری، ج ۸، ص ۳۳۰.

۲- بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۹۵.

۳- ابراهیم، آیه ۲۴ و ۲۵.

ریسمان الهی توصیه می کند؛ «فَإِنِّي أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ - أَيْ بِنَيْ - وَلُزُومِ أَمْرِهِ، وَعِمَارَةِ قَلْبِكَ بِذِكْرِهِ، وَالْإِعْتِصَامِ بِحَبْلِهِ».

سفارش به تقوا همان سفارشی است که همه انبیا و اوصیا سر آغاز برنامه های خود بعد از ایمان به پروردگار قرار داده اند؛ همان تقوایی که زاد و توشه راه آخرت و ملاک فضیلت و برتری انسان ها بر یکدیگر و کلید در بهشت است. تقوا به معنای خداترسی درونی و پرهیز از هرگونه گناه و احساس مسئولیت در پیشگاه پروردگار که سد محکمی در میان انسان و گناهان ایجاد می کند. مرحله ادنای آن عدالت و مرحله اعلای آن عصمت است.

در دومین دستور به التزام به اوامر الهی اشاره می کند، همان چیزی که بارها در قرآن مجید به عنوان (اطيعوا الله) آمده و از میوه های درخت پر بار تقوا است.

تعبیر به «عِمَارَةِ قَلْبِكَ بِذِكْرِهِ» اشاره به اهمّیت ذکر الله است که بدون آن خانه قلب ویران می شود و جولانگاه لشکر شیطان. قرآن مجید می فرماید: (أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) (۱) هم آبادی دل ها و هم آرامش آن در سایه ذکر خداست نه تنها ذکر لفظی - هر چند ذکر لفظی هم بسیار مهم است - بلکه ذکر عملی آن گونه که در روایات وارد شده که امام باقر (علیه السلام) فرمود: «سه چیز است که انجام آن از مشکل ترین کارهاست و سومین آن را «ذِكْرُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ؛ ذکر خدا در هر حال» بیان فرمود. سپس در تفسیر ذکر چنین می فرماید: «وَهُوَ أَنْ يَذُكُرَ اللَّهُ عَزَّجَلَّ عِنْدَ الْمَعْصِيَةِ يَهُمُّ بِهَا فَيُحُولُ ذِكْرُ اللَّهِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ تِلْكَ الْمَعْصِيَةِ وَهُوَ

ص: ۴۴

قَوْلُ اللَّهِ عَزَّجَلَّ: (إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ)^(۱)؛ ذکر خدا آن است که چون تصمیمی بر معصیت می گیرد خداوند عز و جل را یاد کند و یاد خدا میان او و آن معصیت حائل شود و این همان چیزی است که خداوند عز و جل در قرآن فرموده است: پرهیزکاران هنگامی که گرفتار وسوسه های شیطان شوند، به یاد خدا و پاداش و کیفر او می افتند؛ و (در پرتو یاد او، راه حق را می بینند و) در این هنگام بینا می شوند.^(۲)

و تعبیر به «الإِعْتِصَامِ بِحَبْلِهِ» اشاره به چنگ زدن به قرآن مجید است که همه برنامه های سعادت در آن هست و در خود قرآن به آن اشاره شده است: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»؛ و همگی به ریسمان خدا (قرآن، و هرگونه وحدت الهی)، چنگ زنید و پراکنده نشوید.^(۳)

می دانیم برای حبل الله در آیه شریفه مزبور معانی بسیاری ذکر کرده اند؛ بعضی از مفسران آن را اشاره به قرآن، بعضی اشاره به اسلام و بعضی گفته اند که منظور خاندان پیغمبر و اهل بیت (علیهم السلام) است ولی در میان این تفاسیر اختلافی نیست، زیرا «حبل الله» به معنای ارتباط با خداست که تمام اینها را شامل می شود.

به همین دلیل امام (علیه السلام) در ادامه این سخن می فرماید: «و کدام وسیله می تواند میان تو و خداوند مطمئن تر از حبل الله باشد اگر به آن چنگ زنی و دامان آن را بگیری»؛ (وَأَيُّ سَبَبٍ أَوْثَقُ مِنْ سَبَبِ بَيْنِكَ وَبَيْنَ اللَّهِ إِنْ أَنْتَ أَخَذْتَ بِهِ).

تعبیر به حبل (ریسمان و طناب) اشاره به این

ص: ۴۵

۱- اعراف، آیه ۲۰۱.

۲- بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۱۵۱، ح ۶.

۳- آل عمران، آیه ۱۰۳.

است که چون انسان بدون تربیت الهی در قعر چاه طبیعت گرفتار است، ریسمانی محکم لازم است که به آن چنگ زند و از آن چاه در آید و این ریسمان همان قرآن و اسلام و عترت است.

دل را با اندرز زنده کن

امام (علیه السلام) در این بخش از وصیت نامه، دوازده اندرز مهم که سبب تکامل روح و جان و پیدایش حیات معنوی در انسان است بیان فرموده اند.

نخست می فرماید: «(پسرم) قلب خویش را با موعظه زنده کن و هوای نفس را با زهد (و بی اعتنایی به زرق و برق دنیا) بمیران. دل را با یقین نیرومند ساز و با حکمت و دانش نورانی و با یاد مرگ رام نما و آن را به اقرار به فنای دنیا وادار؛ (أَخِي قَلْبِكَ بِالْمَوْعِظَةِ، وَأَمْتُهُ بِالزَّهَادَةِ، وَقَوِّهِ بِالْيَقِينِ، وَنَوِّزُهُ بِالْحِكْمَةِ، ذَلِكَ بِذِكْرِ الْمَوْتِ، وَقَرِّزُهُ (۱) بِالْفَنَاءِ).

امام (علیه السلام) در این شش دستور از احیای قلب شروع می کند قلب که در این گونه موارد به معنای روح و عقل و ادراک است تا زنده نشود هیچ قدمی به سوی تکامل و تعالی برداشته نخواهد شد و سیر الی الله در همان جا متوقف می گردد. آنچه مایه حیات قلب است موعظه ها و اندرزهایی است که از سوی خداوند در قرآن و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و امام معصوم (علیه السلام) در روایاتشان و همچنین از سوی حوادث روزگار و تاریخ بشر بیان می شود.

حقیقت موعظه و اندرز، توصیه به نیکی ها و خوبی ها و پرهیز از بدی ها و زشتی هاست که هرگاه با دلایل و شواهد همراه باشد و از دل بر آید و آمیخته

ص: ۴۶

۱- «قَرِّز» از ریشه «تقریر» در دو معنا به کار رفته: نخست تشبیه و قرار دادن چیزی در محلش و دیگر به اقرار واداشتن کسی نسبت به چیزی. در جمله بالا معنای دوم اراده شده است یعنی قلب خود را درباره فنای دنیا به اقرار وادار.

با خیرخواهی و دلسوزی باشد بر دل می نشیند.

جمله «أُمَّتُهُ بِالزَّهَادَةِ؛ دل را با زهد بمیران» منظور قلبی است که اسیر هوا و هوس ها باشد. چنین قلبی باید با زهد بمیرد و حیاتی با موعظه از سر بگیرد. این تعبیر بسیار جالبی است که امام(علیه السلام) نخست به احیای قلب دستور می دهد و بعد به اماتة و میراندن او؛ دستور نخستین ناظر به جنبه های مثبت عقل و روح و دستور دوم ناظر به جنبه های منفی و اسیر بودن عقل در چنگال شهوات است. در واقع قلب و روح انسان به باغی می ماند که درختان بارور و بوته هایی از گل های رنگارنگ دارد و در عین حال علف هرزه های فراوانی در لابه لای آن درختان به چشم می خورد. احیای این باغ به پرورش دادن آن درختان و بوته های گل است و میراندن آن به حذف و نابودی علف هرزه های مزاحم است.

بعد از آنکه قلب با موعظه زنده شد و عوامل مزاحم با زهد حذف گردید، نوبت به تقویت آن می رسد. امام(علیه السلام) در جمله «وَقَوِّهِ بِالْيَقِينِ» از تقویت آن به یقین سخن می گوید، یقینی که از مطالعه اسرار آفرینش و یا عبادت و بندگی خدا حاصل می شود و به دنبال تقویت، به نورانی کردن دل می پردازد و در جمله «وَنَوِّزُهُ بِالْحِكْمَةِ» طریق نورانی ساختن آن را که فزونی علم و دانش است نشان می دهد.

از آنجا که روح آدمی ممکن است سرکشی کند، راه مهار کردن آن را در پنجمین و ششمین جمله ها «وَذَلَّلَهُ بِذِكْرِ الْمَوْتِ وَقَرَّرَهُ بِالْفَنَاءِ»

ص: ۴۷

نشان می دهد، زیرا یاد مرگ و اقرار به فنا، هر انسان سرکش و چموشی را وادار به تسلیم می کند. بسیار دیده ایم هنگامی که عزیزی در حادثه ای ناگهانی از دنیا می رود و افراد زیادی از نیکان و بدان در تشییع و مجالس یادبود او شرکت می کنند، آثار تذلل و تسلیم در همه چهره ها نمایان است. ممکن است این تأثیر موقتی باشد؛ ولی به هر حال نشان می دهد که ذکر موت و اقرار به فنا اگر ادامه یابد، همواره در مهار کردن نفس سرکش و شهوات نقش اصلی را خواهد داشت.

به دنبال این شش دستور و در تکمیل جمله های پنجم و ششم، امام (علیه السلام) چند دستور دیگر می دهد می فرماید: «با نشان دادن فجایع دنیا، قلب را بینا کن و از هجوم حوادث روزگار و زشتی های گردش شب و روز آن را برحذر دار»؛ (وَبَصِّرْهُ فَجَائِعَ الدُّنْيَا، وَحَذِّرْهُ صَوْلَةَ الدَّهْرِ وَفُحْشَ (۱) تَقَلُّبِ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامِ).

گاه بر قلب انسان پرده های غفلت و هوا و هوس چنان فرو می افتد که از درک حقایق مربوط به زندگی و سعادت خویش باز می ماند. برای کنار زدن این پرده های غفلت و بینا ساختن دل، چیزی بهتر از آن نیست که انسان حوادث تلخ دنیا و آفات و بلاها و دگرگونی های ناگهانی را که در زندگی قدرتمندان جهان نمونه های زیادی از آن دیده می شود، مورد دقت قرار دهد و بینایی را به دل باز گرداند.

تعبیر به «فَجَائِعَ الدُّنْيَا» اشاره به فجایع مردم دنیاست که همواره دگرگونی هایی را به دنبال دارد، یا اشاره به

ص: ۴۸

۱- «فحش» به هر کاری گفته می شود که از حد اعتدال خارج شود و صورت زشتی به خود بگیرد به همین دلیل به تمام منکرات و قبایح آشکار، فحش و فحشا گفته می شود، هرچند در عرف امروز ما، فحشا در مورد انحرافات جنسی به کار می رود. (فحش گاهی معنای مصدری دارد و گاه معنای اسم مصدری).

حوادث تلخی که ناخواسته در زندگی انسان ها رخ می دهد.

جمله «صَيُّوْلَهُ الدَّهْرُ» با توجه به اینکه «صَوْلَهُ» به معنای حمله قاهرانه است، خواه این حمله از سوی حیوان درنده ای باشد یا انسان نیرومندِ ظالم، اشاره به آفات و بلاها و بیماری ها و ناکامی ها است که همچون حیوان درنده ای به انسان حمله می کند در حالی که در مقابل آن قادر به دفاع از خویشتن نیست.

فقره «فُحْشَ تَقَلُّبِ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامِ» با توجه به اینکه فحش به معنای هرگونه کار زشت و ناخوشایند است اشاره به این دارد که با گذشت روزها و شب ها دگرگونی های ناخوشایندی در زندگی فرد و جوامع بشری رخ می دهد و فضای زندگی را تیره و تار می سازد. اگر انسان در این امور دقت کند بر بینایی او نسبت به حقایق این جهان و مسیر صحیح زندگی می افزاید.

آن گاه امام (علیه السلام) به شرح این مطلب می پردازد و می فرماید: «و اخبار گذشتگان را بر او (بر نفس خود) عرضه نما و مصایبی که به اقوام قبل از تو رسیده به او یادآوری کن. در دیار و آثار (ویران شده) آنها گردش نما و درست بنگر آنها چه کردند، از کجا منتقل شدند و در کجا فرود آمدند؛ (وَاعْرَضْ عَلَيْهِ أَحْيَارَ الْمَاضِيَيْنَ، وَذَكْرَهُ بِمَا أَصَابَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ مِنَ الْأَوَّلِينَ، وَسِرِّ فِي دِيَارِهِمْ وَآثَارِهِمْ، فَانظُرْ فِيمَا فَعَلُوا عَمَّا اتَّقَلُّوا وَأَيَّنَ حَلُّوا) (۱) وَنَزَلُوا».

این همان چیزی است که قرآن مجید بارها بر آن تأکید نموده از جمله می فرماید: «(قُلْ سَيِّرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ)؛ بگو در زمین

ص: ۴۹

۱- «حَلُّوا» از ریشه «حَلَّ» گاه به معنای گشودن گره و حل مشکل آمده و گاه به معنای وارد شدن در مکانی است و در جمله بالا معنای دوم اراده شده است.

سیر کنید و بنگرید عاقبت کسانی که قبل از شما بودند چگونه بود؟» (۱).

نیز می فرماید: «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ؛ آیا آنان در زمین سیر نکردند تا دل‌هایی داشته باشند که (حقیقت را) با آن درک کنند؛ یا گوش‌هایی که با آن (ندای حق را) بشنوند؟! زیرا (بسیار می شود که) چشم‌های ظاهر نابینا نمی شود، بلکه دل‌هایی که در سینه هاست کور می گردد» (۲).

مهم این است که در گوشه و کنار این کره خاکی در بسیاری از شهرها و روستاها آثاری از پیشینیان دیده می شود؛ آثاری خاموش که گذشت روزگار آنها را به ویرانی کشیده؛ ولی در عین خاموشی هزار زبان دارند و با ما سخن می گویند و سرانجام زندگی دنیا را به همه ما نشان می دهند بسیاری از مردم به دیدن این آثار می روند و به آن افتخار می کنند که این آثار تاریخی نشانگر تمدن پیشین ماست در حالی که اگر از آنها درس عبرت بگیرند سزاوارتر است آن گونه که خاقانی‌ها از دیدن کاخ کسری‌ها چنان درسی آموختند.

امام (علیه السلام) در ادامه این سخن شرح بیشتری بیان کرده می فرماید: «هرگاه در وضع آنها بنگری خواهی دید آنها از میان دوستان خود خارج شده در دیار غربت بار انداختند گویا طولی نمی کشد که تو هم یکی از آنها خواهی شد (و در همان مسیر به سوی آنها خواهی شتافت)»؛ (فَمَا يَنْكَرُ تَجِدُهُمْ قَدْ انْتَقَلُوا عَنِ الْأَجْبَةِ، وَحَلُّوا دِيَارَ الْغُرْبَةِ، وَكَانَتْكَ عَنْ قَلِيلٍ قَدْ صَرَفَتْ كَأَحَدِهِمْ).

آری در

ص: ۵۰

۱- روم، آیه ۴۲.

۲- حج، آیه ۴۶.

هر چیز تردید کنیم در این حقیقت که همه ما بدون استثنا همان مسیر پیشینیان را خواهیم پیمود، تردید نخواهیم کرد. روزی فرا می رسد که با همسر، فرزند، دوستان، اموال، مقامات و وسایل زندگی وداع خواهیم گفت، همه را می گذاریم و می رویم.

نکته ها

۱. حیات و آبادی قلب

امام (علیه السلام) در آغاز این فقره به احیای قلب به وسیله موعظه اشاره فرموده و در فراز قبل به عمران و آبادی قلب. به یقین منظور از قلب در این عبارات و امثال آن، آن عضو مخصوصی نیست که در درون سینه است و کارش ایجاد گردش خون در تمام اعضاست، بلکه منظور آن روح و عقل آدمی است همان گونه که در منابع لغت نیز آمده است.

اما این روح انسانی است که باید به وسیله موعظه و تقوا، احیا و آباد شود، زیرا می دانیم انسان دارای سه روح و گاه چهار روح است: روح نباتی که اثرش نمو جسم و تغذیه و تکثیر مثل است. و روح حیوانی که افزون بر آن اثرش حس و حرکت است؛ ناخن و موی انسان فقط روح نباتی دارد به همین دلیل با چیدن آن هیچ احساسی به انسان دست نمی دهد؛ ولی گوشت و ماهیچه او علاوه بر روح نباتی، روح حیوانی نیز دارد و کمترین آسیب به آن، انسان را ناراحت می کند. اما روح انسانی که اثر بارز آن درک و شعور و ابتکار و خلاقیت و تجزیه و تحلیل مسائل مختلف است، حقیقتی است اضافه بر روح نباتی و حیوانی. البته افرادی هستند که روح چهارمی نیز دارند که از آن به روح القدس تعبیر می شود.

ص: ۵۱

حقایق را درک می کنند که افراد عادی از آن بی خبرند (روح القدس گاهی اشاره به جبرئیل است و گاهی به فرشته اعظم از او) تعبیری که در بعضی روایات به «روح الایمان» است، شاید اشاره به همین مرتبه عالی روح انسانی باشد.

در حدیث از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: «إِذَا زَنَى الرَّجُلُ فَارَقَهُ رُوحُ الْإِيمَانِ؛ هنگامی که کسی زنا کند روح ایمان از او جدا می شود (مگر اینکه توبه کند و جبران نماید)».(۱)

در بعضی از روایات روح القدس مرتبه بالاتری از روح ایمان شمرده شده و تعبیر به ارواح پنج گانه در آن آمده است.(۲)

سخن در روح انسانی است که گاه به اندازه ای قوی می شود که همه وجود انسان را روشن می سازد و گاه به قدری ضعیف می گردد که به آن مرده می گویند.

امام حسن مجتبی (علیه السلام) می فرماید: «التَّفَكُّرُ حَيَاةُ قَلْبِ الْبَصِيرِ؛ تفکر موجب زنده شدن قلب بیناست».(۳) در حدیث دیگری از آن حضرت می خوانیم: «عَلَيْكُمْ بِالْفِكْرِ فَإِنَّهُ حَيَاةُ قَلْبِ الْبَصِيرِ وَمَفَاتِيحُ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ؛ بر شما باد به اندیشیدن که موجب حیا قلب بینا می شود و کلید درهای دانش است».(۴)

در مقابل آن از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل شده است: «أَرْبَعٌ يُمِتَّنَ الْقَلْبُ: الذَّنْبُ عَلَى الذَّنْبِ وَكَثْرَةُ مُنَاقَشَةِ النِّسَاءِ يَغْنِي مَحَادِثَهُنَّ وَمِمَّارَاهُ الْأَحْمَقُ... وَمَجَالَسُهُ الْمَوْتَى فَقِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا الْمَوْتَى قَالَ كُلُّ غَنِيٍّ مُتْرَفٍ؛ چهار چیز است که قلب را می میراند: تکرار گناه و گفتگوی زیاد با زنان (بی بند و بار) و جدال و جر و بحث با افراد احمق و همنشینی با مردگان. کسی سؤال کرد ای رسول خدا

ص: ۵۲

۱- کافی، ج ۲، ص ۲۸۰، باب الكبائر، ح ۱۱.

۲- همان مدرک، ص ۲۸۲، باب الكبائر، ح ۱۶.

۳- میزان الحکمه، ح ۱۷۰۳۰.

۴- همان مدرک، ح ۱۷۰۳۱.

منظور از مردگان در اینجا چیست؟ فرمود: ثروتمندان خوش گذران و مست ثروت». (۱)

نیز در روایات از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده که فرمود: «لِقَاءِ أَهْلِ الْمَعْرِفَةِ عِمَارَةُ الْقُلُوبِ وَمُسْتَفَادُ الْحِكْمَةِ؛ ملاقات با اهل معرفت سبب آبادی دل ها و به دست آوردن دانش است» (۲) و در تعبیر دیگر فرمود: «عِمَارَةُ الْقُلُوبِ فِي مُعَاشَرَةِ ذَوِي الْعُقُولِ؛ آبادی دل ها در معاشرت با خردمندان است». (۳)

البته همان گونه که در روایات بالا آمده، قلب انسان گاه به صورت ویرانه یا بیمار در می آید و گاه به کلی از دست می رود و شایسته نام مرده می شود. امام (علیه السلام) در وصیت نامه بالا هم سفارش به احیای قلب کرده است و هم عمران و آبادی آن. ذکر خدا سبب آبادی قلب و موعظه وسیله احیای آن است.

۲. واعظان و اندرزگویان بی شمار

هنگامی که سخن از واعظ به میان می آید، ذهن همه متوجه انسان فرهیخته و استادی روشن بین و مردی با تقوا می شود که با استفاده از آیات قرآن مجید و روایات معصومین و تجارب و مطالعاتی که داشته به دیگران اندرز می دهد. در حالی که در روایات، از واعظان دیگری غیر از آن نیز نام برده شده است؛ از جمله حوادث تلخ و ناگوار دنیا و دگرگونی جهان که امام (علیه السلام) در ادامه گفتار «أَخِي قَلْبِكَ بِالْمَوْعِظَةِ» به آن اشاره فرموده اند.

پندهای دیگر، تاریخ پیشینیان، قصرهای ویران شده، قبرهای خاموش و دیار متروک آنهاست که با زبان بی زبانی هزار گونه اندرز دارند و امام (علیه السلام) در ادامه همین سخن به آن اشاره فرموده است.

واعظ دیگری که در سخن دیگری از امام (علیه السلام) (خطبه ۱۸۸) آمده، جسم بی

ص: ۵۳

۱- خصال، ص ۲۲۸.

۲- غررالحکم، ص ۴۳۰، ح ۹۷۹۵.

۳- همان مدرک، ص ۴۲۹، ح ۹۷۷۴.

جان مردگان است می فرماید: «فَكَفَىٰ وَاعِظًا بِمَوْتِي عَايِنْتُمُوهُمْ حُمِلُوا إِلَىٰ قُبُورِهِمْ غَيْرَ رَاكِبِينَ؛ مردگانی که به سوی قبرهایشان بدون اختیار می برند برای پند و اندرز شما کافی هستند».(۱)

اندرزگوی دیگری که در کلمات قصار امام(علیه السلام) آمده واعظ درونی؛ یعنی همان وجدان بیدار آدمی است می فرماید: «وَمَنْ كَانَ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَاعِظٌ كَانَ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ؛ کسی که از درون وجود خود واعظی داشته باشد خداوند حافظ و نگهدارنده برای او قرار می دهد»(۲) این واعظ نفسانی همان است که قرآن در سوره شمس به آن اشاره کرده می فرماید: «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا)؛ و قسم به روح آدمی و آن کس که آن را (آفریده و) موزون ساخته سپس فجور و تقوا (شر و خیرش) را به او الهام کرده است».(۳)

واعظ دیگر همان است که امام کاظم(علیه السلام) در برابر هارون الرشید بیان کرد آن گاه که هارون از امام(علیه السلام) تقاضای موعظه کرد آن حضرت در بیانی کوتاه و پر معنا فرمود: «مَا مِنْ شَيْءٍ تَرَاهُ عَيْنَيْكَ إِلَّا وَفِيهِ مَوْعِظَةٌ؛ هیچ چیزی را چشمت نمی بیند جز آنکه در آن موعظه ای است».(۴)

یعنی ستارگان فروزان آسمان، خورشید و ماه درخشان، قامت خمیده پیران، موی سپید سالخوردگان، برگ های خشکیده درختان در فصل خزان، قبرهای خاموش مردگان و قصرهای ویران شده شاهان هر یک با زبان بی زبانی درسی از عبرت می آموزند.

اگر هارون تنها به حوادث تکان دهنده ای که در تاریخ بنی امیه و بنی عباس روی داد نگاه می کرد بهترین اندرزها را به او می آموخت.

بنابراین فرمایش امام(علیه السلام) در این وصیت نامه: «أَحْيِ قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ؛

ص: ۵۴

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۸۸.

۲- نهج البلاغه، کلمات قصار ۸۹.

۳- شمس، آیه ۷ و ۸.

۴- بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۲۴.

قلب خود را با موعظه زنده کن» مفهوم وسیعی دارد که تمام واعظان را شامل می شود.

ابوالفرج اصفهانی در کتاب اغانی می نویسد: «خرقاء دختر نعمان (یکی از سران عرب) هنگامی که می خواست به عبادتگاه خود برود جاده را از پارچه های حریر و دیبا و خز مفروش می ساختند و کنیزان به استقبال او می شتافتند و او را همراهی می کردند تا به عبادتگاه برود و به منزل خویش باز گردد. هنگامی که سعد بن ابی وقاص به قادسیه آمد و لشکر ساسانیان شکست خوردند و رستم فرمانده لشکر کشته شد، خرقاء نزد سعد آمد با کنیزان خود (به صورت اسیران) که لباس های بسیار مندرس در تن داشتند (و آثار نکبت دنیا از سر و صورت خرقاء نمایان بود) سعد گفت: کدام یک از شما خرقاء هستید؟ خرقاء خود را معرفی کرد سپس افزود: دنیا دار زوال است و به یک حال نمی ماند، ما پادشاهان این سرزمین بودیم خراج آن را برای ما می آوردند و همه سر بر فرمان ما بودند هنگامی که دنیا به ما پشت کرد همه چیز ما را درهم کوبید (اشاره به اینکه تو هم چنین روزی در پیش داری).» (۱)

نیز از محمد بن عبدالرحمان هاشمی نقل شده که می گوید: یک روز عید قربان وارد بر مادرم شدم زنی را با لباس های مندرس نزد او دیدم. مادرم رو به من کرد و گفت: آیا این زن را می شناسی؟ گفتم: نه. گفت: این مادر جعفر برمکی (وزیر معروف هارون) است. من به او سلام کردم گفتم: کمی از ماجرای زندگی خود برای من تعریف کن.

ص: ۵۵

گفت: جمله ای می گویم که درس عبرتی است برای هر کس که آماده گرفتن عبرت است؛ فراموش نمی کنم (در عصر قدرت فرزندانم جعفر) در یکی از همین روزهای عید قربان چهارصد کنیز داشتم با این حال فکر می کردم فرزندانم جعفر حق مرا ادا نکرده؛ ولی امروز نزد شما آمده ام تقاضای پوست دو گوسفند قربانی دارم که یکی را زیرانداز و دیگری را روی انداز خود کنم. (۱)

به گفته شیخ بهایی:

چشم عبرت بین چرا در قصر شاهان ننگرد *** تا چه سان از حادثات دور گردون شد خراب

برده داری می کند بر طاق کسری عنکبوت *** جغد نوبت می زند بر قلعه افراسیاب

رمز پیروزی استقامت است

امام (علیه السلام) به عنوان نتیجه گیری از بخش سابق که دستور به سیر در احوال گذشتگان می داد، دو اندرز مهم را بیان می کند می فرماید: «بنابر این منزلگاه آینده خود را اصلاح کن و آخرت را به دنیا مفروش»؛ (فَأَصْلِحْ مَثْوَاكَ، وَلَا تَبِعْ آخِرَتَكَ بِدُنْيَاكَ...).

جمله «أَصْلِحْ مَثْوَاكَ» با توجه به اینکه «مَثْوَى» به معنای جایگاه و در اینجا به معنای جایگاه آخرت است، اشاره دارد که در این دنیا کاری کن که سرای آخرت را آباد کنی.

در دعای روز سه شنبه از دعاهای پر معنای ایام هفته، به نقل از امام علی بن الحسین زین العابدین (علیهما السلام) می خوانیم: «وَأَصْلِحْ لِي آخِرَتِي فَإِنَّهَا دَارُ مَقَرِّي؛ (خدایا) آخرتم را اصلاح کن، چرا که سرای جاویدان من است».

جمله «لَا تَبِعْ آخِرَتَكَ بِدُنْيَاكَ» اشاره به این است که متاع بسیار پرارزش آخرت و سعادت جاویدان را به بهای اندک و بی ارزش زرق و برق دنیا مفروش، همان

ص: ۵۶

۱- شرح نهج البلاغه علامه تستری، ج ۸، ص ۳۳۳ و مرحوم محدث قمی نیز در تتمه المنتهی، ص ۲۴۸ این داستان را نقل کرده است.

گونه که قرآن مجید در نکوهش جمعی از یهود و اعمال زشت آنها می فرماید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ»؛ آنها کسانی هستند که زندگی دنیا را با (از دست دادن) آخرت خریده اند؛ از این رو از عذاب آنها کاسته نمی شود؛ و (به هیچ صورت) یاری نخواهند شد». (۱)

«درباره آنچه نمی دانی سخن مگو و نسبت به آنچه موظف نیستی دخالت منما. در راهی که ترس گمراهی در آن است قدم مگذار چه اینکه خودداری کردن به هنگام بیم از گمراهی بهتر از آن است که انسان خود را به مسیرهای خطرناک بیفکند؛ (فَأَصْلِحْ مَنُوكَ، وَلَا تَبِعْ آخِرَتَكَ بِدُنْيَاكَ؛ وَدَعِ الْقَوْلَ فِيمَا لَا تَعْرِفُ، وَالْخِطَابَ فِيمَا لَمْ تُكَلِّفْ وَأَمْسِكْ عَن طَرِيقِ إِذَا خِفْتَ ضَلَالَتَهُ، فَإِنَّ الْكُفَّ عِنْدَ خَيْرِهِ الضَّلَالِ خَيْرٌ مِّن رُّكُوبِ الْأَهْوَالِ).

جمله «دَعِ الْقَوْلَ فِيمَا لَا تَعْرِفُ» به نهی از قول به غیر علم اشاره دارد که انسان از اموری سخن بگوید که از آن آگاهی ندارد. در قرآن کراراً از این عمل نهی شده است از جمله می فرماید: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ»؛ از آنچه به آن آگاهی نداری، پیروی مکن» (۲) و در مورد پیروی از وسوسه های شیطان می فرماید: «إِنَّمَا يُأْمُرُكُم بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»؛ او شما را فقط به بدی و کار زشت فرمان می دهد؛ (و نیز دستور می دهد) آنچه را نمی دانید، به خدا نسبت دهید». (۳)

فقره «وَالْخِطَابَ فِيمَا لَمْ تُكَلِّفْ» اشاره به این است که در مسائل غیر مربوط به تو دخالت مکن و به تعبیر ساده فضولی در کار دیگران موقوف!

ص: ۵۷

۱- بقره، آیه ۸۶.

۲- اسراء، آیه ۳۶.

۳- بقره، آیه ۱۶۹.

چه بسیارند کسانی که به علت دخالت در کارهای دیگران و اموری که به آنها مربوط نیست هم از انجام وظیفه خود می مانند و هم گرفتاری ها و نزاع هایی برای خود از این رهگذر به وجود می آورند. این همان چیزی است که قرآن مجید می فرماید: «عَلَيْكُمْ أَنْفُسِكُمْ لَا يُضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ»؛ مراقب خود باشید اگر شما هدایت یافته باشید گمراهی کسانی که گمراه شده اند، به شما زیانی نمی رساند».(۱)

و جمله «وَأَمْسِكْ...» به رعایت احتیاط در شبهات اشاره دارد که یکی از اصول مسلم عقلانی است؛ هرگاه انسان در برابر دو راه قرار گرفت: راهی روشن و خالی از اشکال و راهی مجهول و تاریک، عقل می گوید هرگز در چنین راهی گام مگذار که ممکن است سرانجام شومش دامنات را بگیرد و اگر هم به مقصد بررسی با ترس و وحشت و اضطراب خواهد بود. در راهی گام بنه که با اطمینان و آرامش تو را به مقصودت می رساند.

این اصل عقلانی در روایات زیادی، از جمله حدیث معروف پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به آن اشاره شده است آنجا که می فرماید: «دَعَّ مَا يُرِيْبُكَ إِلَى مَا لَا يُرِيْبُكَ؛ آنچه تو را به شک می افکند رها کن و به سوی راهی برو که در آن شک و تردید نداری».(۲) در حدیث دیگری پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله)، امور زندگی انسان ها را به سه قسم تقسیم می کند: «بخشی بین الرشده که سالم بودنش آشکار است و باید از آن تبعیت کرد و بخشی بَيْنَ الْغَيِّ که ناسالم بودنش آشکار است و باید آن را رها و

ص: ۵۸

۱- مائده، آیه ۱۰۵.

۲- بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۵۹، ح ۷.

بخشی که مشکل و مشکوک است که باید آن را رها نمود و به خدا واگذار کرد» (۱).

بدیهی است که هیچ یک از این دستورات مسأله امر به معروف و نهی از منکر و ارشاد جاهل را نفی نمی کند و مربوط به مواردی است که انسان مسئولیتی در برابر آن ندارد، لذا به دنبال این دستورات می فرماید: «امر به معروف کن تا اهل آن باشی و با دست و زبانت منکر را انکار نما و از کسی که عمل بد انجام می دهد با جدیت دوری گزین»؛ (وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ تَكُنْ مِنْ أَهْلِهِ، وَأَنْكِرِ الْمُنْكَرَ بِيَدِكَ وَلِسَانِكَ، وَبَايِنَ مَنْ فَعَلَهُ بِجَهْدِكَ).

جمله اول «وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ تَكُنْ مِنْ أَهْلِهِ» اشاره به این است که چون انسان، دیگران را امر به معروف می کند، اگر خودش اهل معروف نباشد در پیش وجدان خویش شرمنده می گردد. به علاوه از مردم نیز خجالت می کشد که بگویند او آمر به معروف است در حالی که خودش عامل به منکر است. مجموع این امور سبب می شود که با امر به معروف انسان تدریجاً در سلک عاملان به معروف درآید.

جمله «وَأَنْكِرِ الْمُنْكَرَ...» اشاره به مراتب نهی از منکر دارد که در اینجا برای آن دو مرحله ذکر شده و در بعضی دیگر از سخنان امام (علیه السلام) در کلمات قصار سه مرحله برای آن ذکر شده است: نخست انکار به قلب و بیزاری از منکر در درون دل و جان، هرچند ظالمان دست و زبان انسان را ببندند. مرحله دوم انکار با زبان و مرحله سوم جلوگیری عملی از منکرات. بسیاری از فقها این مرحله را وظیفه حکومت اسلامی

ص: ۵۹

و حاکم شرع دانسته اند و مرحله اول و دوم را وظیفه عموم مردم.

جمله (وَبَايِنَ مَنْ فَعَلَهُ بِجُهْدِكَ) ممکن است اشاره به جایی باشد که نهی از منکر اثر نمی گذارد، در چنین مواردی انسان باید مجلس منکر را ترک گوید و از عاملان به منکر دوری گزیند.

این احتمال نیز هست که منظور از آن بیزاری قلبی است که آثار آن در چهره انسان نمایان باشد که یکی از مراحل سه گانه نهی از منکر است و در حدیثی امیر مؤمنان علی (علیه السلام) از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نقل می کند: «أَمَرْنَا رَسُولُ اللَّهِ أَنْ نَلْقَى أَهْلَ الْمَعَاصِي بِوُجُوهِ مُكْفَهَرَةٍ؛ پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به ما دستور داد که اهل منکر را با چهره ای عبوس ملاقات کنیم (تا از قیافه ما بدانند که از آنها بیزاریم)» (۱).

امام (علیه السلام) در ادامه این سخن چند دستور دیگر می دهد می فرماید: «در راه خدا آن گونه که باید و شاید جهاد کن و هرگز سرزنش سرزنش گران، تو را از تلاش در راه خدا باز ندارد و در دریای مشکلات برای رسیدن به حق فرو شو هر جا که باشد»؛ (وَجَاهِدْ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ، وَلَا تَأْخُذْكَ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ. وَخُضِ (۲) الْعِمْرَاتِ (۳) لِلْحَقِّ حَيْثُ كَانَ).

می دانیم جهاد مراحل و مراتبی دارد؛ خواه جهاد نظامی با دشمن و خواه تلاش هایی دیگر در مسیر حق. بعضی از مراحل آن شایسته مجاهدان واقعی نیست؛ شایسته آنها این است که آخرین مرحله ای را که در توان دارند در این راه به کار گیرند و جمله «جَاهِدْ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ» اشاره به همین معناست.

اما جمله «وَلَا تَأْخُذْكَ فِي

ص: ۶۰

۱- کافی، ج ۵، ص ۵۸، ح ۱۰.

۲- «خض» صیغه امر از ریشه «خوض» بر وزن «حوض» گرفته شده که در اصل به معنای وارد شدن تدریجی در آب است. سپس به عنوان کنایه به معنای ورود یا شروع به کارها آمده است.

۳- «عمرات» جمع «عمره» بر وزن «ضربه» در اصل از عمر به معنای از بین بردن اثر چیزی گرفته شده سپس به آب زیادی که تمام چهره چیزی را می پوشاند و پیش می رود، «عمره» و «غامر» گفته شده و بعد از آن به گرفتاری های شدید و جهل و نادانی فراگیر که انسان را در خود فرو می برد اطلاق شده است و «عمرات الموت» به معنای شداید حالت مرگ است.

اللَّهِ لَوْمَةً لَّائِمَةً» اشاره به این است که گاهی افراد آلوده، اطراف انسان های مجاهد و مبارز را می گیرند و با ملامت و سرزنش می خواهند سدی بر سر راه آنها ایجاد کنند. امام(علیه السلام) می فرماید: هرگز این سرزنش ها مانع راه تو نشود؛ هنگامی که راه را تشخیص دادی با توکل بر خدا و عزم راسخ و بدون اعتنا به سرزنش سرزنش گران به پیش تاز.

از آنجا که در راه حق مشکلات فراوانی وجود دارد و حق جویان بدون پیکار با آنها، راه به جایی نمی برند، امام(علیه السلام) این مشکلات را به امواج خروشان دریا تشبیه کرده و دستور می دهد برای به دست آوردن گوهر حق، در این امواج فرو شو تا به گوهر مطلوب برسی.

سخن امام(علیه السلام) در این جمله ها برگرفته از آیاتی از قرآن مجید است؛ در آیه ۷۸ سوره حج می خوانیم: (وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ) و در آیه ۵۴ سوره مائده می خوانیم: (يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ).

بسیاری از مفسران «حق جهاد» را به معنای اخلاص در نیت تفسیر کرده اند؛ ولی باید توجه داشت که مفهوم آن منحصر به اخلاص نیت نیست، بلکه منظور این است که مشکل ترین مرحله جهاد، جهاد با نفس و کسب خلوص نیت است.

امام(علیه السلام) در پایان این بخش دو اندرز مهم دیگر به فرزندش می دهد می فرماید: «در دین خود تفقه کن (و حقایق دین را به طور کامل فرا گیر) و خویشتن را بر استقامت در برابر مشکلات عادت ده که استقامت و شکیبایی در راه حق، اخلاق

بسیار نیکویی است؛ (وَتَفَقَّهُ فِي الدِّينِ، وَعَوَّدَ نَفْسَكَ التَّصَبُّرَ (۱) عَلَى الْمَكْرُوهِ، وَنِعْمَ الْخُلُقُ التَّصَبُّرُ فِي الْحَقِّ).

با توجه به اینکه «تفقه» از ریشه «فقه» به معنای فهم و درک است، منظور امام (علیه السلام) از جمله «وَتَفَقَّهُ فِي الدِّينِ» این است که حقایق دینی را اعم از اصول و فروع به طور کامل درک کن و تنها به صورت قناعت نکن، بلکه به عمق آنها آشنا شو.

جمله «عَوَّدَ نَفْسَكَ...» اشاره به این است که صبر و استقامت در مقابل مشکلات چیزی است که با تمرین به دست می آید. باید آنقدر تمرین کنی و خویشتن را عادت دهی تا خلق و خوی تو گردد.

فقره «نِعْمَ الْخُلُقُ التَّصَبُّرُ فِي الْحَقِّ» اشاره به این است که هر کار مثبتی با مشکلات و موانعی روبه روست. هرگاه انسان صبر و استقامت بر حق نداشته باشد، هرگز نمی تواند به آن دست یابد. چیدن یک گل بدون تحمل نیش خار میسر نیست و برداشتن اندکی عسل از کندو غالباً با نیش زنبور همراه است. اگر استقامت در برابر مشکلات نباشد هیچ هدف مقدسی به انجام نمی رسد.

در اینجا سزاوار است به اشعار پرمعنایی که ابوالاسود سروده است توجه کنیم:

تَعَوَّدْتُ مَسَّ الضَّرِّ حَتَّى أَلْفَتُهُ *** وَأَسْلَمَنِي طُولُ الْبَلَاءِ إِلَى الصَّبْرِ

وَ وَسَّعَ صَدْرِي لِلَّذِي كَثُرَهُ الْأَذَى *** وَكَانَ قَدِيمًا قَدْ يَضِيقُ بِهِ صَدْرِي

إِذَا أَنَا لَمْ أَقْبَلْ مِنَ الدَّهْرِ كُلِّ مَا *** أَلَاقِيهِ مِنْهُ طَالَ عَتْبِي عَلَى الدَّهْرِ

من خود را به درد و رنج ها عادت دادم تا به آن انس گرفتم و ادامه مشکلات مرا به صبر عادت داد.

فزونى رنج ها سينه مرا براى تحمل

ص: ۶۲

۱- «تصبر» از ریشه «صبر» به معنای خود را به شکیبایی واداشتن و خویشتن داری کردن است و تفاوت آن با صبر این است که شخص صبور واقعاً اهل صبر است اما تصبر در مورد کسی است که هنوز اهل صبر نشده و خود را به آن وادار می کند.

رنج گشاده ساخت، هرچند در گذشته در برابر آن تنگی سینه احساس می کردم.

(من فکر می کنم) اگر من همه حوادث جهان را (از تلخ و شیرین نپذیرم، پیوسته باید دنیا را سرزنش کنم). (۱)

نکته ها

۱. احتیاط

احتیاط در موارد مشکوک یکی از اصول مسلم مذهب ماست که در بعضی از موارد واجب و گاه مستحب است. ریشه احتیاط، حکم عقل است که در علم اصول به عنوان دفع ضرر محتمل است که در وجوب آن به طور مطلق یا با بعضی قیود و شروط بحث است. عقل حکم می کند که زیان های احتمالی را از خود دور کنیم. قابل توجه اینکه همین مسأله در علم کلام و عقاید به عنوان پایه تحقیق در مسائل مذهبی و مبدأ و معاد شناخته شده و تحقیق درباره وجود خدا و معرفه الله را بر همین اساس می گذارند که ترک تحقیق احتمال ضررهای عظیمی را در پی دارد. به همین دلیل عقل حکم می کند که فرد به تحقیق بپردازد.

امام (علیه السلام) در تعبیری که در این فقره داشت این اصل را کاملاً مستدل ساخت و بعد از آنکه به فرزندش دستور فرمود از مسیرهایی که خوف ضلالت در آن است بپرهیزد، زیرا پرهیز در این گونه موارد بهتر از آن است که انسان گرفتار حوادث هولناک و وحشتناک شود.

اصولاً احتیاط اگر به افراط نکشد در همه جا و همه چیز - خواه در امور معنوی و یا امور مادی - کاری عاقلانه و منطقی است.

۲. راه دستیابی به فضایل اخلاقی

جمله «وَعَوِّذُ نَفْسَكَ التَّصَبُّرَ عَلَى الْمَكْرُوهِ» اشاره به یک اصل مهم اخلاقی است و آن اینکه انسان هایی که تربیت اخلاقی

ص: ۶۳

۱- معجم الادباء، ج ۱۲، ص ۳۸ به نقل شرح نهج البلاغه علامه تستری، ج ۸، ص ۳۸۱.

نشده اند در آغاز کار پذیرش اصول اخلاق برای آنها آسان نیست و باید آن را بر نفس خود تحمیل کنند و پیوسته تکرار نمایند. این فعل مکرر سبب می شود که آن امر اخلاقی به صورت عادت در آید و ادامه این عادت سبب می شود که به صورت ملکه نفسانی ظاهر گردد؛ یعنی تدریجاً در درون عمق جان انسان نفوذ کند و روح را به رنگ خود در آورد.

حدیث «الْخَيْرُ عَادَةٌ» و حدیث «الْعَادَةُ طَبْعٌ ثَانٍ» که در غررالحکم در لا به لای کلام امیر مؤمنان علی (علیه السلام) آمده، اشاره به همین معناست.

تفاوت تصبر با صبر این است که شخص صبور واقعاً اهل صبر است؛ اما تصبر در مورد کسی است که هنوز اهل صبر نشده و خود را به آن وادار می کند.

اصولاً- بسیاری از فضایل اخلاقی است که جز با ریاضت نفس و عادت دادن خویش حاصل نمی گردد و از آنجا که صبر (استقامت در برابر مشکلات) خمیرمایه تمام پیروزی هاست و طبق بعضی از روایات صبر نسبت به ایمان همچون سر است نسبت به تن، باید به هر قیمتی است آن را به دست آورد و به گفته شاعر:

صبر را با حق قرین کرد ای فلان *** آخر و العصر را آگه بخوان

صد هزاران کیمیا حق آفرید *** کیمیایی همچو صبر آدم ندید

وصیتم را سرسری مگیر

سپس امام (علیه السلام) در این وصیت نامه پنج دستور مهم دیگر به فرزند دلبندهش می دهد:

نخست توکل به خداست که می فرماید: «در تمام کارهایت خود را به خدا بسپار که اگر چنین کنی خود را به پناهگاهی مطمئن و

ص: ۶۴

(وَأَلْجَىٰ (۱) نَفْسَكَ فِي أُمُورِكَ كُلِّهَا إِلَىٰ إِلَهِكَ، فَإِنَّكَ تَلْجِيهَا إِلَىٰ كَهْفٍ (۲) حَرِيْزٍ (۳)، وَمَانِعَ عَزِيْزٍ).

توکل زاییده ایمان به توحید افعالی است هنگامی که انسان سرچشمه همه امور جهان را به دست خدا بداند و او را مسبب الاسباب بشمرد طبعاً در همه مشکلات به او پناه می برد و او را پناهگاه مطمئن خود می داند.

توکل به این معنا نیست که انسان دست از تلاش و کوشش بردارد و تنها به امید لطف خدا بنشیند، بلکه به این است که تمام توان خود را به کار گیرد و در آنجا که به موانع و مشکلاتی برخورد می کند که حل آن بیرون از توان اوست دست به دامان لطف خدا می زند و با توکل بر او بر مشکلات چیره می شود.

آن گاه به مسأله اخلاص اشاره کرده می فرماید: «به هنگام دعا، پروردگارت را با اخلاص بخوان (و تنها دست به دامان لطف او بزن) چرا که بخشش و حرمان به دست اوست»؛ (وَأَخْلِصْ فِي الْمَسْأَلَةِ لِرَبِّكَ، فَإِنَّ بِيَدِهِ الْعَطَاءَ وَالْحِرْمَانَ).

اخلاص نیز از ثمرات ایمان به توحید افعالی است، زیرا هنگامی که انسان بداند «لَا مُؤْتَرٌّ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ» یقین پیدا می کند که عطا و حرمان به دست اوست. به هنگامی که به این امر ایمان پیدا کرد تنها به در خانه او می رود و با خلوص نیت هر چه می خواهد از او می خواهد. به همین دلیل در روایات وارد شده است که ریاکاران مشرکند؛ امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «كُلُّ رِيَاءٍ شِرْكٌ إِنَّهُ مَنْ عَمِلَ لِلنَّاسِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى النَّاسِ وَمَنْ عَمِلَ لِلَّهِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ»؛

ص: ۶۵

- ۱- «ألجىء» از ریشه «الجا» از «لجوء» به معنای پناه بردن گرفته شده و «الجا» به معنای به پناه فرستادن است.
- ۲- «كهف» به معنای غار وسیع است و سپس به هر گونه پناهگاه اطلاق شده است.
- ۳- «حریز» به معنای حفظ کننده از ریشه «حرز» بر وزن «قرض» به معنای حفظ کردن گرفته شده است.

هر ریایی شرک است هر کس کاری برای مردم کند پاداش خود را باید از مردم بگیرد و هر کس عملی برای خدا انجام دهد پاداش او بر خداست» (۱).

این جمله در ضمن به این حقیقت نیز اشاره دارد که انسان خواسته های خود را باید فقط از خدا بخواهد نه از غیر خدا و اگر طبق عالم اسباب به سراغ غیر خدا می رود باز هم مؤثر واقعی را خدا می داند که اراده اش گاه به دست بندگانش تحقق می یابد و جمله «فَإِنَّ يَدَهُ الْعَطَاءِ وَالْحِزْمَانِ» نیز بیانگر همین حقیقت است.

در سومین دستور می فرماید: «و بسیار از خدا بخواه که خیر و نیکی را برایت فراهم سازد»؛ (وَأَكْثِرِ الْإِسْتِخَارَةَ).

استخاره دو معنا دارد: یکی استخاره ای است که امروز در میان مردم معمول و متعارف است، هر گاه مسأله ای بر انسان مشکل شده و با نیروی عقل خود و مشورت با اهل آن نتوانست آن را حل کند به سراغ مشورت با خدا می رود و استخاره نوعی مشورت با پروردگار است. معنای دوم استخاره این است که انسان در هر کاری که قدم می گذارد از خدا طلب خیر کند؛ یعنی خداوند را حاکم بر سرنوشت خود ببیند؛ در امر تجارت و زراعت و مانند آن تلاش کند ولی زبان حال و قال او اَسْتَخِيرُ اللَّهَ بِرَحْمَتِهِ باشد؛ یعنی خدایا خیر و برکت را از رحمت تو می خواهم. این نوع از استخاره در روایات بسیار بر آن تأکید شده است. از جمله در روایتی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «مَا اسْتَخَارَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ إِلَّا خَارَ لَهُ؛ هیچ بنده

ص: ۶۶

با ایمانی از خداوند طلب خیر نمی کند مگر اینکه خداوند خیر او را فراهم می سازد».(۱)

امام(علیه السلام) در ادامه این سخن برای اینکه فرزندش نسبت به اندرزها و وصایای او اهتمام به خرج دهد می فرماید: «وصیتم را به خوبی درک کن و آن را سرسری مگیر»؛ (وَتَفَهَّمْ وَصِيَّتِي، وَلَا تَذْهَبَنَّ عَنْكَ صَفْحًا(۲)).

سپس دلیلی برای آن ذکر می کند و علوم و دانش ها را ضمن آن، به سه بخش تقسیم می نماید و می فرماید: «زیرا بهترین سخن دانشی است که سودمند باشد و بدان دانشی که نفع نبخشد در آن خیری نیست و دانشی که (زیان بار است) سزاوار فراگرفتن نیست سودی نمی بخشد»؛ (فَإِنَّ خَيْرَ الْقَوْلِ مَا نَفَع، وَأَعْلَمُ أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَا يَنْفَع، وَلَا يُنْتَفَعُ بِعِلْمٍ لَا يَحِقُّ تَعَلُّمُهُ).

دانش های مفید، علمی است که انسان را در مسیر قرب الی الله یاری می بخشد؛ خواه در زمینه اعتقادات باشد یا عبادات و اخلاق و... دنیای او را به صورت آبرومند تأمین می کند و از فقری که مایه کفر و روسیاهی است رهایی می بخشد.

علوم بیهوده دانش هایی است که نه خیر دنیا در آن است و نه خیر آخرت و گاه از آن برای سرگرمی و یا تفاخر استفاده می شود؛ شبیه آنچه در حدیث معروف وارد شده که پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله) مردی را در مسجد دید که گروهی اطراف او را گرفته اند فرمود: این چیست؟ عرض کردند: این مرد علامه است (و دانش فراوان دارد) پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود: علامه چیست؟ عرض کردند: این شخص آگاه ترین فرد به نسب های عرب

ص: ۶۷

۱- بحار الانوار ج ۸۸، ص ۲۲۴، ح ۴.

۲- «صفح» در اصل به معنای جانب و روی هر چیزی است و معنای مصدری آن روی گردانیدن و صرف نظر کردن است و از آنجا که صرف نظر کردن گاه به علت عفو و گاه به سبب قهر است، این واژه در هر دو معنا به کار می رود. در ضمن باید توجه داشت که فاعل تذهبن، وصیت است و معنای جمله این است که وصیت من به سبب روی گرداندن و بی اعتنایی از خاطر تو نرود و معادل آن در فارسی این است که وصیت مرا سرسری مگیر. در بعضی از نسخ به جای «عنک» عنها آمده در این صورت فاعل تذهبن مخاطب یعنی امام حسن مجتبی(علیه السلام) است.

و حوادث ایام جاهلیت و اشعار آنهاست. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «ذَاكَ عِلْمٌ لَا يُضُرُّ مَنْ جَهَلَهُ وَلَا يَنْفَعُ مَنْ عَلِمَهُ؛ این علمی است که هر کس آن را نداند زیانی نمی کند و آن کس که آن را بداند سودی نمی برد» سپس افزود: «إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عِيَادِلَةٌ أَوْ سِنَّةٌ قَائِمَةٌ وَمَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ؛ علم تنها در سه چیز است: نشانه های روشن (در مسائل مربوط به خدا شناسی و مبدأ و معاد) و علم مربوط به احکام الهی و واجبات و علوم مربوط به امور اخلاقی و سنت ها و مستحبات و غیر آن اضافی است» (۱).

البته علوم و دانش هایی که به عمران و آبادی دنیای مردم کمک می کند و آنها را از فقر و بیماری و مشکلات دیگر رهایی می بخشد نیز از علوم مفیدند، زیرا در واقع مقدمه ای برای آن سه گروه از علوم نافعند.

قسم سوم از علوم، علوم زیان بار است؛ مانند علم سحر و شعبده و علوم مربوط به تولید مواد حرام مانند شراب و مواد مخدر. در دنیای امروز ما، این علوم فراوان تر از گذشته است؛ علمی که تهیّه و سائل کشتار جمعی را به بشر می آموزد مانند بمب اتم، سلاح های مرگبار شیمیایی و امثال آن این گونه علوم آموختن و فرا گرفتنش از نظر اسلام حرام است، چرا که به عنوان مقدمه حرام محسوب می شود.

نکته : علوم نافع و غیر نافع

شک نیست که علم و دانش نور و روشنایی است؛ ولی در عین حال چنین نیست که همه علوم مطلوب و مفید باشد.

همان گونه که در وصیت نامه بالا آمده

ص: ۶۸

است، امام(علیه السلام) علوم را به سه گونه تقسیم می کند:

علمی که برای زندگی انسان ها نافع است، گاه جنبه معنوی دارد؛ مانند علم به معارف دینی و احکام و اخلاق انسانی و گاه جنبه مادی دارد؛ مانند تمام علوم علمی که برای زندگی مادی انسان ها لازم است نظیر علم پزشکی، کشاورزی، فنون دفاعی، صنایع سبک و سنگین و... و می دانیم اگر این علوم نباشد و زندگی مادی انسان به طور معقول اداره نشود مشکلات معنوی فراوانی به دنبال خواهد داشت. به همین دلیل این علوم در اسلام به عنوان واجب کفایی معرفی شده؛ یعنی هر گروهی لازم است به دنبال بخشی از این علوم برود تا همه نیازهای مادی جامعه اسلامی تأمین گردد و اگر در یک رشته به اندازه کافی متصدیانی نداشته باشد، وجوب عینی پیدا می کند.

مسلمانان در هر عصر و زمان به خصوص در عصر ما نباید در این علوم از دیگران عقب بمانند، بلکه باید پرچم دار علم باشند همان گونه که در قرون نخستین اسلام و چند قرن بعد از آن چنین بوده است.

اما علوم مضر و زیان بار، علمی است که نتیجه آن تخریب نظام اجتماعی و سلامت جامعه و برخورداری آن از پیشرفت و تکامل است مانند علوم مربوط به سلاح های کشتار جمعی و تولید انواع مواد مخدر و مشروبات الکلی و امثال آن.

قسم سوم علوم بیهوده است که نه فایده ای دارد نه زیانی که نمونه آن در بالا در شرح کلام امام(علیه السلام) بیان شد.

انگیزه من برای نوشتن این وصیت نامه

امام(علیه السلام) در این بخش از وصیت نامه اش بار دیگر به انگیزه

خود در بیان این وصیت نامه طولانی و مملو از اندرزهای نافع می پردازد؛ انگیزه ای که از دو بخش تشکیل می شود: بخشی از آن در وجود امام (علیه السلام) و بخشی از آن در وجود امام مجتبی (علیه السلام) و خلاصه اش این است که سن من بالا رفته و می ترسم اجلم فرا برسد به همین دلیل اقدام به این وصیت نامه کردم و از سوی دیگر تو جوان هستی و آماده پذیرش حق. از این می ترسم سن تو بالا رود و آن آمادگی در تو نباشد. به این دو دلیل به این وصیت نامه مبادرت کردم.

نخست می فرماید: «پسرم! هنگامی که دیدم سن من بالا رفته و دیدم قوایم به سستی گراییده، به این وصیتم، برای تو مبادرت ورزیدم»؛ (أَيُّ بُنَىٰ إِنِّي لَمَّا رَأَيْتُنِي قَدْ بَلَغْتُ سِنًا، وَرَأَيْتُنِي أُرْدَادُ وَهَنًا، بَادَرْتُ بِوَصِيَّتِي إِلَيْكَ).

می دانیم سن مبارک امام (علیه السلام) در آن زمان ۶۰ سال یا کمی بیشتر بود و سن فرزندش بیش از ۳۰ سال که هنوز بقایای جوانی را با خود داشت و این درسی است برای همه پدران در برابر فرزندان، هنگامی که سنین عمر آنها بالا می رود پیش از آنکه اجل فرا رسد و یا فرزندانشان دوران جوانی و یا نوجوانی را که آمادگی فراوان برای پذیرش حق در آن است، پشت سر بگذارند، آنچه را لازم است به آنها بگویند و وصیت کنند.

آن گاه امام (علیه السلام) به توضیح بیشتری می پردازد و می فرماید: «و نکات برجسته ای را در وصیتم وارد کردم مبادا اجلم فرا رسد در حالی که آنچه را در درون داشته

ام بیان نکرده باشم و به همین دلیل پیش از آنکه در رأی و فکر نقصانی حاصل شود آن گونه که در جسمم (بر اثر گذشت زمان) به وجود آمده و پیش از آنکه هوا و هوس و فتنه های دنیا بر تو هجوم آورد و همچون مرکبی سرکش شوی به تعلیم و تربیت تو مبادرت کردم؛ (وَأَوْزَدْتُ خِصَالًا مِنْهَا قَبْلَ أَنْ يَعْجَلَ بِي أَجَلِي دُونَ أَنْ أُفْضِيَ (۱) إِلَيْكَ بِمَا فِي نَفْسِي، أَوْ أَنْ أُنْقَصَ فِي رَأْيِي كَمَا نُقِصْتُ فِي جِسْمِي، أَوْ يَسْبِقَنِي إِلَيْكَ بَعْضُ غَلَبَاتِ الْهَوَى وَفِتَنِ الدُّنْيَا، فَتَكُونَ كَالصَّعْبِ النَّفُورِ (۲)).

امام (علیه السلام) در اینجا نه به عنوان معصوم و نیز مخاطبش نه به عنوان فرزندی معصوم، بلکه به عنوان پدری پیر و دلسوز در برابر فرزندی که ممکن است در معرض تندباد وسوسه های نفس و فتنه های دنیا قرار بگیرد، به دو نکته راجع به خود و یک نکته درباره فرزندش اشاره می کند و می فرماید: از یک سو سن من بالا رفته و بیم فرا رسیدن اجل و از دست رفتن فرصت را دارم و از سوی دیگر همراه بالا رفتن سن همان گونه که اعضای بدن ضعیف و ناتوان می شود، فکر هم ممکن است به سستی گراید و از سوی سوم تو که مخاطب من هستی نیز در معرض آفات مختلفی قرار بگیری؛ وسوسه های شیطان، هوای نفس و بندگی دنیا که اگر چنین شود باز فرصت پند و اندرز از دست می رود.

روی این جهات، من مبادرت به این وصیت و اندرزنامه کردم تا به نتیجه مطلوب، قبل از فوت فرصت برسم.

جای تعجب است که ابن ابی الحدید

ص: ۷۱

-
- ۱- «افضی» از ریشه «افضاء» و ریشه «فضا» گرفته شده و به معنای وصول به چیزی است، گویی در فضای او وارد شده است سپس در مورد القا و تعلیم مطلبی به دیگری به کار رفته گویی آن مطلب را در فضای فکر مخاطب وارد می کند.
 - ۲- «نفور» در اصل به معنای حیوان فراری است که از چیز وحشتناکی رم کرده باشد و سپس به انسان هایی که از چیزی فراری هستند نیز اطلاق شده است.

در شرح جمله‌هایی که امام (علیه السلام) درباره خود بیان فرموده می‌گوید: «این جمله‌ها نشان می‌دهد، بر خلاف عقیده شیعه که می‌گویند امام (علیه السلام) از این گونه امور معصوم است نه در فکر او نقصانی حاصل می‌شود نه رأی او فتور می‌پذیرد»، باطل است. (۱)

در حالی که تمام قراین - همان گونه که گفتیم - نشان می‌دهد امام (علیه السلام)، این سخنان را نه از موضع امامت و عصمت، بلکه از موضع پدری پیر و پر تجربه که برای فرزندی جوان و کم تجربه نصیحت و اندرز می‌دهد، بیان فرموده است.

اگر ابن ابی الحدید سخن دیگر مولا علی (علیه السلام) را که در همین نهج البلاغه وارد شده توجه می‌کرد که می‌فرماید: «فَأَسْأَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ السَّاعَةِ؛ از من سؤال کنید (آنچه را می‌خواهید) پیش از آنکه مرا از دست دهید. سوگند به کسی که جانم در دست قدرت اوست از هیچ حادثه‌ای که از امروز تا دامنه قیامت واقع می‌شود از من سؤال نمی‌کنید (مگر اینکه پاسخ آن را آماده دارم)». (۲)

نیز سخن دیگری که در خطبه ۱۸۹ آمده است که می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ سَأَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَلَا تَأْتِرُ السَّمَاءُ بِطُرُقِ الْأَرْضِ؛ ای مردم هرچه می‌خواهید از من پرسید، چرا که من به راه‌های آسمان از راه‌های زمین آنگاه ترم (و همه چیز به فرمان خدا و به اذن الله نزد من روشن است). آری اگر ابن ابی الحدید این سخنان را در کنار هم می‌گذاشت

ص: ۷۲

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶ ص ۶۶.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۹۳.

هرگز چنین نمی گفت.

سپس امام (علیه السلام) به بیان دلیلی برای طرح وصایای خود برای فرزند جوانش پرداخته چنین می گوید: «به یقین قلب جوان و نوجوان همچون زمین خالی است؛ هر بذری در آن پاشیده شود آن را می پذیرد»؛ (وَإِنَّمَا قَلْبُ الْجَدِثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أُلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبْلَهُ).

این امر بارها به تجربه رسیده و حتی روایتی است که به صورت ضرب المثل در آمده که «الْعِلْمُ فِي الصَّغَرِ كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ؛ تعلیماتی که در کودکی (و جوانی) داده می شود همچون نقشی است که بر سنگ بزنند (نقشی است ثابت، عمیق و پایدار. سپس بر آن افزوده اند که) وَالْتَعْلُمُ فِي الْكِبَرِ كَالْحِطِّ عَلَى الْمَاءِ؛ فراگیری در بزرگسالی همچون نقشی است که بر آب زنند (نقشی است گذرا و ناپایدار)».

آن گاه دو دلیل دیگر بر آن می افزاید و می فرماید: «به همین دلیل به تعلیم و تأدیب تو مبادرت ورزیدم پیش از آنکه قلبت سخت شود و فکرت به امور دیگر مشغول گردد»؛ (فَبَادَرْتُكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَقْسُوَ قَلْبُكَ، وَيَسْتَعْلِلَ لُبُّكَ).

در واقع امام (علیه السلام) برای انتخاب این سن و سال جهت پند و اندرز، سه دلیل بیان فرموده است: آماده بودن قلب جوان برای پذیرش، عدم قساوت به سبب عدم آلودگی به گناه و عدم اشتغال ذهن به مشکلات زندگی و حیات و هر کدام از این سه به تنهایی برای انتخاب این زمان کافی است تا چه رسد به اینکه همه این جهات جمع باشد.

سپس امام (علیه السلام) می افزاید: «همه اینها برای آن است که با تصمیم جدی به استقبال اموری بشتابی که اندیشمندان و

اهل تجربه تو را از طلب آن بی نیاز ساخته، و زحمت آزمون آن را کشیده اند تا نیازمند به طلب و جستجو نباشی و از تلاش بیشتر آسوده خاطر گردی؛ (لَتَسْتَقْبِلَ بَجْدٍ رَأْيِكَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ كَفَاكَ أَهْلُ التَّجَارِبِ بُعْيَتَهُ (۱) وَتَجْرِبَتُهُ، فَتُكُونُ قَدْ كُفِيَتْ مَثْوَنَهُ الطَّلَبِ، وَعُوفِيَتْ مِنْ عِلَاجِ التَّجْرِبَةِ).

امام (علیه السلام) در این بخش از سخنان خود به اهمیّت استفاده از تجارب دیگران اشاره می کند، زیرا زندگی چیزی جز تجربه نیست و انسان عاقل به جای اینکه همه چیز را خودش تجربه کند و ضایعات و مشکلات آن را بپذیرد از تجارب دیگران استفاده می کند و آنچه را آنها آزموده اند و نتیجه اش روشن شده در اختیار می گیرد بی آنکه هزینه ای برای آن پردازد. به تعبیر دیگر همواره نسل های آینده از نسل های گذشته از این نظر سعادتمندترند که تجارب پیشینیان در اختیار آیندگان قرار می گیرد و آنچه را آنها با زحمت فراوان به دست آورده اند آیندگان بدون زحمت در اختیار می گیرند و تعبیرات امام (علیه السلام) «كُفِيَتْ مَثْوَنَهُ الطَّلَبِ وَعُوفِيَتْ مِنْ عِلَاجِ التَّجْرِبَةِ» همه اشاره به همین نکته است.

لذا در پایان این بخش از اندرزنامه می فرماید: «بنابراین آنچه از تجربیات نصیب ما شده، نصیب تو هم خواهد شد (بی آنکه زحمتی کشیده باشی) بلکه شاید پاره ای از آنچه بر ما مخفی شده (با گذشت زمان و تجربه بیشتر) بر تو روشن گردد؛ (فَأَتَاكَ مِنْ ذَلِكَ مَا قَدْ كُنَّا نَأْتِيهِ، وَاسْتَبَانَ لَكَ مَا رَبَّمَا أَظْلَمَ عَلَيْنَا مِنْهُ).

اشاره به اینکه گاه تجربه پیشینیان به طور کامل در اختیار آیندگان قرار می گیرد

ص: ۷۴

۱- «بغیه» به معنای طلب و تقاضا از ریشه «بغی» بر وزن «نفی» گرفته شده که به گفته راغب در مفردات گاهی بار مثبت دارد که طلب خیرات است، و گاه بار منفی که تجاوز از حد عدالت و تمایل به ظلم و باطل است.

و آنها از آن بهره کامل می برند و گاه پیشینیان در بعضی از مسائل، نیمی از راه را پیموده اند و نیم دیگر را آیندگان می پیمایند و به اموری دست می یابند که حتی نصیب پیشینیان نشده بود.

همان گونه که قبلاً نیز اشاره شد، سخنان امام (علیه السلام) در این وصیت نامه از موضع امامت و مقام عصمت نیست، بلکه به عنوان فردی دنیا دیده و تجربه کرده و دلسوز که به فرزندش در برابر طوفان حوادث دنیا کمک می کند تا از تجربیاتش بهره گیرد و حتی گاه آنچه را او به تجربه نیافته، فرزندش آن را تکمیل کند و به نتایج بهتری برسد.

نکته: آثار تربیت در جوانی

تاریخ انبیا نشان می دهد جوانان نخستین گروهی بودند که به آنها ایمان می آوردند و از اهداف آنها دفاع می کردند. قرآن کراراً داستان نوح و ایمان آوردن جوانان را به او و ایراد بزرگسالان ثروتمند را بیان کرده و نیز تاریخ اسلام نشان می دهد که مؤمنان به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بیش از همه جوانان بودند.

روایات اسلامی نیز این حقیقت را تأیید می کند؛ امام صادق (علیه السلام) به یکی از یارانش که برای دفاع از مکتب اهل بیت به بصره رفته بود و ناکام برگشت، فرمود: «عَلَيْكَ بِالْأَحْدَاثِ فَإِنَّهُمْ أَشْرَعُ إِلَيَّ كُلِّ خَيْرٍ؛ بر تو باد که به سراغ جوانان بروی که آنها برای پذیرش هر امر خیری از همه سریع ترند» (۱).

در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ وَهُوَ شَابٌّ مُؤْمِنٌ اخْتَلَطَ الْقُرْآنُ بِلَحْمِهِ وَدَمِهِ؛ هر کس قرآن را بخواند در حالی که جوان با ایمان باشد، قرآن با گوشت

ص: ۷۵

و خون او عجین خواهد شد».(۱)

نیز در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است که فرمود: «بَادِرُوا أَوْلَادَكُمْ بِالْحَدِيثِ قَبْلَ أَنْ يَسْبِقَكُمْ إِلَيْهِمُ الْمَرْجَةُ؛ فرزندان خود را با احادیث (اهل بیت) آشنا سازید پیش از آنکه گروه منحرف مرجئه (که اعتقادی به خلافت بلا-فصل علی(علیه السلام) نداشتند) از شما پیشی بگیرند».(۲)

در مطالب بالا از وصیت نامه امیرمؤمنان علی(علیه السلام) نیز این مطلب به خوبی بیان شده است. دلیل آن هم روشن است، زیرا از یک سو قلب جوانان پاک و خالی از آلودگی به تعصب های کور و لجاجت و عقاید باطله است، به همین دلیل همانند زمینی است که خالی از هرگونه گیاه و علف های هرزه مزاحم باشد و هر بذری در آن افشانده شود به سرعت آن را می پذیرد.

از سوی دیگر، تعلقات دنیوی و مادی، او را به خود مشغول نداشته است تا پذیرش او نسبت به حق ضعیف شود.

از سوی سوم تعلیمات انبیا و احکام دین خدا با منافع نامشروع بسیاری از بزرگسالان در تضاد است و آنها حاضر نیستند به آسانی دست از منافع خود بردارند، در حالی که جوانان گرفتار چنین منافی نیستند.

یک از شعرای عرب می گوید:

قَدْ يَنْفَعُ الْأَدَبُ الْأَحْدَاثُ فِي مُهَلٍ *** وَلَيْسَ يَنْفَعُ بَعْدَ الْكِبَرِ الْأَدَبُ

إِنَّ الْقُصُونَ إِذَا قَوْمَتَهَا اعْتَدَلَتْ *** وَلَنْ تَلِينَ إِذَا قَوْمَتَهَا الْخَشْبُ

تربیت نسبت به جوانان در مدت کوتاهی فایده می بخشد ولی بعد از بزرگسالی اثری ندارد.

شاخه های تر و نازک را به راحتی می توان صاف و مستقیم کرد ولی هنگامی که به صورت چوب های سختی در آمد قابل تغییر نیست.

و به

ص: ۷۶

۱- کافی، ج ۲، ص ۶۰۳، ح ۴.

۲- کافی، ج ۶، ص ۴۷، ح ۵.

گفته سعدی:

آن که در خردیش ادب نکنند *** در بزرگی فلاح از او برخاست

چوب تر را چنان که خواهی پیچ *** نشود خشک جز به آتش راست

سایه استفاده از عمر طولانی در تجارب دیگران

امام (علیه السلام) در بخش دیگر وصیت نامه به نکته بسیار مهمی اشاره می کند و آن اهمّیت مطالعه و بررسی تاریخ پیشینیان است؛ آنچه از اعمال آنها به ما رسیده و از اخبار آنها در اختیار ما قرار گرفته و آنچه در آثار بازمانده از آنها: (کاخ های ویران شده، قبرهای خاموش، ثروت های به جا مانده و...) باقی است می فرماید: «پسرم گرچه من به اندازه همه کسانی که پیش از من می زیستند عمر نکرده ام اما در رفتار آنها نظر افکندم و در اخبارشان تفکر نمودم و در آثار بازمانده از آنان به سیر و سیاحت پرداختم تا بدانجا که (بر اثر این آموزش ها) همانند یکی از آنها شدم بلکه گویی بر اثر آنچه از تاریخشان به من رسیده با همه آنها از اول تا آخرشان بوده ام»؛ (أَيُّ بُنَيِّ، إِنِّي وَإِنْ لَعَمْرُ أَكُنْ عُمَرُتُ عُمَرَ مَنْ كَمَاَنْ قَبْلِي، فَصَدَّ نَظَرْتُ فِي أَعْمَالِهِمْ، وَفَكَرْتُ فِي أَخْبَارِهِمْ، وَسَوَّيْتُ فِي آثَارِهِمْ؛ حَتَّى عُدْتُ كَأَحَدِهِمْ، بَلْ كَأَنَّي بِمَا انْتَهَى إِلَيَّ مِنْ أُمُورِهِمْ فَصَدَّ عُمَرُتُ مَعَ أَوْلِهِمْ إِلَى آخِرِهِمْ).

اشاره به اینکه زندگی چیزی جز تجربه نیست. اگر کسی از تجارب دیگران بهره بگیرد، در اعمال آنها و نتایجی که از عملشان گرفتند دقت کند و در اخبار عبرت انگیزی که از آنها به یادگار باقی مانده بیندیشد و در آثار بازمانده از آنان با دیده عبرت بین بنگرد، عمری به درازای تمام تاریخ بشریت پیدا

ص: ۷۷

می کند و گویی از روز اول خلقت آدم تا کنون زنده بوده است.

آن گاه امام (علیه السلام) می افزاید: «(من همه اینها را بررسی کردم سپس) قسمت زلال و مصفای آن را از بخش کدر و تیره باز شناختم و سود و زیانش را دانستم. سپس از میان همه آنها از هر امری گزیده اش را برای تو برگرفتم و از میان (زشت و زیبای) آنها زیبایش را برای تو انتخاب نمودم و مجهولاتش را از تو دور داشتم»؛ (فَعَرَفْتُ صِفُو ذَلِكْ مِنْ كَادِرِهِ، وَنَفَعَهُ مِنْ ضَرَرِهِ، فَاسْتَخَلَصْتُ لَكَ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ نَخِيلَهُ (۱) وَتَوَخَّيْتُ (۲) لَكَ جَمِيلَهُ، وَصَرَفْتُ عَنْكَ مَجْهُولَهُ).

اشاره به اینکه مطالعه آثار پیشینیان و سیر و سیاحت در آثار آنها به تنهایی کافی نیست. انسان باید همچون صراف، سره را از ناسره جدا سازد و آنچه را خوب است گزینش کند و ناخالصی ها را به دور افکند و من زحمت این کار را نیز برای تو کشیده ام.

امام (علیه السلام) در پایان این بخش از وصیت نامه انگیزه خود را بر بیان این وصیت نامه به این صورت بیان می کند که می فرماید: «و همان گونه که پدری مهربان بهترین نیکی ها را برای فرزندش می خواهد، من نیز صلاح دیدم که تو را به این وسیله تربیت کنم و همت خود را بر آن گماشتم، چرا که عمر تو رو به پیش است و روزگارت رو به جلو و دارای نیتی سالم و روحی باصفا هستی»؛ (وَرَأَيْتُ حَيْثُ عَنَانِي مِنْ أَمْرِكَ مَا يَعْنِي الْوَالِدَ الشَّفِيقَ، وَأَجْمَعْتُ عَلَيْهِ مِنْ أَدَبِكَ أَنْ يَكُونَ ذَلِكُ أَنْتَ مُقْبِلُ الْعُمْرِ وَمُقْتَبِلُ (۳) الدَّهْرِ، ذُو نَبِيَّةٍ سَلِيمَةٍ، وَنَفْسٍ صَافِيَةٍ).

ص: ۷۸

۱- «نخیل» از ریشه «نخل» در اصل به معنای غربال کردن آرد برای جدا سازی سبوس و نخاله است. سپس واژه «نخیل» به هر شیء تصفیه شده اطلاق شده است. در عبارت بالا- منظور امام این است که من از تاریخ پیشینیان، مصفای آن را برای تو برگزیدم و بخش های تاریک و کدر آن را رها ساختم و باید توجه داشت که «نخیل» به این معنای که جنبه وصفی دارد غیر از «نخیل» جمع «نخل» به معنای درخت خرماست.

۲- «توخیت» از ریشه «وخی» بر وزن «نفی» به معنای قصد چیزی کردن گرفته شده و «توخی» در اینجا به معنای برگزیدن و انتخاب کرده به کار رفته است.

۳- «مقتبیل» به معنای آغاز شده و ابتدای هر چیز از ریشه «اقتبال» به معنای شروع کردن و ابتدا نمودن به چیزی گرفته شده است.

شاره به اینکه اگر من زحمتِ گردآوری تجارب پیشینیان و آموزه های تاریخ را برای تو کشیدم و همه آنها را در این اندرزنامه ام خلاصه کردم، به دو دلیل است: نخست اینکه پدرم؛ پدری مهربان و عاشق و دلباخته سعادت فرزندش و دیگر اینکه تو هم جوان هستی و در آغاز عمر و نیتی پاک و قلبی صاف داری. این دو، دست به دست هم داده و این زحمت را برای من آسان نموده است.

در واقع امام (علیه السلام) با این سخنانش به همه پدران دلسوز درس می آموزد که اگر خواهان سعادت فرزندان خود هستند از آن زمان که قلب فرزندان صاف و پاک است در تربیتشان بکوشند و مخصوصاً از تاریخ پیشینیان که مملو از درس ها و عبرت هاست و نمونه های حسی برای مسائل اخلاقی به دست می دهد، کمک بگیرند.

نکته ها

۱. مجموعه پر از اسراری به نام تاریخ

از آن روز که خط اختراع شد و بشر توانست آثار خود را به وسیله آن به یادگار بگذارد، تاریخ بشر آغاز گردید و تجربیات اقوام پیشین به عنوان میراث گرانبهایی برای اقوام آینده به دل تاریخ سپرده شد. عوامل پیروزی ها و اسباب شکست ها و ناپایداری قدرت ها و تلخ و شیرین های بسیاری دیگر در دل آن ثبت شد به گونه ای که افراد آگاه می توانند مسیر زندگی فردی و اجتماعی خود را در آینه تاریخ ببینند و بی آنکه نیاز به تجربه جدیدی داشته باشند از تجارب دیگران استفاده کنند.

به همین دلیل در قرآن مجید بخش مهمی از آیات، بیانگر تاریخ عبرت آموز پیشینیان است و با صراحت می گوید: «لَقَدْ كَانَ فِي

ص: ۷۹

قِصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ»؛ به راستی در سرگذشت آنها عبرتی برای صاحبان اندیشه بود». (۱)

قرآن در مورد بعضی از بخش های تاریخی که درس های عبرت بیشتری را در خود نهفته دارد، نام (أَحْسَنُ الْقِصَصِ) را برگزیده و می گوید: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقِصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ؛ ما بهترین سرگذشت ها را به وسیله این قرآن که به تو وحی کردیم، برای تو شرح می دهیم». (۲)

گاهی نیز مخاطبان خود را به سیر در زمین و مطالعه آثاری که از گذشتگان باقی مانده و تاریخ تکوینی آنها را تشکیل می دهد، دعوت می کند و می گوید: (قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ). (۳)

امام (علیه السلام) در این وصیت نامه به نکته مهمی درباره تاریخ اشاره کرده است و آن اینکه مطالعه دقیق تاریخ پیشینیان، عمر جاودان به انسان می بخشد و به این می ماند که انسان از روز آغاز خلقت آدم (علیه السلام) تا امروز همراه همه اقوام و جمعیت ها بوده و نتیجه تجارب آنها را برای خود ذخیره کرده باشد و به راستی چه فرصت گرانبهایی است که انسان با هزینه بسیار کم، متاعی این چنین بزرگ به دست آورد.

البته تاریخ کاستی های مهمی دارد و این بر اثر اعمال نفوذ جباران پیشین در تحریف حقایق تاریخ به نفع خویشان است که این آینه را در موارد بسیاری تیره و تار ساخته اند و با تطمیع و تهدید تاریخ نگاران، آنها را وادار به این کار کرده اند که نمونه آشکار آن بنی امیه و تاریخ ننگین آنهاست.

ولی محققان آگاه، با دقت در قرائنی که در گوشه و کنار

ص: ۸۰

۱- یوسف، آیه ۱۱۱.

۲- یوسف، آیه ۳.

۳- روم، آیه ۴۲.

حوادث تاریخی است غالباً می توانند سره را از ناسره بشناسند و حق را از باطل جدا سازند و از آنجا که دروغگویان حافظه ندارند و غالباً گرفتار ضد و نقیض می شوند از آن ضد و نقیض ها، آب را از سراب تشخیص دهند.

ای کاش قدرتمندان امروز گاه و بی گاه سری به تاریخ می زدند و حد اقل شاهنامه ها را می خواندند و سرنوشت آینده خود را در این آینه می دیدند و دست از ظلم و ستم و تبهکاری بر می داشتند.

۲. چگونگی دسترسی امام(علیه السلام) به تاریخ گذشتگان

از تعبیرات امام(علیه السلام) در این بخش از نامه استفاده می شود که دسترسی امام(علیه السلام) به تاریخ عبرت انگیز پیشینیان از سه راه بوده است: نخست از طریق نگاه کردن در اعمال آنها؛ که ممکن است اشاره به کارهایی باشد که سینه به سینه، نسلی به نسل دیگر منتقل می کند. دوم. از طریق تفکر در اخبارشان که در صفحات تاریخ ثبت و ضبط شده است؛ سوم. از طریق سیر در آثار آنان؛ یعنی کاخ های متروک، قصرهای خاموش، ویرانه های شهرها، قبرهای مندرس و مانند آن؛ که با زبان بی زبانی حقایق مربوط به نسل های پیشین را بیان می دارند و در عین خاموشی صد زبان دارند و همواره عارفان آگاه و شاعران با خبر از زبان آنها مطالب زیادی برای ما نقل کرده و می کنند.

راه چهارمی نیز امام برای آگاهی از تاریخ پیشینیان داشته و آن علم و دانشی است که از طریق وحی بر پیامبر(صلی الله علیه و آله) نازل شده و پیامبر(صلی الله علیه و آله) به بزرگ ترین شاگرد و وصیش علی(علیه

از آنجا که غیر از منبع اخیر، خطاها، ناصافی‌ها و ناخالصی‌ها در اخبار رسوخ کرده، امام می‌فرماید: «من با فکر خدادادی خالص آن را از ناخالص جدا ساخته‌ام و صحیح را از سقیم پرداخته‌ام و نتیجه آن را در اختیار تو (فرزند دل‌بندش امام حسن (علیه السلام)) که مخاطب مستقیم آن حضرت در این نامه است و تمام پیروانش (که مخاطب غیر مستقیم آن حضرتند) گذاشته‌ام.

گرچه این بخش از کلام امام (علیه السلام) عطف بر جمله‌ای است که در بخش قبل آمد، جمله (أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ) و از این نظر می‌بایست یک بخش منظور شود؛ ولی چون امام (علیه السلام) در اینجا بر مسائل مربوط به قرآن و تعلیمات کتاب الله تکیه کرده، آن را به صورت بخش مستقلی قرار دادیم؛ می‌فرماید: «و چنین دیدم که در آغاز، کتاب خدا را همراه تفسیرش و اصول و احکامش و حلال و حرام آن به تو تعلیم دهم و تو را به سراغ چیزی غیر از آن (که ممکن است منشأ گمراهی شود) نفرستم؛ (وَأَنْ أَبْتَدِئَكَ بِتَعْلِيمِ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَتَأْوِيلِهِ، وَشَرَائِعِ (۱) الْإِسْلَامِ أَحْكَامِهِ، وَحَلَالِهِ وَحَرَامِهِ، لَا أُجَاوِزُ ذَلِكَ بِكَ إِلَيَّ غَيْرِهِ).

شک نیست که عالی‌ترین تعلیمات اسلام از عقاید و احکام و اخلاق، در قرآن است و سنت پیغمبر و معصومان (علیهم السلام) شرحی است بر فروع و مسائل مربوط به آن، لذا امام (علیه السلام) به هنگام تربیت فرزندش از قرآن شروع می‌کند و به همه مسلمانان تعلیم می‌دهد که آموزش فرزندان را از قرآن آغاز کنند تا گرفتار وسوسه‌های شیاطین

ص: ۸۲

۱- «شرایع» جمع «شریعت» در اصل به معنای محلی است که از آنجا به کنار نهر می‌رسند، زیرا معمولاً سطح نهرها پایین‌تر از سطح زمین است، لذا برای دسترسی به آب، کناره نهر را می‌شکافند و به صورت شیب دار یا پله درست می‌کنند تا مردم به راحتی بتوانند دسترسی به آن پیدا کنند. سپس این واژه به آنچه خداوند آن را مقرر دانسته و بیان فرموده اعم از عقاید و احکام و اخلاق، اطلاق شده است و ارتباط آن با معنای اصلی روشن است، زیرا ایمان و تقوا و صلح و عدالت همچون آب حیات است که راه وصول به آن، شریعت الهی است.

منظور از «تأویل» در اینجا تفسیر قرآن است، زیرا در قرآن مطالبی است که گاه به اجمال بیان شده و در اینجا توضیح و تفسیر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و امام (علیه السلام) و آگاهانی را که از قرائن حالیه و مقامیه آگاهند، می طلبد و منظور از شرایع اسلام در اینجا عقاید اسلامی است، به قرینه اینکه احکام بعد از آن ذکر شده است، هر چند شرایع و شریعت به اصول و فروع هر دو اطلاق می شود و تعبیر به «حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ» توضیحی است برای احکام، زیرا عمده احکام مربوط به حلال و حرام است، هر چند احکام دیگری از قبیل مستحبات و مکروهات و احکام وضعیه نیز دارد.

جمله «لَا أَجَاوِزُ ذَلِكَ بِكَ إِلَّا غَيْرِهِ» اشاره به این است که من تمام حقایق دین را خالی از هر گونه خطا و اشتباه در قرآن می بینم، لذا تو را به سراغ راه های مشکوک در عقاید و احکام نمی فرستم، زیرا می دانیم در صدر اسلام بر اثر نفوذ افکار التقاطی بسیاری از مسلمانان جذب مذاهب باطل در اصول و فروع شدند؛ افکار التقاطی را چسبیدند و آیات قرآن را مطابق خواسته های خود تفسیر به رأی کردند و در احکام اسلام به سراغ قیاس و استحسان و اجتهادات ظنی که هیچ کدام پایه محکمی نداشت رفتند و در مسائل فرعی گرفتار اشتباهات و بدعت هایی شدند و جمله های بعد از این جمله شاهد و گواه این معناست.

آن گاه امام (علیه السلام) به نکته دیگری اشاره می کند و می فرماید: «سپس از این ترسیدم که آنچه بر مردم بر اثر

پیروی هوا و هوس و عقاید باطل مشتبه شده و در آن اختلاف نموده اند، بر تو نیز مشتبه گردد به همین دلیل روشن ساختن این قسمت را بر خود لازم دانستم، هرچند مایل نبودم آن (شبهات) را آشکارا بیان کنم ولی ذکر آنها نزد من محبوب تر از آن بود که تو را تسلیم امری سازم که از هلاکت آن ایمن نباشم؛ (ثُمَّ أَشْفَقْتُ ^(۱)) أَنْ يَلْتَبِسَ عَلَيْكَ مَا اخْتَلَفَ النَّاسُ فِيهِ مِنْ أَهْوَائِهِمْ وَآرَائِهِمْ مِثْلَ الَّذِي التَّبَسَّ عَلَيْهِمْ، فَكَانَ إِحْكَامُ ذَلِكَ عَلَى مَا كَرِهْتُ مِنْ تَنْبِيهِكَ لَهُ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ إِسْلَامِكَ إِلَيَّ لِأَمْرِ لَا آمَنُ عَلَيْكَ بِهِ الْهَلَكَةَ).

چکیده کلام امام (علیه السلام) این است که من در این وصیّت نامه خود به نفی آرا و عقاید باطله، با دلیل و برهان پرداختم گرچه طرح عقاید باطله و شبهات منحرفان خوشایند نیست؛ ولی ضرورت ایجاب می کند که آنها را طرح کنم و پاسخ آنها را روشن سازم، زیرا این کار بهتر از آن است که بر آن پرده پوشی کنم و یک روز تو گرفتار آن شوی و پاسخ آن را نداشته باشی.

این دغدغه ای است که همه معلمان و مربیان آگاه دارند که اگر شبهات گمراهان را مطرح نکنند بیم آن می رود که شخص مورد تربیت روزی گرفتار آن شود، بنابراین سعی می کنند آن شبهات را به صورت حدّ اقل عنوان کنند و پاسخ قاطع آن را بگویند.

این جمله ممکن است ادامه گفتار امام (علیه السلام) راجع به قرآن مجید و اهمیّت آن باشد و می خواهد بفرماید: من از قرآن دلایل بطلان این عقاید فاسد را به تو تعلیم می دهم

ص: ۸۴

۱- «شفقه» در این گونه موارد معمولاً مرادف با خوف شمرده می شود در حالی که به گفته بعضی از ادبا معنای اصلی آن توجه به چیزی است آمیخته به ترس یا به تعبیر دیگر خوف و ترسی است که با محبت و احترام و امید آمیخته باشد، زیرا در اصل از ریشه شفق که به معنای روشنایی روز آمیخته به تاریکی شب گرفته شده است. منتها هرگاه این واژه با «من» متعدی شود جنبه خوف در آن غلبه دارد (مانند عبارت بالا) و هرگاه با «فی» و «علی» متعدی شود، خوف در آن غلبه دارد. مثل اینکه انسان به دوستش بگوید: أَنَا مُشْفِقٌ عَلَيْكَ یعنی من از سرانجام کار تو بیمناکم.

این احتمال نیز وجود دارد که جمله مستقلی باشد؛ یعنی افزون بر اینکه لازم دیدم کتاب الله و تفسیر آن و احکام حلال و حرام را به تو تعلیم دهم، لازم دیدم به کمک دلیل عقل، به نقد آرای باطله و عقاید فاسده، برخیزم و تو را از افتادن در دام منحرفان رهایی بخشم. تعبیر به «ثُمَّ أَشْفَقْتُ» با توجه به کلمه «ثُمَّ» که اشاره به مطلب تازه ای است، با تفسیر دوم مناسب تر است.

به گفته مرحوم مغنیه در شرح نهج البلاغه خود، تعبیرات امام(علیه السلام) در این بخش از وصیت نامه بار دیگر بر این حقیقت تأکید می کند که امام به عنوان امامت و امام حسن مجتبی(علیه السلام) به عنوان جانشین امام(علیه السلام) در اینجا مطرح نیست، بلکه به عنوان پدری دلسوز در برابر فرزندی نیازمند به تعلیم و تربیت، این سخنان را بیان فرموده، زیرا همان گونه که قبلاً- نیز اشاره شد امام حسن(علیه السلام) در آن زمان بیش از سی سال از عمر مبارکش می گذشت. آیا امکان دارد که امام(علیه السلام) تا آن زمان به او تعلیم قرآن نداده باشد و از آرای باطله او را آگاه نکرده باشد؟! امام حسن مجتبی(علیه السلام) نخست در آغوش پدر و سپس در کنار او همواره حضور داشت و افزون بر استماع خطبه های فصیح و بلیغ پدر از تعلیمات ویژه نیز برخوردار بود.

امام(علیه السلام) در آخرین جمله این بخش، ابراز امیدواری می کند که وصایای او در فرزندش کاملاً مؤثر گردد می فرماید:
«امیدوارم خداوند تو را در طریق رشد و صلاح،

توفیق دهد و به راه راستی که در خورِ توست هدایت کند، به همین دلیل این وصیتم را برای تو بیان کردم؛ (وَرَجَوْتُ أَنْ يُؤَفِّقَكَ اللَّهُ فِيهِ لِرُشْدِكَ (۱)، أَنْ يَهْدِيكَ لِقَصْدِكَ (۲)، فَعَهَدْتُ إِلَيْكَ وَصِيَّتِي هَذِهِ).

از این تعبیر امام (علیه السلام) «فَعَهَدْتُ إِلَيْكَ وَصِيَّتِي هَذِهِ» استفاده می شود که آنچه در بخشهای گذشته از وصیت نامه آمده در واقع جنبه مقدماتی داشته است و هدف این بوده که فرزند خود را کاملاً برای پذیرش وصایای اصلی که بعداً می آید آماده سازد که بدون آماده سازی، نتایج مطلوب حاصل نخواهد شد.

از پیمودن راه های مشکوک بپرهیز

سپس امام (علیه السلام) اندرزهای مهمی به فرزندش می دهد و مقدم بر همه چیز او را به تقوای الهی و قناعت به فرایض و احکام روشن خداوند و پرهیز از گام نهادن در راه های مشکوک دعوت می کند می فرماید: «پسرم بدان محبوب ترین چیزی که از میان وصایایم باید به آن تمسک جویی، تقوا و پرهیزکاری است و اکتفا به آنچه خداوند بر تو فرض و لازم شمرده است و حرکت در راهی که پدران در گذشته آن را پیموده اند و صالحان از خاندانت از آن راه رفته اند؛ (وَاعْلَمْ يَا بَنِيَّ أَنَّ أَحَبَّ مَا آتَتْ أَخِيذٌ بِهِ إِلَيَّ مِنْ وَصِيَّتِي تَقْوَى اللَّهِ وَالْإِقْتِصَاءُ عَلَيَّ مَا فَرَضَهُ اللَّهُ عَلَيَّكَ، وَالْأَخِيذُ بِمَا مَضَى عَلَيْهِ الْأَوْلُونَ مِنْ آبَائِكَ، وَالصَّالِحُونَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ).

بی شک تقوای الهی مهم ترین وصیت همه اولیای خداست و زاد و توشه قیامت و برگه ورود در بهشت و معیار امتیاز انسان ها بر یکدیگر است و به همین دلیل در همه خطبه های نماز جمعه به آن توصیه می شود و

ص: ۸۶

۱- واژه «رشد» در فارسی امروز به معنای نمو اطلاق می شود؛ ولی در اصل لغت، به معنای راه یافتن به مقصد است و جمله «راشداً مهدياً» که دعای هنگام بدرقه است؛ یعنی به مقصودت برسی و هدایت شوی.

۲- «قصد» گاه به معنای نیت می آید و گاه به معنای پیمودن راه راست و معتدل.

بر آن تأکید میورزند. تقوا که همان حالت خداترسی درونی و مسئولیت پذیری واقعی است انسان را از هرگونه گناه باز می دارد.

جمله «وَالْإِقْتِصَارُ عَلَى مَا فَرَضَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ» به این معنا نیست که تنها به واجبات قناعت کن و از مستحبات و سنن بپرهیز، بلکه اشاره به نکته ای است که در ادامه سخن می آید و آن پرهیز از اموری است که در شریعت مسکوت مانده و کسی در برابر آن مسئولیت ندارد و یا دسترسی به آن میسر نیست؛ مانند معرفت به کنه ذات خداوند.

جمله «وَالصَّالِحُونَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ» اشاره به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و شخص علی (علیه السلام) و عبدالمطلب و حمزه و ابوطالب و جعفر (علیهم السلام) است.

آن گاه امام (علیه السلام) به ذکر دلیل بر این مطلب پرداخته می فرماید: «زیرا همان گونه که تو درباره خویش نظر می کنی آنها نیز درباره خود نظر کرده اند و آن گونه که تو (برای صلاح خویشتن) می اندیشی آنها نیز می اندیشیدند (با این تفاوت که آنها تجارب خویش را برای تو به یادگار گذاشتند) سرانجام فکر و اندیشه، آنها را به آنجا رسانید که آنچه را به خوبی شناخته اند بگیرند و آنچه را (که مبهم است و) به آن مکلف نیستند رها سازند»؛ (فَإِنَّهُمْ لَمَّ يَدْعُوا أَنْ نَنْظُرُوا لِأَنْفُسِهِمْ كَمَا أَنْتَ نَاطِرٌ، وَفَكَرُّوا كَمَا أَنْتَ مُفَكِّرٌ، ثُمَّ رَدَّهُمْ آخِرُ ذَلِكَ إِلَى الْأَخْذِ بِمَا عَرَفُوا، وَالْإِمْسَاكِ عَمَّا لَمْ يُكَلَّفُوا).

این سخن نیز ناظر به آن است که در مسائل مربوط به دین، اموری است که باید دنبال شود و عدم آگاهی بر آنها عذر نیست، بلکه همه باید

آن را فرا گیرند و اموری است که یا از تحت قدرت انسان بیرون است؛ مانند معرفت کنه ذات خداوند که هیچ پیامبر مرسلی هم نمی تواند به آن برسد و یا از اموری است که خداوند به لطف و کرمش بر بندگانش تخفیف داده و آنها را بدان مکلف نساخته است؛ ولی اگر اصرار بر آن کنند ممکن است تکلیف به آن دامانشان را بگیرد؛ مانند آنچه در داستان بنی اسرائیل مربوط به ذبح گاو مخصوص آمده که اگر اصرار در سؤال از جزئیات آن نداشتند، هر گاوی را ذبح می کردند کافی بود، ولی اصرار بیش از حد آنها سبب شد چندان اوصاف مختلفی برای گاو مزبور ذکر شود که در دستیابی به آن دچار مشکل شوند.

نیز مانند آنچه درباره حج در روایتی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمده است که روزی خطبه ای خواند و درباره وجوب حج سخن گفت. شخصی به نام عکاشه و طبق روایتی سراقه گفت: ای رسول خدا! آیا همه سال واجب است؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) سکوت کرد و جوابی نگفت و او دو یا سه بار سؤالش را تکرار کرد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ناراحت شد و فرمود: وای بر تو اگر بگویم آری، هر سال بر شما واجب می شود و قدرت نخواهید داشت، بنابراین آنجا که سکوت می کنم سکوت کنید، زیرا کسانی که پیش از شما بودند بر اثر کثرت سؤال گرفتار شدند، بنابراین هنگامی که شما را به چیزی امر کردم به آن اندازه که توانایی دارید انجام دهید. (۱)

در حدیثی دیگر از امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) می خوانیم که خطبه ای ایراد

ص: ۸۸

فرمود و گفت: «إِنَّ اللَّهَ حَدَّ حُدُودًا فَلَا تَعْتَدُوهَا وَفَرَضَ فَرَائِضَ فَلَا تَتَّقُصُوهَا وَسَيِّئَاتٍ عَنَ أَشْيَاءٍ لَمْ يَسْكُتْ عَنْهَا نِسْيَانًا فَلَا تَكَلَّفُوهَا رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ لَكُمْ فَاقْبَلُوهَا؛ خداوند حدود و مرزهایی (برای حلال و حرام) قرار داده از آن تجاوز نکنید و واجباتی را لازم شمرده از آن کم نگذارید و نسبت به اموری ساکت شده و این سکوت به خاطر نسیان نبوده، در برابر آن اصرار نکنید. این رحمت خداست (و تخفیف الهی) برای شما پس آن را بپذیرید.» (۱)

سپس در ادامه سخن می فرماید: «اگر (این پیشنهاد را نمی خواهی قبول کنی و) روح و جان تو از قبول آن ابا دارد و می خواهی که تا آگاه نشوی اقدام نکنی می بایست (از طریق صحیح این راه را بپویی و) این خواسته با فهم و دقت و تعلم باشد نه از طریق فرو رفتن در شبهات و تمسک جستن به دشمنی ها و خصومت ها.

(اضافه بر این) پیش از آنکه در طریق آگاهی در این امور گام نهی از خداوندت استعانت بجوی و برای توفیق، رغبت و میل، نشان ده و از هرگونه عاملی که موجب خلل در افکار تو شود یا تو را به شبهه ای افکند یا تسلیم گمراهی کند پرهیز؛ (فَإِنَّ أَبْتَ نَفْسِيكَ أَنْ تَقْبَلَ ذَلِكَ دُونَ أَنْ تَعْلَمَ كَمَا عَلِمُوا فَلْيَكُنْ طَلْبُكَ ذَلِكَ بِتَفْهَمٍ وَتَعْلَمَ، لَا بِتَوَرُّطِ الشُّبُهَاتِ، وَعَلَقِ الْخُصُومَاتِ. وَإِذَا قَبِلَ نَظَرَكَ فِي ذَلِكَ بِالِاشْتِعَانِ بِاللَّهِكَ، وَالرَّغْبَةِ إِلَيْهِ فِي تَوْفِيقِكَ، وَتَرَكَ كُلَّ شَائِبَةٍ أَوْلَجَتْكَ (۲) فِي شُبُهَةٍ، أَوْ أَسْلَمَتْكَ إِلَى ضَلَالَةٍ).

عصاره کلام امام (علیه السلام) در اینجا این است که برای رسیدن به حق دو راه در پیش داری؛ یکی

ص: ۸۹

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۲۹، ابواب صفات قاضی، باب ۱۲، ح ۶۱.

۲- «أَوْلَجَتْكَ» از ریشه «ایلاج» و از ریشه «ولوج» به معنای داخل شدن در مکان محدود گرفته شده و هنگامی که به باب افعال می رود معنای متعدی پیدا می کند، بنابراین «أَوْلَجَ» یعنی داخل کرد شخص یا چیزی را.

راه پیروی از پیشینیان صالح از خاندانت و استفاده از تجربیات بسیار سودمند آنها که راهی است نسبتاً آسان و بی خطر. راه دوم، راه اجتهاد شخصی است که خودت وارد میدان شوی و حق را از باطل بشناسی و پیمودن این راه چهار شرط دارد:

نخست اینکه در هر موضوعی نیک بیندیشی و دقت کنی و دیگر اینکه از فرو رفتن در شبهات یا تمسک جستن به تعصب یا خصومات بپرهیزی و سوم اینکه از خدای خود استعانت بجویی و از او بخواهی که تو را در پیمودن این راه کمک کند و چهارم اینکه از هر امر مشکوکی که ممکن است منتهی به ورود در شبهه ای شود یا تو را به گمراهی بکشاند بپرهیزی.

سپس امام (علیه السلام) در ادامه این سخن، نکته را روشن می کند که تنها سخنان سودمند و پربار و مؤثر من کافی نیست؛ آمادگی در وجود تو نیز از شرایط تأثیر محسوب می شود و به تعبیر دیگر همان گونه که فاعلیت فاعل شرط است، قابلیت قابل نیز لازم است، از این رو برای آماده ساختن قلب و جان فرزندش برای پذیرش این وصایا می فرماید:

«هر گاه یقین کردی قلب و روح صفا یافته و در برابر حق خاضع شده و رأیت به کمال پیوسته و تمرکز یافته و تصمیم تو در این باره تصمیم واحدی گشته (و از هر چه غیر از آن است صرف نظر کرده ای) در این صورت به آنچه برای تو (در این وصیت نامه) توضیح داده ام دقت کن (تا نتیجه مطلوب را بگیری)»؛ (فَإِنْ أَيْقَنْتَ أَنْ قَدْ صَفَا قَلْبُكَ فَخَشَعْ،

وَتَمَّ رَأْيُكَ فَاجْتَمَعَ، وَكَانَ هَمُّكَ فِي ذَلِكَ هَمًّا وَاحِدًا، فَانظُرْ فِيَمَا فَسَّرْتُ لَكَ).

مسلماً کسانی که قلبی تاریک و مملو از تعصب ها و هوا و هوس دارند و فکرشان چندین جا مشغول است؛ گاه در فکر حفظ مقامند و گاه در فکر جمع اموال و گاه به دنبال هوا و هوس های دیگر، نمی توانند از نصایح و اندرزهای سودمند و بیدار کننده، هرچند گوینده اش امام(علیه السلام) باشد بهره بگیرند. به همین دلیل آیات قرآن که در تأثیرش جای هیچ تردید نیست، گروهی را هدایت می کند و در گروهی از تیره دلان لجوج اثری ندارد و یا اثر معکوس دارد. در سوره توبه آیه ۱۲۴ و ۱۲۵ می خوانیم: «وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَّنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ * وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ)؛ و هنگامی که سوره ای نازل می شود بعضی از آنان (به دیگری) می گویند: این سوره ایمان کدام یک از شما را افزون ساخت (به آنان بگو: اما کسانی که ایمان آورده اند بر ایمانشان افزوده است و آنها (به فضل و رحمت الهی) خوشحالند * و اما کسانی که در دل هایشان بیماری است، پلیدی بر پلیدیشان افزوده؛ و از دنیا رفتند در حالی که کافر بودند».

و به گفته شاعر:

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست *** در باغ لاله روید و در شوره زار خس

حضرت در ادامه این سخن می افزاید: «و اگر آنچه را در این زمینه دوست می داری (از شرایطی که گفتم) برای

فراهم نشد و فراغت خاطر و آمادگی فکر حاصل نکردی، بدان در طریقی گام می نهی که همچون شتری که چشمانش ضعیف است به سوی پرتگاه پیش می روی و در میان تاریکی ها غوطه ور می شوی و کسی که گرفتار اشتباه و خلط حق با باطل است نمی تواند طالب دین باشد و با این حال اگر وارد این مرحله نشوی بهتر است؛ «وَإِنْ لَمْ يَجْتَمِعْ لَكَ مَا تُحِبُّ مِنْ نَفْسِكَ، وَفَرَاغِ نَظْرِكَ وَفِكْرِكَ، فَاعْلَمْ أَنَّكَ إِنَّمَا تَخْبِطُ الْعَشْوَاءَ (۱)، وَتَتَوَرَّطُ (۲) الظَّالِمَاءَ وَلَيْسَ طَالِبُ الدِّينِ مَنْ خَبِطَ أَوْ خَلَطَ، وَالْإِمْسَاكُ عَنْ ذَلِكَ أَمْثَلُ (۳)».

امام (علیه السلام) بدین وسیله به فرزندش هشدار می دهد که برای نتیجه گرفتن از این وصیت نامه خود را آماده سازد، اراده و تصمیم جدی بگیرد و از آنچه مایه پراکندگی فکر و خیال اوست جداً پرهیزد، دامن همت به کمر بزند و با گام های استوار وارد میدان شود و گوش دل را به سخنان امام (علیه السلام) بسپارد تا بتواند به سر منزل مقصود و سعادت مطلوب برسد. در غیر این صورت، بیهوده خود را خسته می کند و در این راه گام می نهد.

همه چیز از سوی اوست

امام (علیه السلام) در این بخش از وصیت نامه نخست به فرزندش دستور می دهد که در آنچه او می گوید دقت کند و فهم خود را به کار گیرد، می فرماید: «پسرم در فهم وصیتم دقت نما؛» (فَتَفَهَّمْ يَا بُنَيَّ وَصِيَّتِي).

این جمله در واقع اشاره به اهمیت بحثی است که بعد از آن بیان فرموده، اهمیتی که در خور دقت فراوان است.

آن گاه به این حقیقت اشاره می کند که در این عالم هر چه هست از

ص: ۹۲

۱- «عشواء» در اصل به معنای شتری است که چشم ضعیفی دارد و به همین دلیل مسیر خود را اشتباه و متمایل به چپ و راست می رود. سپس به هر انسانی که چنین باشد اطلاق شده است.

۲- «تَوَرَّطُ» از ریشه «تورط» بر وزن «توکل» به معنای افتادن در جایی است که رهایی از آن مشکل یا غیر ممکن باشد.

۳- «أَمْثَلُ» از ریشه «مثول» بر وزن «طلوع» به معنای افضل و برتر است و جمع آن «امائل» و «مُثَلُ» می باشد.

سوی خداست؛ حیات و مرگ، صحت و بیماری، تلخ و شیرین، نعمت و ابتلا و ... همه آنها حکیمانه است و اگر نتوانستی به حکمت آنها پی ببری حمل بر بی اطلاعی خود کن و در برابر اراده حکیمانه خدا تسلیم باش. می فرماید:

«بدان مالک مرگ همان مالک حیات است و آفریننده، همان کسی است که می میراند و فانی کننده هم اوست که جهان را از نو نظام می بخشد و بیماری دهنده همان شفابخش است»؛ (وَاعْلَمَ أَنَّ مَالِكَ الْمَوْتِ هُوَ مَالِكُ الْحَيَاةِ، وَأَنَّ الْخَالِقَ هُوَ الْمُمِيتُ، وَأَنَّ الْمُفْنِي هُوَ الْمُعِيدُ، وَأَنَّ الْمُبْتَلِي هُوَ الْمُعَافِي).

این سخن اشاره به توحید افعالی است که در جهان بیش از یک مبدأ نیست: «لَا مُؤَثِّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ» نه اینکه عالم دو مبدأ دارد، مبدأ خیر و شر و یزدان و اهریمن؛ آن گونه که ثنویان و دوگانه پرستان می پنداشتند. اصولاً در خلقت خداوند شری وجود ندارد و هرچه هست خیر است و شرّ امری نسبی است. به عنوان مثال: نیش عقرب وسیله ای دفاعی برای او در برابر دشمنانش هست. افزون بر آن که در سم و نیش حشرات دواهای شفابخشی وجود دارد و از این نظر خیر است و اگر کسی اشتباه کند و گرفتار نیش او شود، این شر بر اثر ناآگاهی او به وجود آمده است.

آن گاه امام (علیه السلام) به ناپایداری دنیا و آمیخته بودن تلخ و شیرین در آن اشاره کرده می فرماید: «و دنیا پابرجا نمی ماند مگر به همان گونه که خداوند آن را قرار داده است؛ گاهی نعمت و گاهی گرفتاری و سرانجام پاداش در

روز رستاخیر یا آنچه او خواسته و تو نمی دانی (از کفرهای دنیوی)؛ «وَأَنَّ الدُّنْيَا لَم تَكُنْ لِيَسْتَقَرَّ إِلَّا عَلَى مَا جَعَلَهَا اللَّهُ عَلَيْهِ مِنَ النِّعْمَاءِ، وَالْإِثْلَاءِ، وَالْجَزَاءِ فِي الْمَعَادِ، أَوْ مَا شَاءَ مِمَّا لَا تَعْلَمُ».

آری این طبیعت دنیاست و موافق حکمت خداوند است، زیرا اگر انسان همیشه غرق نعمت باشد، در میان امواج غفلت غرق می شود و اگر همیشه مبتلا باشد، یأس و نومیدی همه وجودش را فرا می گیرد و از خدا دور می شود. خداوند حکیم این دو را به هم آمیخته تا انسان پیوسته بیدار باشد و به سوی او حرکت کند و دست به دامان لطفش بزند.

سپس از آنجا که گاهی افراد نادان به سبب بی اطلاعی از حکمتِ حوادثِ عالم، زبان به اعتراض می گشایند. امام(علیه السلام) به فرزندش هشدار می دهد می فرماید: «و اگر درباره فهم این امور (حوادث جهان) امری بر تو مشکل شد، آن را بر نادانی خود حمل کن (و زبان به اعتراض مگشای) زیرا تو در آغاز خلقت جاهل و نادان بودی و سپس عالم و آگاه شدی و چه بسیار است اموری که هنوز نمی دانی و فکرت در آن متحیر و چشمت در آن خطا می کند؛ اما پس از مدتی آن را می بینی (و از حکمت آن آگاه می شوی)؛ «(فَإِنْ أَشْكَلَ عَلَيْكَ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ فَاحْمِلْهُ عَلَى جَهَالَتِكَ، فَإِنَّكَ أَوَّلُ مَا خُلِقْتَ بِهِ جَاهِلًا ثُمَّ عَلَّمْتَ، وَمَا أَكْثَرَ مَا تَجْهَلُ مِنَ الْأَمْرِ، يَتَحَيَّرُ فِيهِ رَأْيُكَ، وَيَضِلُّ فِيهِ بَصَرُكَ ثُمَّ تُبْصِرُهُ بَعْدَ ذَلِكَ»).

اشاره به اینکه کسی می تواند زبان به اعتراض بگشاید که نسبت به

همه چیز آگاه باشد و فلسفه تمام حوادث را بداند و آن را موافق حکمت نبیند؛ در حالی که چنین نیست؛ معلومات انسان در برابر مجهولاتش همچون قطره در مقابل دریاست. در آغاز عمر چیزی نمی داند و تدریجاً نسبت به بعضی امور آگاه می شود و چه بسیار اموری که در آغاز از فلسفه آن بی خبر است؛ اما چیزی نمی گذرد که حکمت آن بر او آشکار می شود. آیا انسان با این علم محدود و با این تجاربی که درباره جهل و علم خود دارد می تواند در مورد آنچه نمی داند لب به اعتراض باز کند؟!

امام (علیه السلام) در پایان این قسمت، فرزندش را دستور به تمسک به ظل عنایت و الطاف الهی و توجه به ذات پاک او می دهد که در هر حال کلید نجات است، می فرماید: «بنابراین به آن کس که تو را آفریده و روزی داده و آفرینش تو را نظام بخشیده تمسک جوی و تنها او را پرستش کن و رغبت و محبت تو تنها به سوی او باشد و تنها از (مخالفت) او بترس»؛
(فَاعْتَصِمِ بِالَّذِي خَلَقَكَ وَرَزَقَكَ وَسَوَّأَكَ، وَلْيَكُنْ لَهُ تَعْبُدُكَ، وَإِلَيْهِ رَغْبَتُكَ، وَمِنْهُ شَفَقَتُكَ).

این چهار دستور کوتاه و پر معنا به یقین ضامن سعادت هر انسانی است: اعتصام به ظل عنایت پروردگار و پرستش او و توجه به ذات پاکش و ترس از مجازاتش.

در جمله «الَّذِي خَلَقَكَ وَرَزَقَكَ وَسَوَّأَكَ» که برگرفته از این آیات قرآن مجید است: (الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى * وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى * وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى) (۱) نخست اشاره به آفرینش، سپس روزی و بعد تسویه و نظام

ص: ۹۵

بخشیدن به وجود انسان از نظر جسم و جان آمده است در حالی که می دانیم نخست خلقت است و بعد تسویه و سپس رزق و روزی؛ اما با توجه به اینکه عطف به او همیشه دلیل بر ترتیب نیست مشکلی از این نظر در تفسیر عبارت پیدا نمی شود.

این احتمال نیز کاملاً پذیرفتنی است که نظر امام (علیه السلام) به دوران تکامل جنینی و رشد پس از تولد است؛ زیرا نطفه ای که در رحم مادر قرار می گیرد، از روزی الهی که در رحم مادر برای او حواله شده پیوسته بهره می برد و به دنبال آن مراحل تکامل را یکی پس از دیگری سیر می کند حتی زمانی که متولد می شود و روزی او از خون به شیر مادر مبدل می گردد، باز هم مراحل تسویه و تکامل را تا مدت زیادی ادامه می دهد، بنابراین می توان گفت که روزی قبل از مراحل تکامل انسان شروع می شود.

نکته : مقایسه علم و جهل بشر

شک نیست انسان هنگام تولد چیزی را نمی داند، هر چند استعداد او برای فراگیری در حد بسیار بالایی است. قرآن مجید نیز بر این حقیقت ناطق است می گوید: (وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا). (۱)

آن گاه انسان از سه طریق آموزش می بیند: ۱. از طریق تجربیاتی که پیوسته به صورت بازی و سرگرمی و... بدان مشغول است. ۲. از راه تعلیم و تربیت پدر و مادر و استاد. ۳. از طریق شکوفا شدن علوم فطری (فطرت توحید، حسن و قبح عقلی، امور وجدانی و مانند آن) که دست قدرت خدا در نهاد او قرار داده است؛ ولی هر چه پیش تر

ص: ۹۶

می رود به وسعت مجهولات خود آشنا تر می گردد.

فی المثل ستاره شناسان با اسباب ابتدایی که نگاه به آسمان می کنند، ستارگان محدودی را می بینند که وضع آنها برایشان مجهول است، وقتی ابزار پیشرفته تر می شود به کهکشان های عظیمی دست می یابند که هر کدام میلیون ها یا میلیارد ها ستاره دارد. با کشف یک کهکشان دنیایی از مجهولات در مقابل آنها خودنمایی می کند و اگر روزی بتوانیم بعضی از ستاره های آنها را با دقت به وسیله تلسکوپ ببینیم، عالمی از مجهولات در مورد آن ستاره در مقابل ما آشکار می گردد. به این ترتیب هر چه در علم پیشرفت می کنیم سطح آگاهی ما بر دامنه جهلمان بیشتر خواهد شد و تا به جایی می رسیم که به گفته آن دانشمند معروف:

تا به جایی رسید دانش من *** که بدانم همی که نادانم

سری به قرآن می زنیم و آیاتی را که اشاره به علم خدا دارد بررسی می کنیم: «وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمِيْدُهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفَدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ؛ و اگر همه درختان روی زمین قلم شود و دریا برای آن مرکب گردد و هفت دریا به آن افزوده شود (اینها همه تمام می شود ولی) کلمات خدا پایان نمی گیرد» (۱).

به همین دلیل در جای دیگر می فرماید: (وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيْلًا) (۲).

انجستین، دانشمند معروف می گوید: اگر تمام علوم بشر را از روز نخست تا به امروز که در کتابخانه ها جمع شده است در برابر مجهولات بشر بگذاریم، همانند یک صفحه از یک کتاب بسیار قطور است.

از اینجا نتیجه ای را

ص: ۹۷

۱- لقمان، آیه ۲۷.

۲- اسراء، آیه ۸۵.

که امام (علیه السلام) در عبارت بالا گرفته است به خوبی درک می کنیم که اگر ما در مسائل مربوط به مبدأ و معاد و اسرار زندگی بشر سؤالات بدون جوابی پیدا کنیم باید حمل بر نادانی خود کنیم و زبان به انکار و اعتراض نگشاییم. این حکم عقل و منطق است.

پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را راهنمای خود قرار ده

امام (علیه السلام) در این بخش از اندرزنامه خود خطاب به فرزند عزیزش به دو نکته مهم اشاره می کند: نخست اینکه پیغمبر اسلام (صلی الله علیه وآله) بهترین پیشوا و راهنماست و دیگر اینکه پدرش امیرمؤمنان از هیچ کوششی برای هدایت او فروگذار نکرده است، بنابراین باید بر پیروی از این دو پیشوا پا فشاری کرد.

می فرماید: «پسرم بدان هیچ کس از خدا همچون پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) خبر نیاورده (و احکام خدا را همانند او بیان نکرده است) بنابراین او را به عنوان رهبر خود بپذیر و در طریق نجات و رستگاری، وی را قائد خویش انتخاب کن؛ (وَاعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنْ أَحَدًا لَمْ يُنْبِئْ عَنِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ كَمَا أَنْبَأَ عَنْهُ الرَّسُولُ (صلی الله علیه وآله) فَارْضَ بِهِ رَئِدًا^(۱)، وَإِلَى النَّجَاهِ قَائِدًا).

این تعبیر نشان می دهد که وحی آسمانی که بر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نازل شد سرآمد همه وحی هایی است که بر انبیای پیشین نازل شده است. در آن اعصار مطابق استعداد انسان های همان زمان وحی آسمانی نازل می شد و در عصر خاتم انبیا آخرین پیام های خدا بر قلب مبارکش وحی شد.

مقایسه قرآن مجید با تورات و انجیل کنونی (هرچند دست تحریف به آن راه یافته) شاهد گویای این تفاوت عظیم است؛ در مورد معرفه الله

ص: ۹۸

۱- «رائد» از ریشه «رود» بر وزن «عود» همان گونه که در متن گفته شده در اصل به معنای تلاش و کوشش برای یافتن آب و چراگاه است سپس به هر گونه تلاش برای انجام چیزی گفته شده است. مثل معروف «الرَّائِدُ لَا يَكْذِبُ قَوْمَهُ؛ کسی که به دنبال چراگاه می رود به قوم و قبیله خود دروغ نمی گوید»، ناظر به همین معناست و از آنجا که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در جستجوی سعادت برای پیروان خویش بود، بر او «رائد» اطلاق شده است.

و دلایل توحید و صفات پروردگار، قرآن مجید مطالبی دارد که در هیچ یک از کتب آسمانی دیده نمی شود حتی عشری از اعشار آن هم وجود ندارد. در مورد مسائل مربوط به معاد که به گفته بعضی از محققان دو هزار آیه در قرآن از معاد و شاخ و برگ آن سخن می گوید، آنقدر قرآن مطلب به میان آورده که فراتر از آن تصور نمی شود. در مباحث اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و مسائل مربوط به حکومت و تاریخ پیشینیان، قرآن از هر نظر پربار است. به همین دلیل امام(علیه السلام) در گفتار بالا می فرماید: احدی مانند پیغمبر اسلام(صلی الله علیه و آله) وحی آسمانی را به صورت گسترده بیان نکرده است و همین دلیل انتخاب او به عنوان بهترین راهنما و پیشواست.

باید توجه داشت که واژه «رائد» در اصل به معنای کسی است که او را برای جستجوی مرتع (و آب) برای چهارپایان می فرستند و هنگامی که آن را کشف کرد خبر می دهد سپس این معنا توسعه یافته و به کسانی که امور حیاتی را در اختیار انسان ها می گذارند اطلاق شده است.

قائد نیز در اصل به معنای کسی است که مهار ناقه را در دست می گیرد و آن را در مسیر راهنمایی می کند. سپس به رهبران انسانی اطلاق شده است.

امام(علیه السلام) در ادامه سخن می افزاید: «من از هیچ اندرزی درباره تو کوتاهی نکردم و تو هر قدر برای آگاهی از صلاح خویش کوشش کنی به آن اندازه که من درباره تو تشخیص داده ام نخواهی رسید»؛ (فَإِنِّي لَمْ أَلْكَ (۱) نَصِيحَةً. وَإِنَّكَ لَنْ تَبْلُغَ فِي النَّظَرِ لِنَفْسِكَ

ص: ۹۹

۱- «آل» صیغه متکلم وحده، از ریشه «ألو» بر وزن «دلو» در اصل به معنای کوتاهی کردن است.

- وَإِنْ اجْتَهَدْتَ - مَبْلَغَ نَظَرِي لَكَ).

هدف امام (علیه السلام) از این سخن آن است که فرزندش را تشویق کند به دو دلیل نسبت به این نصایح کاملاً پایبند باشد یکی اینکه امام (علیه السلام) بر اثر دلسوزی و محبت فوق العاده به او چیزی را فروگذار نکرده و دیگر اینکه فرزندش تازه کار است و هرگز نمی تواند آنچه را امام (علیه السلام) می داند و می بیند، بداند و ببیند که گفته اند: آنچه را جوان در آینه می بیند پیر در خشت خام آن بیند.

ایمان به یکتایی او

امام (علیه السلام) در این بخش به سراغ یکی از دلایل توحید می رود، همان توحیدی که پایه اصلی تمام دین و رکن رکن آن است؛ می فرماید: «پسرم بدان اگر پروردگارت شریکی داشت، رسولان او به سوی تو می آمدند و آثار ملک و قدرتش را می دیدی و افعال و صفاتش را می شناختی»؛ (وَاعْلَمَ يَا بَنِيَّ أَنَّهُ لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ شَرِيكٌ لَأَتَيْتَكَ رُسُلُهُ، وَلَرَأَيْتَ آثَارَ مُلْكِهِ وَسُلْطَانِهِ، وَلَعَرَفْتَ أَعْمَالَهُ وَصِفَاتِهِ).

امام (علیه السلام) در یک نگاه برای نفی شریک و همتا برای خداوند به سه امر استدلال می کند:

نخست اینکه اگر خدا شریک و همتایی می داشت حتما حکیم بود و خداوند حکیم باید بندگان را از وجود خویش آگاه سازد و اوامر و نواهی را توسط پیامبران خویش به گوش آنها برساند در حالی که ما می بینیم تمام انبیا بشر را به سوی خدای واحد دعوت کرده اند؛ آیات قرآن و متون کتب آسمانی گواه این مطلب است.

از سوی دیگر اگر پروردگار دیگری وجود داشت باید آثار ملک و قدرت و سلطان او در

ص: ۱۰۰

جهان نمایان گردد در حالی که هر چه در این عالم بیشتر دقت می کنیم به وحدت آن آشناتر می شویم. جهان مجموعه واحدی است با قوانین یکسان که بر سر تا سر آن حکومت می کند و این وحدت که از ساختمان اتم ها گرفته تا کهکشان های عظیم همه تحت قانون واحدی به حیات خود ادامه می دهند، دلیل بر یکتایی آفریدگار و یگانگی خداست.

آن گاه امام (علیه السلام) در ادامه این سخن به هفت وصف از صفات خداوند اشاره می کند:

نخست می فرماید: «ولی او خداوند یگانه است، همان گونه که خودش را به این صفت توصیف کرده است»؛ (وَلَكِنَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ).

این وصف نتیجه استدلالی است که امام (علیه السلام) قبلاً بیان فرمود که اگر پروردگار و معبود دیگری بود، فرستادگان او به سراغ تو می آمدند و آثار ملک و سلطانش را در همه جا می دیدی و افعال و صفاتش را در جبین موجودات مشاهده می کردی و چون چنین نیست نتیجه می گیریم که او خداوندی است یکتا. اضافه بر این در قرآن مجید نیز بارها خودش را به یکتایی توصیف کرده که نمونه بارز آن سوره توحید است و از آنجا که او صادق است و کذب و دروغ که نتیجه نیاز و عجز و هواپرستی است در ذات او راه ندارد، بنابراین می توانیم در این وصف و سایر صفاتش، بر دلیل سمعی؛ یعنی آیات و روایات قطعی تکیه کنیم.

در دومین وصف می فرماید: «هیچ کس در ملک و مملکتش با او ضدیت نمی کند»؛ (لَا يُضَادُّهُ فِي مُلْكِهِ أَحَدٌ).

این همان

ص: ۱۰۱

توحید در حاکمیت است که یکی از شاخه های توحید افعالی است؛ مالک یکی است و حاکم یکی. دلیل آن هم روشن است، زیرا وقتی بپذیریم خالق اوست طبعاً مالک و حاکم جز او نمی تواند باشد. آن هم خالقیت مستمر، چرا که می دانیم خلقتش دائمی است؛ یعنی ما لحظه به لحظه آفریده می شویم درست مانند نور چراغ که به منبع مولد برق ارتباط دارد و اگر یک لحظه رابطه اش قطع شود خاموش می گردد. آری او همه روز خالق است و همواره حاکم و مالک.

آن گاه در بیان سومین و چهارمین وصف می افزاید: «و هرگز زایل نخواهد شد و همواره بوده است»؛ (وَلَا يَزُولُ أَيْدًا وَلَمْ يَزَلْ).

دلیل اینها روشن است، زیرا می دانیم او واجب الوجود است، واجب الوجود حقیقی است که به تعبیر ساده، وجود او از ذاتش می جوشد، بنابراین چنین وجودی ازلی است و باید ابدی باشد. موجودی حادث است که وجودش از خود او نبوده و از بیرون آمده؛ موجودی فانی می شود که وجودش از درون ذاتش نبوده و از خارج ذاتش به او رسیده باشد.

بنابراین پنجمین و ششمین وصف را هم می توان از اینجا نتیجه گرفت که می فرماید: «او سرسلسله هستی است بی آنکه آغازی داشته باشد و آخرین آنها است بی آنکه پایانی برایش تصور شود»؛ (أَوَّلُ قَبْلَ الْأَشْيَاءِ بِلَا أَوْلِيَّهِ، وَآخِرُ بَعْدَ الْأَشْيَاءِ بِلَا نِهَائِهِ).

این دو وصف نیز از لوازم ازلیت و ابدیت ذات پاک اوست که آن هم نتیجه واجب الوجود بودن او است.

در هفتمین وصف که آخرین وصفی است که امام (علیه السلام) در

اینجا بیان کرده و می فرماید: «بزرگ تر از آن است که ربوبیتش در احاطه فکر یا چشم قرار گیرد»؛ (عَظَمَ عَنْ أَنْ تَثْبُتَ رُبُوبِيَّتُهُ بِإِحَاطَةِ قَلْبٍ أَوْ بَصَرٍ).

دلیل آن هم روشن است؛ ربوبیت او از ازل شروع شده و تا ابد ادامه دارد و همه عالم هستی را با مرزها و حدود ناشناخته اش در بر می گیرد، بنابراین چنین ربوبیت گسترده ای را نه با چشم می توان مشاهده کرد و نه در فکر انسان می گنجد، زیرا ربوبیتش نامحدود است و نامحدود در فکر محدود انسان نخواهد گنجد.

امام (علیه السلام) بعد از بیان عظمت خداوند و یگانگی و ازلیت و ابدیت و احاطه ربوبیت او بر جمیع عالم، در ادامه سخن، فرزندش را مخاطب ساخته و او را به کوچکی و ناتوانیش و نیازهای فراوانش در برابر خداوند توجه می دهد می فرماید: «حال که این حقیقت را شناختی، در عمل بکوش آن چنان که سزاوار مانندتوست از نظر کوچکی قدر و منزلت و کمی قدرت و فزونی عجز و نیاز شدیدت به پروردگارت»؛ (فَإِذَا عَرَفْتَ ذَلِكَ فَافْعَلْ كَمَا يَتَّبِعِي لِمِثْلِكَ أَنْ يَفْعَلَهُ فِي صَغَرِ خَطَرِهِ (۱))، وَقَلِّهِ مَقْدَرَتِهِ وَكَثْرَةَ عَجْزِهِ، وَ عَظِيمِ حَاجَتِهِ إِلَى رَبِّهِ).

چهار وصفی را که امام (علیه السلام) برای فرزندش بر شمرده اوصافی است درباره همه انسانها؛ همه در پیشگاه خداوند کوچک اند و قدرشان ناچیز و عجزشان فراوان و نیازشان به پروردگارشان زیاد. مشروط بر اینکه انسان، خویشتن را بشناسد و به خود فراموشی گرفتار نگردد که در این صورت از طریق بندگی خارج نخواهد شد و گام در طریق طغیان نخواهد گذاشت. آری شناخت عظمت خدا

ص: ۱۰۳

۱- «خطر» در اینجا به معنای قدر و منزلت است.

و معرفت به کوچکی خویش در برابر او سرچشمه عبودیت و بندگی است، و فراموشی آن، سرآغاز طغیان و ظلم و بیدادگری است.

قرآن مجید می فرماید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»؛ و همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خداوند نیز آنها را به «خودفراموشی» گرفتار کرد؛ آنها گناهکارانند». (۱)

آن گاه امام (علیه السلام) راه را به فرزند دل‌بندش نشان می دهد که انجام اعمال شایسته چگونه است، می فرماید: «در راه اطاعتش بکوش، از عقوبتش ترسان باش و از خشمش بیمناک، زیرا او تو را جز به نیکی امر نکرده و جز از قبیح و زشتی باز نداشته است»؛ (فِي طَلَبِ طَاعَتِهِ، وَالْحَشْيَةِ مِنْ عُقُوبَتِهِ، وَالشَّفَقَةِ مِنْ سُخْطِهِ: فَإِنَّهُ لَمْ يَأْمُرَكَ إِلَّا بِحَسَنٍ، وَلَمْ يَنْهَكَ إِلَّا عَنِ قَبِيحٍ).

امام (علیه السلام) در اینجا عمل شایسته را در سه چیز خلاصه کرده است: اطاعت و فرمان، ترس از عقوبت و اشفاق از خشم او.

بدیهی است که خشیت و اشفاق در برابر عقوبت و خشم پروردگار، انگیزه طاعت است، بنابراین امام (علیه السلام) نخست به اطاعت پروردگار اشاره کرده و سپس بر انگیزه های آن تأکید ورزیده است و تفاوت خشیت و اشفاق همان گونه که قبلاً اشاره شد در این است که خشیت به معنای خوف و ترس است، ولی شفقت و اشفاق، ترس آمیخته با امید است. بنابراین ترس از عقوبت خداوند، همچون ترس از حادثه وحشتناک ناامید کننده نیست، بلکه ترسی آمیخته با امید به لطف و عطوفت و کرم پروردگار است.

جمله «فَإِنَّهُ لَمْ يَأْمُرَكَ...» اشاره به این است: گمان نبر اطاعت تو از پروردگار چیزی بر جا

ص: ۱۰۴

و جلال او می افزاید یا خداوند نیازی به آن دارد. به عکس تو نیازمند به آنی، زیرا تو را به نیکی هایی که مایه سعادت توست امر فرموده و از قبایح و زشتی هایی که تو را به بدبختی و شقاوت می کشاند نهی کرده است.

این جمله دلیل روشنی بر حسن و قبح عقلی است که متأسفانه جمعی از مسلمانان که از مکتب اهل بیت و تمسک به کتاب و عترت دور مانده اند با آن به مخالفت برخاسته اند و مسأله ای بدیهی عقلی را به سبب انگیزه های نادرست انکار کرده اند.

نکته ها

۱. رابطه جهان بینی و ایدئولوژی

امام (علیه السلام) در این بخش از نامه بعد از بیان یک سلسله حقایق در مورد خداوند و بیان چندی از صفات او و بیان عجز، ضعف و ناتوانی انسان، نتیجه می گیرد که باید او را آن گونه که شایسته است عبادت کرد.

این بدان معناست که وظایف ما پیوندی تنگاتنگ با واقعیت ها دارد؛ یعنی قوانین، همیشه از دل حقایق بیرون می آید و باید ها و نبایدها، زاینده هست ها و نیست هاست. به عبارت دیگر، به دلیل شناخت و واقعیت هایی که در مورد غنای خداوند و احتیاج انسان است، لزوم عبادت نیز استنباط می شود و این همان بحث مهمی است که می گویند بین ایدئولوژی و جهان بینی ارتباط هست یا نه.

جهان بینی همان شناخت واقعیت هاست و ایدئولوژی در اینجا اصطلاحاً به معنای احکام و قوانینی است که به عقیده ما از دل جهان بینی متولد می شود.

از این رو شبهه کسانی که می گویند: احکام اموری اعتباری بوده و ارتباطی با

واقعیت‌ها که اموری تکوینی است ندارد، بی‌اساس است و امام (علیه السلام) در این بخش از نامه قلم سرخ بطلان بر آن می‌کشد، زیرا با جدایی این دو از یکدیگر، اعتبار احکام از میان می‌رود. حکم، زمانی ارزش دارد که با واقعیت پیوند داشته باشد و این فلسفه احکام است که به آن اعتبار می‌بخشد و این گره خوردن حکم با واقعیت است که موجب تثبیت حکم می‌شود.

احکام تبعیدی نیز از این قانون مستثنا نیستند و همه احکام مطابق مصالح و مفاسد واقعی اند، هرچند گاهی ما فلسفه آنها را ندانیم، زیرا در غیر این صورت ترجیح بلا مرجح می‌شد. علمای شیعه همه بر این قول اتفاق دارند.

آیات قرآن و روایات نیز به این ارتباط تنگاتنگ میان احکام و واقعیت‌ها تصریح دارند.

در قرآن کریم در سوره مائده آمده است: «(یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَیْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّیْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ) * إِنَّمَا یُرِیدُ الشَّیْطَانُ أَنْ یُوقِعَ بَیْنَكُمْ الْعِدَاةَ وَالْبُغْضَاءَ فِی الْخَمْرِ وَالْمَیْسِرِ وَیَصِیْدَ کُمْ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ؟) ای کسانی که ایمان آورده‌اید شراب و قمار و بت‌ها و ازالام (نوعی بخت‌آزمایی) پلید و از عمل شیطان است، از آن دوری کنید تا رستگار شوید * شیطان می‌خواهد به وسیله شراب و قمار در میان شما عداوت و کینه ایجاد کند، و شما را از یاد خدا و نماز باز دارد. آیا (با این همه زیان و فساد، و با این نهی اکید) خودداری خواهید کرد؟» (۱)

خداوند متعال در این آیات بعد از آنکه مواردی

ص: ۱۰۶

از پلیدی های واقعی؛ مانند شراب و قمار را بیان می کند و متذکر می شود که آنها از عمل شیطان هستند، به بیان حکم آن می پردازد و مؤمنان را از ارتکاب به آنها نهی می کند سپس بار دیگر در بیان واقعیت ها به رستگاری انسان اشاره می کند و اینکه عمل شیطان در واقع دشمنی، کینه و دوری از ذکر خدا و ترک نماز است.

در مورد روزه نیز فرموده اند: «صُومُوا تَصِحُّوا؛ روزه بگیرید جسم شما سالم می شود»^(۱) و در جای دیگر به بیان فلسفه روزه پرداخته می فرماید: (لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ).^(۲)

در حقیقت تمام روایاتی نیز که در باب علل الشرایع وارد شده، دلیل روشنی بر این مدعاست.

۲. آغاز خلقت و دوام فیض

همان گونه که از تعبیرات گویای امام (علیه السلام) در این بخش از نامه روشن شد، ذات پاک خداوند سرآغاز همه چیز است بی آنکه آغازی، و سرانجام همه چیز است بی آنکه پایانی داشته باشد. از این معنا به ازلیت و ابدیت تعبیر می شود. در اینجا این سؤال پیش می آید که آیا مخلوقات، حدوث زمانی دارند؛ یعنی زمانی بوده که خداوند بوده است و مخلوقی وجود نداشته؟ (البته تعبیر به زمان نیز از باب تسامح است، زیرا زمان خودش یا مخلوق است یا نتیجه حرکت در مخلوقات) آن گونه که آمده است: «كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ»^(۳) اگر چنین باشد مسأله دوام فیض زیر سؤال می رود و مفهومی این است که زمانی بوده که خداوند فیاض فیضی نبخشیده است در حالی که می دانیم فیض لازمه ذات پروردگار است و نبودنش نقصی محسوب می شود.

پاسخ این سؤال آن است که جهان

ص: ۱۰۷

۱- بحارالانوار، ج ۵۹، ص ۲۶۷، ح ۴۶.

۲- بقره، آیه ۱۸۳.

۳- بحارالانوار، ج ۵۴، ص ۲۳۸.

حدوث ذاتی دارد؛ یعنی اگر بگوییم همیشه مخلوقی وجود داشته، آن مخلوق هم مستند به ذات پاک او و وابسته به قدرت او بوده است نه اینکه واجب الوجود باشد، همان گونه که نور آفتاب وابسته به اوست و اگر همیشه خورشید باشد و همیشه نورافشانی کند باز هم خورشید اصل است و نورش فرع و وابسته به آن.

به تعبیر دیگر واژه «مع» در جمله «كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ» بیانگر این حقیقت است که خداوند در ازل بوده و با او و همراه و همتای او (نه به وسیله او) چیزی وجود نداشته است.

راهیان جهان دیگر دو گروهند

امام (علیه السلام) در این بخش از وصیت نامه خود، موقعیت دنیا و آخرت را از دیدگاه خداجویان طالب آخرت و دنیاپرستان، ضمن دو مثال زیبا و گویا بیان می کند نخست می فرماید: «فرزندم! من تو را از دنیا و حالات آن و زوال و دگرگونیش آگاه ساختم و از آخرت و آنچه برای اهلش در آن مهیا شده مطلع کردم و درباره هر دو برایت مثال هایی زدم تا به وسیله آن عبرت گیری و در راه صحیح گام نهی»؛ (يَا بَنِيَّ إِنِّي قَدْ أَنْبَأْتُكَ عَنِ الدُّنْيَا وَحَالِهَا، وَزَوَالِهَا وَانْتِقَالِهَا، وَأَنْبَأْتُكَ عَنِ الْآخِرَةِ وَمَا أُعَدُّ لِأَهْلِهَا فِيهَا، وَضَرَبْتُ لَكَ فِيهِمَا الْأَمْثَالَ، لَتَعْتَبَرَ بِهَا، وَتَتَّخِذَ عَلَيْهَا).

همیشه مثال نقش بسیار مهمی در فهم و درک مسائل پیچیده، اعم از مسائل عقلی و حسی دارد و از طریق آن می توان شنونده را به عمق مسائل رهنمون ساخت و او را برای انجام کارهای مفید و پرهیز از بدی ها و زشتی ها آماده کرد و تشویق نمود.

قرآن

ص: ۱۰۸

مجید از مثال های زیبا و پرمعنا بسیار استفاده کرده و بخش مهمی از قرآن را مثل های قرآن تشکیل می دهد. در کلمات امام (علیه السلام) در نهج البلاغه نیز مثال های فراوان پرمعنایی دیده می شود که نهایت فصاحت و بلاغت در آن به کار گرفته شده است.

امام (علیه السلام) بعد از ذکر این مقدمه دو مثال می زند نخست می فرماید: «کسانی که دنیا را خوب آزموده اند (می دانند که آنها) همچون مسافرانی هستند که در منزلگاهی بی آب و آبادی وارد شده اند (که قابل زیستن و ماندن نیست) لذا تصمیم گرفته اند به سوی منزلی پر نعمت و ناحیه ای راحت (برای زیستن) حرکت کنند، از این رو (آنها برای رسیدن به آن منزل) مشقت راه را متحمل شده و فراق دوستان را پذیرفته و خشونت ها و سختی های سفر و غذاهای ناگوار را (با جان و دل) قبول نموده اند تا به خانه وسیع و منزلگاه آرامشان گام نهند»؛ (إِنَّمَا مَثَلُ مَنْ خَبَرَ (۱) الدُّنْيَا كَمَثَلِ قَوْمٍ سَفَرُوا (۲) نَبَا بِهِمْ مَثَلٌ جَدِيدٌ (۳)، فَأَمُّوا (۴) مَثَلًا - خَصَبًا (۵) وَجَنَابًا (۶) مَرِيعًا (۷)، فَاخْتَمَلُوا وَعَثَاءً (۸) الطَّرِيقِ، وَفَرَّاقَ الصَّدِيقِ، وَخُشُونََةَ السَّفَرِ، وَجُشُونََةَ (۹) الْمَطْعَمِ، لِيَأْتُوا سَعَةَ دَارِهِمْ، وَمَنْزِلَ قَرَارِهِمْ).

«به همین دلیل آنها از هیچ یک از این ناراحتی ها احساس درد و رنج نمی کنند و هزینه هایی را که در این طریق می پردازند از آن ضرر نمی بینند و هیچ چیز برای آنها محبوب تر از آن نیست که ایشان را به منزلگاهشان نزدیک و به محل آرامشان برساند»؛ (فَلَيْسَ يَجِدُونَ لَشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَلَمًا وَلَا يَرُونَ نَفَقَةً فِيهِ مَعْرَمًا. وَلَا شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْهِمْ مِمَّا قَرَّبَهُمْ مِنْ مَنْزِلِهِمْ، وَأَذْنَاهُمْ مِنْ مَحَلَّتِهِمْ).

آری این طرز

ص: ۱۰۹

۱- «خَبَرَ» این واژه فعل ماضی از ریشه «خبر» بر وزن «قفل» به معنای آگاه شدن و گاه به معنای آزمودن برای آگاه شدن آمده است.

۲- «سَفَر» جمع مسافر است.

۳- «جَدِيد» به معنای خشک و بی آب و علف است و از ریشه «جَدَب» بر وزن «جلب» گرفته شده است.

۴- «أَمُّوا» از ریشه «أم» بر وزن «غم» به معنای قصد کردن گرفته شده است.

۵- «خَصِيب» به معنای پر نعمت و پر آب و گیاه از ریشه «خصب» بر وزن «جسم» به معنای فزونی نعمت گرفته شده است.

۶- «جَنَاب» به معنای ناحیه است.

۷- «مَرِيع» به معنای پر نعمت، از ریشه «مرع» بر وزن «رأی» به معنای فزونی گرفته شده است و «أَرْضٌ مَرِيعَةٌ» به معنای زمین حاصل خیز است.

۸- «وَعَثَاء» از ریشه «وعث» بر وزن «درس» به معنای شن های نرمی است که پای انسان در آن فرو می رود و او را از راه رفتن باز می دارد و به زحمت می افکند. سپس بر هر گونه مشکلات اطلاق شده است، «وَعَثَاءُ الطَّرِيقِ» اشاره به مشکلات سفر است.

۹- «جُشُونََةَ» به معنای خشونت و ناگواری است.

فکر مؤمنان صالح و خداجویان اطاعت کار است، زیرا آنها هرگز فریفته زرق و برق دنیا نمی شوند؛ دنیا را مجموعه ای از ناراحتی ها، درد و رنج ها، گرفتگی ها، نزاع ها و کشمکش ها می بینند در حالی که ایمان به معاد و بهشت و نعمت هایش و اعتقاد به وعده های الهی به آنها اطمینان می دهد که در آنجا جز آرامش و آسایش و نعمت های مادی و معنوی و خالی بودن از هرگونه درد و رنج و از همه مهم تر رسیدن به قرب پروردگار چیزی نیست و همین امر سبب می شود که سختی های این سیر و سلوک را با جان و دل بپذیرند و هرگونه مشقتی را در این راه متحمل شوند و چون عزم کعبه ی دوست کرده اند، خارهای مگیلان در زیر پای آنها همچون حریر است و تلخی ها همچون شهد شیرین.

آن گاه امام (علیه السلام) به مثال دوم درباره دنیاپرستان بی ایمان پرداخته می فرماید: «اما کسانی که به دنیا مغرور شده اند همانند مسافرانی هستند که در منزلی پر نعمت قرار داشته سپس به آنها خبر می دهند که باید به سوی منزلگاهی خشک و خالی از نعمت حرکت کنند (روشن است که) نزد آنان چیزی ناخوشایندتر و مصیبت بارتر از مفارقت آنچه در آن بوده اند و حرکت به سوی آنچه که باید به سمت آن روند و سرنوشتی که در پیش دارند نیست»؛ (وَمَثَلُ مَنْ اغْتَرَّ بِهَا كَمَثَلِ قَوْمٍ كَانُوا بِمَنْزِلٍ خَصِيبٍ، فَتَبَا بِهِمْ إِلَى مَنْزِلٍ جَدِيدٍ، فَلَيْسَ شَيْءٌ أَكْرَهَ إِلَيْهِمْ وَلَا أَفْطَعَ (۱) عِنْدَهُمْ مِنْ مُفَارَقَةِ مَا كَانُوا فِيهِ، إِلَى مَا يَهْجُمُونَ

ص: ۱۱۰

۱- «أَفْطَعَ» به معنای ناپسندتر، از ریشه «فَطَاعَت» به معنای شنیع و ناپسند بودن گرفته شده است.

آری؛ آنها می دانند که سرنوشتشان دوزخ با آن عذاب های مرگبار است و زندگی دنیا با همه مشکلاتش در برابر آن بسیار گواراست. به همین دلیل از مرگ، بسیار می ترسند و از آینده خود بسیار در وحشتند، همان گونه که قرآن مجید درباره گروهی از دنیاپرستان بنی اسرائیل می گوید: «وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُرَزَّحٍ مِنْهُ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ»؛ و (آنان نه تنها آرزوی مرگ نمی کنند، بلکه) آنها را حریص ترین مردم - حتی حریص تر از مشرکان - بر زندگی (این دنیا، و اندوختن ثروت) خواهی یافت؛ (تا آنجا) که هر یک از آنها آرزو دارد هزار سال عمر به او داده شود، در حالی که این عمر طولانی، او را از کیفر (الهی) باز نخواهد داشت».(۱)

نیز به همین دلیل در روایت معروفی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آمده است: «أَنَّ الدُّنْيَا سَجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ وَالْمَوْتُ جِسْرٌ هَوَّلَاءِ إِلَى جَنَّتِهِمْ وَجِسْرٌ هَوَّلَاءِ إِلَى جَحِيمِهِمْ؛ دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ پلی است برای این گروه (مؤمنان) به سوی بهشتشان و پلی است برای آن گروه (کافران) به سوی دوزخشان».(۲)

به همین دلیل در روایتی از امام حسن مجتبی (علیه السلام) آمده است که کسی از محضرش پرسید: «مَا بَالُنَا نَكْرَهُ الْمَوْتَ وَلَا نُحِبُّهُ؟» چرا از مرگ بیزاریم و از آن خوشمان نمی آید؟. در پاسخ فرمود: «إِنَّكُمْ أَخْرَبْتُمْ آخِرَتَكُمْ وَعَمَرْتُمْ دُنْيَاكُمْ فَأَنْتُمْ تَكْرَهُونَ الثُّقْلَةَ مِنَ الْعُمُرَانِ إِلَى الْخَرَابِ؛ زیرا شما آخرت خود را ویران ساخته اید و دنیایتان را آباد، از این رو شما کراهت دارید که

ص: ۱۱۱

۱- بقره، آیه ۹۶.

۲- بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۵۴.

یکسان نگری منافع خویش و دیگران

امام (علیه السلام) در این فقره از وصیت نامه پربارش نخست به یکی از مهم ترین اصول اخلاق انسانی اشاره کرده می فرماید: «پسرم خویشتن را معیار و مقیاس قضاوت میان خود و دیگران قرار ده»؛ (يَا بُنَيَّ اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَانًا فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ غَيْرِكَ).

ترازوهای سنتی معمولاً دارای دو کفه بود و وزن کردن صحیح با آن در صورتی حاصل می شد که دو کفه دقیقاً در برابر هم قرار گیرد. این سخن اشاره به آن است که باید هرچه برای خود می خواهی برای دیگران هم بخواهی و هر چیزی را که برای خود روا نمی داری برای دیگران هم روا مداری تا دو کفه ترازو در برابر هم قرار گیرد.

آن گاه به شرح این اصل مهم اخلاقی پرداخته و در هفت جمله، جنبه های مختلف آن را بیان می کند:

در جمله اول و دوم می فرماید: «برای دیگران چیزی را دوست دار که برای خود دوست می داری و برای آنها نپسند آنچه را برای خود نمی پسندی»؛ (فَأَحِبِّ لِغَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ، وَآكْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا).

در بخش سوم می فرماید: «به دیگران ستم نکن همان گونه که دوست نداری به تو ستم شود»؛ (وَلَا تَظْلِمْ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ).

در فقره چهارم می افزاید: «به دیگران نیکی کن همان گونه که دوست داری به تو نیکی شود»؛ (وَأَحْسِنْ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسِنَ إِلَيْكَ).

در جمله پنجم می فرماید: «آنچه را برای دیگران قبیح می شمری برای خودت نیز زشت شمار»؛ (وَاصِدِّ تَقْبِيحُ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَقْبِيحُهُ مِنْ غَيْرِكَ).

در قسمت ششم می

ص: ۱۱۲

افزاید: «و برای مردم راضی شو به آنچه برای خود از سوی آنان راضی می شوی»؛ (وَإِزْضَ مِنَ النَّاسِ بِمَا تَرْضَاهُ لَهُمْ مِنْ نَفْسِكَ).

سرانجام در هفتمین دستور می فرماید: «آنچه را که نمی دانی مگو اگر چه آنچه می دانی اندک باشد و آنچه را دوست نداری درباره تو بگویند، درباره دیگران مگو»؛ (وَلَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ وَإِنْ قَلَّ مَا تَعْلَمُ، وَلَا تَقُلْ مَا لَا تُحِبُّ أَنْ يُقَالَ لَكَ).

اشاره به اینکه همان گونه که دوست نداری مردم از تو غیبت کنند یا به تو تهمت زنند یا با القاب زشت و ناپسند تو را یاد کنند یا سخنان دیگری که اسباب آزرده گی خاطرت شود نگویند، تو نیز غیبت دیگران مکن و به کسی تهمت نزن و القاب زشت بر کسی مگذار و با سخنان نیش دار خاطر دیگران را آزرده مکن.

به راستی اگر این اصل مهم اخلاقی با شاخ و برگ های هفت گانه ای که امام (علیه السلام) برای آن شمرده در هر جامعه ای پیاده شود، صلح و صفا و امنیت بر آن سایه می افکند و نزاع ها و کشمکش ها و پرونده های قضایی به حداقل می رسد. محبت و صمیمیت در آن موج می زند و تعاون و همکاری به حد اعلی می رسد، زیرا همه مشکلات اجتماعی از آنجا ناشی می شود که گروهی همه چیز را برای خود می خواهند و تنها به آسایش و آرامش خود می اندیشند و انتظار دارند دیگران درباره آنها کمترین ستمی نکنند و سخنی بر خلاف نگویند؛ ولی خودشان آزاد باشند، هر چه خواستند در باره دیگران انجام دهند و

یا اینکه برای منافع و حیثیت و آبرو و آرامش دیگران ارزشی قائل باشند؛ ولی نه به اندازه خودشان، برای خودشان خواهان حد اکثر باشند و برای دیگران حد اقل.

آنچه را امام (علیه السلام) در تفسیر این اصل اخلاقی بیان فرموده در کلام هیچ کس به این گستردگی دیده نشده است، هر چند ریشه های این اصل - به گفته مرحوم مغنیه در شرح نهج البلاغه اش در تفسیر همین بخش از کلام مولا - به طور اجمالی در گذشته وجود داشته است.

او می گوید: «ما نمی دانیم چه کسی نخستین بار این سخن طلایی را بیان کرده ولی هر چه باشد همه انسان های فهمیده در آن اتفاق نظر دارند، زیرا معنای برادری و انسانیت و تعامل انسان ها با یکدیگر و قدرت و پیروزی، بدون محبت حاصل نمی شود. زندگی بدون محبت سامان نمی یابد و مفهومی نخواهد داشت و نقطه مقابل محبت که نفرت و کراهت است جز جنگ و جدایی و سستی نتیجه ای نخواهد داشت»^(۱).

در تعلیمات اسلام نیز اولین بار پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به صورت زیبایی این اصل را بیان فرموده است؛ در حدیثی وارد شده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) سوار بر مرکب بود و به سوی یکی از غزوات می رفت، مرد عربی آمد و رکاب مرکب پیامبر (صلی الله علیه و آله) را گرفت و عرض کرد: «یا رَسُولَ اللَّهِ عَلَّمَنِي عَمَلًا أُدْخِلُ بِهِ الْجَنَّةَ؛ عملی به من بیاموز که با آن وارد بهشت شوم». پیامبر فرمود: «مَا أَحَبَّبْتَ أَنْ يَأْتِيَهُ النَّاسُ إِلَيْكَ فَأْتِهِ إِلَيْهِمْ وَمَا كَرِهْتَ أَنْ يَأْتِيَهُ النَّاسُ إِلَيْكَ فَلَا تَأْتِهِ إِلَيْهِمْ. خَلَّ سَبِيلَ الرَّاحِلَةِ؛ آنچه

ص: ۱۱۴

۱- فی ظلال نهج البلاغه، ج ۳، ص ۵۰۲.

را دوست داری مردم درباره تو انجام دهند درباره آنان انجام ده و آنچه را دوست نداری نسبت به تو انجام دهند نسبت به آنان انجام نده (مطلب همین است که گفتیم)؛ مرکب را رها کن» (۱).

در حدیث دیگری در حالات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمده است که جوانی از قریش نزد آن حضرت آمد و عرض کرد اجازه می دهی من مرتکب زنا شوم؟ اصحاب بر او فریاد زدند: چه حرف زشتی می زنی. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: آرام باشید و به جوان اشاره کرد که نزدیک بیاید بعد به او فرمود: آیا دوست داری کسی با مادر تو زنا کند و یا با دختر و خواهر تو و یا... .

جوان عرض کرد: هرگز راضی نیستم و هیچ کس به این امر راضی نیست. فرمود: آن چه را گفתי نیز همین گونه است و همه بندگان خدا نسبت به حفظ ناموس خود سخت پایبندند. آن گاه دست مبارک را بر سینه او گذارد و فرمود: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ ذَنْبَهُ وَطَهِّرْ قَلْبَهُ حَصِّنْ فَرْجَهُ؛ خداوند! گناهش را ببخش و قلبش را پاک کن و دامانش را از آلودگی ها نگاه دار» بعد از این ماجرا هیچ کس آن جوان را نزد زن بیگانه ای ندید. (۲).

توجه به این نکته نیز لازم است که در هفتمین جمله از جمله های بالا، امام (علیه السلام) مقدمتاً می فرماید: «آنچه را نمی دانی نگو، هر چند آنچه می دانی کم باشد» اشاره به اینکه اگر معلومات تو محدود است، به همان قناعت کن و در آنچه نمی دانی دخالت منما که تو را بر پرتگاه های خلاف و خطا می کشد.

خزانه دار دیگران مباش

سپس

ص: ۱۱۵

۱- کافی، ج ۲، ص ۱۴۶، باب الانصاف و العدل، ح ۱۰.

۲- مجمع الزوائد هیشمی، ج ۱، ص ۱۲۹.

امام (علیه السلام) به چهار فضیلت دیگر اشاره و فرزند دلبندهش امام حسن مجتبی (علیه السلام) را به آن توصیه می کند.

نخست می فرماید: «(پسرم) بدان که خودپسندی و غرور، ضد راستی و درست اندیشی و آفت عقل هاست»؛ (وَاعْلَمَ أَنَّ
الْإِعْجَابَ ضِدُّ الصَّوَابِ، وَآفَةُ الْأَلْبَابِ).

اشاره به اینکه انسان خودپسند، حقایق را درباره خویش و دیگران درک نمی کند و این صفت زشت، حجابی بر عقل او می افکند تا آنجا که عیوب خویش را صفات برجسته و نقص ها را کمال می بیند و گاه یک عمر در این خطا و اشتباه بزرگ باقی می ماند و با همان حال از دنیا می رود.

به گفته مرحوم مغنیه در شرح نهج البلاغه، عُجْب و خودپسندی همانند شراب است؛ هر دو انسان را مست می کند و انسان مست همچون دیوانگان است که باید از او فرار کرد.

در قرآن مجید و روایات اسلامی، در نکوهش عُجْب و خودپسندی نکته های فراوانی آمده است از جمله در آیه ۸ سوره فاطر می خوانیم: «أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسِينًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبُ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسِيرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ»؛ آیا کسی که زشتی عملش (بر اثر عُجْب و خودپسندی و هوای نفس) برای او آراسته شده و آن را زیبا می بیند (همانند کسی است که واقع را می یابد)؟! خداوند هر کس را بخواهد (و سزاوار باشد) گمراه می سازد و هر کس را بخواهد (و شایسته ببیند) هدایت می کند پس جانّت به سبب تأسّف بر آنان از دست نرود؛ خداوند به آنچه انجام می

در سخنان امیر مؤمنان علی (علیه السلام) تعبیرات عجیبی درباره عجب و خودپسندی دیده می شود؛ در یک جا می فرماید: «الْعُجْبُ آفَةٌ الشَّرْفِ؛ خودپسندی آفت شرف انسان است» (۱) و در جای دیگر می فرماید: «آفَةُ اللَّبِّ الْعُجْبُ؛ آفت عقل، عجب است» (۲) و باز می فرماید: «الْعُجْبُ يُفْسِدُ الْعَقْلَ؛ عجب عقل انسان را فاسد می کند» (۳) و در جای دیگر: «تَمَرَةُ الْعُجْبِ الْبُغْضَاءُ؛ نتیجه خودپسندی آن است که مردم دشمن انسان می شوند» (۴) و بالاخره می فرماید: «الْعُجْبُ رَأْسُ الْحِمَاةِ؛ خودپسندی سرآغاز حماقت است» (۵).

آن گاه امام (علیه السلام) در ادامه سخن به دومین توصیه خود پرداخته می فرماید: «پس برای تأمین زندگی نهایت تلاش و کوشش را داشته باش»؛ (فَاعْمَلْ فِي كَدْحِكَ).

این چیزی است که در بسیاری از روایات اسلامی بر آن تأکید شده تا آنجا که در حدیث معروف نبوی می خوانیم: «مَلْعُونٌ مَنْ أَلْقَى كَلَّةً عَلَى النَّاسِ؛ کسی که سربار مردم باشد ملعون و رانده شده دربار خداست» (۵).

اگر همه مسلمانان به ویژه جوانان به این دستور عمل کنند که هیچ کسی جز افراد از کار افتاده محتاج دیگران نباشند، به یقین جامعه اسلامی به پیشرفت های مهمی نایل می شود حتی کشورهای اسلامی نیز نباید سربار کشورهای غیر مسلمان باشند که نتیجه ای جز ذلت به بار نمی آورد.

بعضی از شارحان نهج البلاغه، این جمله را طور دیگری تفسیر کرده اند و گفته اند منظور این است که در راه انفاق، تلاش و کوشش کن و واژه «کدح» را به معنای آنچه را که انسان برای آن زحمت کشیده تفسیر کرده اند که در این صورت این فقره مقدمه ای برای بیان جمله بعد خواهد

ص: ۱۱۷

- ۱- غررالحکم، ص ۳۰۹، ح ۷۱۰۳.
- ۲- همان مدرک، ص ۶۵، ح ۸۴۸.
- ۳- همان مدرک، ح ۸۴۶.
- ۴- همان مدرک، ص ۳۰۹، ح ۷۱۰۶.
- ۵- کافی، ج ۵، ص ۷۲، ح ۷.

بود؛ ولی تفسیر اول صحیح تر به نظر می رسد.

آن گاه امام (علیه السلام) به بیان توصیه سوم پرداخته می فرماید: «از آنچه به دست می آوری در راه خدا انفاق کن و انباردار دیگران مباش»؛ (وَلَا تَكُنْ حَازِنًا لِّغَيْرِكَ).

اشاره به اینکه آنها که از افزوده های اموال خویش انفاق نمی کنند و سعی در اندوختن آن دارند، بیچارگانی هستند که تلاش خود را صرف در نگهداری اموال برای وارثان می کنند و در قیامت، حسابش بر آنها و در دنیا لذتش برای دیگران است؛ همان وارثانی که گاه کمترین اعتنایی به مورث خود ندارند و عمل خیری برای او انجام نمی دهند، بلکه گاه از او نکوهش می کنند که آنچه برایشان به ارث گذاشته کافی نیست. حتی اگر وارثان افراد نیکی باشند و از آن در طریق طاعت خدا استفاده کنند باز هم مایه حسرت آنهاست، چرا که زحمتش را آنها کشیدند و ثوابش را دیگران بردند، همان گونه که در روایات اسلامی به آن اشاره شده است.

امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه شریفه «كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسْرَاتٍ عَلَيْهِمْ»؛ خداوند این چنین اعمال آنها را به صورتی حسرت آور به آنان نشان می دهد» (۱) می فرماید: «قَالَ هُوَ الرَّجُلُ يَدْعُ مَالَهُ لَا يُنْفِقُهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ بُخْلًا ثُمَّ يَمُوتُ فَيَدَعُهُ لِمَنْ يَعْمَلُ فِيهِ بِطَاعَةِ اللَّهِ أَوْ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ فَإِنْ عَمِلَ بِهِ فِي طَاعَةِ اللَّهِ رَأَهُ فِي مِيزَانٍ غَيْرِهِ فَرَأَهُ حَسِيرَةً وَقَدْ كَانَ الْمَالُ لَهُ وَإِنْ كَانَ عَمِلَ بِهِ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ قَوَاهُ بِذَلِكَ الْمَالِ حَتَّى عَمِلَ بِهِ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ منظور از این آیه کسی است که مال

ص: ۱۱۸

فراوانی از خود به یادگار می‌گذارد که بر اثر بخل، در راه خدا انفاق نمی‌کند. سپس می‌میرد و آن را برای دیگری می‌گذارد که در طریق اطاعت خداوند یا معصیت او هزینه می‌کند که اگر در راه طاعت خدا عمل کرده، آن شخص مال خود را در ترازوی عمل دیگری می‌بیند و مایه حسرت او می‌شود در حالی که زحمت مال را او کشیده بود و اگر با آن معصیت خدا کند آن شخص به وسیله مالش کمک به معصیت به خداوند متعال کرده است (و باز هم مایه حسرت اوست)». (۱)

سرانجام در چهارمین توصیه می‌فرماید: «هرگاه (به لطف الهی) به راه راست هدایت یافتی (شکر پروردگار را فراموش مکن و) در برابر پروردگار خود کاملاً خاضع و خاشع باش»، (وَإِذَا أَنْتَ هُدَيْتَ لِقَصْدِكَ فَكُنْ أَخْشَعًا مَا تَكُونُ لِرَبِّكَ).

اشاره به اینکه همه نعمت‌های الهی درخور شکر است و چه نعمتی از این بزرگ‌تر که انسان، راه هدایت را به لطف پروردگار پیدا کند باینکه گروه‌های زیادی در بیراهه‌ها سرگردان می‌شوند و شکر هر نعمتی متناسب با همان نعمت است. شکر هدایت، خضوع در پیشگاه پروردگار و اطاعت اوامر و نواهی اوست.

زاد و توشه آخرت را با دیگران بفرست!

امام (علیه السلام) در این بخش از وصیت نامه به طولانی بودن سفر آخرت و نیاز شدید به تهیه زاد و توشه برای این سفر از طاعات و کارهای خیر به ویژه انفاق در راه خدا اشاره کرده است.

نخست می‌فرماید: «(فرزندم!) بدان راهی بس طولانی و پر مشقت در پیش داری»؛ (وَاعْلَمْ أَنَّ أَمَامَكَ طَرِيقًا ذَا مَسَافَةٍ بَعِيدَةٍ، وَمَشَقَّةٍ شَدِيدَةٍ).

بیمودن

ص: ۱۱۹

راه های دنیا، هرچند طولانی و مشقت بار باشد در برابر راه آخرت سهل و آسان است. راه آخرت بسیار پر پیچ و خم و از گردنه های صعب العبور فضایل اخلاقی و مبارزه با هواهای نفسانی می گذرد و گاه پیمودن یکی از آنها سال ها وقت می طلبد.

امام (علیه السلام) بعد از این هشدار، لزوم تهیه زاد و توشه برای این سفر را گوشزد می کند و می فرماید: «در این راه (پر خوف و خطر) از کوشش و تلاش صحیح و فراوان و توشه کافی که تو را به مقصد برساند بی نیاز نیستی، به علاوه باید در این راه سبکبار باشی (تا بتوانی به مقصد برسی)؛ «وَأَنَّه لَا غِنَى بِكَ فِيهِ عَنْ حُسْنِ الْإِرْتِيَادِ (۱)، وَقَدَرِ بِلَاغِكَ (۲) مِنَ الزَّادِ، مَعَ خِفِّهِ الظُّهْرِ».

اساس این زاد و توشه همان است که در قرآن مجید آمده است، آنجا که می فرماید: «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى»؛ و زاد و توشه تهیه کنید، و بهترین زاد و توشه تقوا و پرهیزکاری است». (۳)

تعبیر به «حُسْنِ الْإِرْتِيَادِ» با توجه به اینکه ارتیاد به معنای طلب کردن است، مفهومش حسن طلب یا به عبارت دیگر تدبیر و مدیریت صحیح (در طریقه تهیه زاد و توشه برای سفر آخرت) است.

تعبیر به «خِفِّهِ الظُّهْرِ؛ سبک بودن پشت» اشاره به چیزی است که در قرآن مجید آمده می فرماید: «وَلِيَحْمِلَنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ»؛ آنها بار سنگین (گناهان) خویش را بر دوش می کشند و (همچنین) بارهای سنگین دیگری را اضافه بر بارهای سنگین خود». (۴) امام (علیه السلام) به فرزندش می گوید که هرگز مانند آنان نباشد و تا می تواند پشت خود را از

ص: ۱۲۰

۱- «ارتیاد» از ریشه «رود» بر وزن «قوم» در اصل به معنای رفت و آمد کردن توأم با مدارا و ملایمت در طلب چیزی است و در مشتقات آن، گاه روی جنبه طلب تکیه می شود و گاه روی جنبه رفق و مدارا. واژه اراده نیز از همین ریشه گرفته شده است.

۲- «بلاغ» به معنای چیزی است که انسان را به مقصد برساند.

۳- بقره، آیه ۱۹۷.

۴- عنکبوت، آیه ۱۳.

این بار سبک گرداند.

پیش از این نیز در خطبه بیست و یکم، این عبارت بسیار کوتاه و پر معنا را داشتیم: «تَخَفُّوا تَلْحَقُوا؛ سبکبار باشید تا به قافله برسید» در زمان های گذشته که قافله ها به راه می افتادند و به گردنه های صعب العبور می رسیدند گران باران و می ماندند و چون قافله نمی توانست به جهت آنها توقف کند، به مسیر خود ادامه می داد و آنها تنها در بیابان می ماندند و طعمه خوبی برای دزدان و گرگان بیابان بودند.

امام(علیه السلام) پس از این مقدمه کوتاه و پر معنا مسائل مالی و انفاق فی سبیل الله را که از مهم ترین زاد و توشه های قیامت است عنوان می کند و می فرماید: «بنا براین بیش از حدِ توانت مسئولیت اموال دنیا را بر دوش مگیر، زیرا سنگینی آن مایه مشقت و وبال تو خواهد بود»؛ (فَلَا تَحْمِلَنَّ عَلَيَّ ظَهْرَكَ فَوْقَ طَاقَتِكَ، فَيَكُونَ ثِقْلًا عَلَيْكَ وَبَالًا عَلَيْكَ).

اشاره به اینکه آنقدر ذخیره کن که برای نیاز تو کافی باشد و بتوانی فردای قیامت پاسخگوی آن باشی و گرنه همچون بار سنگینی بر دوش تو خواهد بود؛ باری که از آن استفاده نمی کنی و فقط رنج آن را می کشی.

سپس امام(علیه السلام) با تعبیر جالبی دعوت به انفاق فی سبیل الله می کند و می فرماید: «هرگاه در زمانی که قدرت داری، نیازمندی را یافتی که می تواند زاد و توشه تو را برای روز رستاخیز تو دوش گیرد و فردا که به آن نیازمند می شوی به تو بازپس گرداند، آن را غنیمت بشمار و (هر چه

ص: ۱۲۱

زودتر) و بیشتر این زاد و توشه را بر دوش او بگذار؛ (وَإِذَا وَجِدَتْ مِنْ أَهْلِ الْفَاقِهِ مَنْ يَحْمِلُ لَكَ زَادَكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَيُؤْفِكَ بِهِ غَدًا حَيْثُ تَحْتَاجُ إِلَيْهِ فَأَعْتِنْمَهُ وَحَمْلُهُ إِيَّاهُ، وَأَكْثَرُ مِنْ تَرْوِيدِهِ وَأَنْتَ قَادِرٌ عَلَيْهِ).

آن گاه می افزاید: «زیرا ممکن است روزی در جستجوی چنین شخصی بر آبی و پیدایش نکنی؛ (فَلَعَلَّكَ تَطْلُبُهُ فَلَا تَجِدُهُ (۱)).»

امام (علیه السلام) در این بخش از وصیت نامه برای تشویق به انفاق در راه خدا از تعبیر دیگری استفاده کرده می فرماید: «(و همچنین) اگر کسی را پیدا کنی که در حال غنا و بی نیازیت از تو وام بگیرد و ادای آن را برای روز سختی و تنگدستی تو بگذارد، آن را غنیمت بشمار؛ (وَاعْتِنِم مِّنِ اسْتَفْرَضِكَ فِي حَالِ غِنَاكَ، لِيَجْعَلَ قَضَاءَهُ لَكَ فِي يَوْمِ عُسْرَتِكَ).

حاصل اینکه انسان عاقل و هوشیار باید از وجود دو کس بهره گیرد: کسی که داوطلبانه و رایگان بار سنگین توشه انسان را بر دوش می گیرد و با شادی و خوشحالی آن را به مقصد می رساند و دیگر کسی که در هنگام بی نیازی انسان به مال، بخشی از اموال او را وام می گیرد و در آن زمان که شدیداً به آن نیازمند است بازپس می دهد. آری چنین است حال کسانی که در راه خدا انفاق می کنند و تعبیری جالب تر و زیباتر از این پیدا نمی شود.

تعبیر دوم برگرفته از قرآن مجید است آنجا که می فرماید: «(مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً)؛ کیست که به خدا قرض نیکویی دهد، (و بدون منت، انفاق کند)، تا خداوند آن

ص: ۱۲۲

۱- در مورد اینکه ضمیر «تَطْلُبُهُ» و جمله «فَلَا تَجِدُهُ» به چه چیز برمی گردد، میان شارحان نهج البلاغه اختلاف نظر است. احتمال اول این است که به شخص فقیر نیازمند بازگردد که انفاق ها را گویا بر دوش حمل می کند و در قیامت تحویل صاحبش می دهد. احتمال دیگر اینکه به خود مال برگردد؛ یعنی ممکن است زمانی فرا رسد که بخواهی مالی در راه خدا انفاق کنی و نداشته باشی؛ ولی تفسیر اول همان گونه که در متن آمد ترجیح دارد و جمله «وَاعْتِنِم» شاهد خوبی برای آن است.

را برای او، چندین برابر کند؟» (۱) البته آیه مسأله وام دادن را با نکته اضافه ای بیان می دارد و آن اینکه خداوند وامی را که از بندگانش می گیرد دو چندان یا چند برابر به آنها باز پس می دهد.

تعبیر اول را هم احتمالاً- بتوان از آیات شریفه سوره بلد استنباط کرد آنجا که می فرماید: (فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ * فَكُّ رَقَبَةٍ * أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ... (۷).

شایان توجه است که مرحوم صدوق در کتاب علل الشرایع روایت جالبی متناسب با وصیت نامه بالا نقل می کند که سفیان بن عیینه می گوید: زهری (یکی از تابعین معروف) در شبی سرد و بارانی علی بن الحسین (علیه السلام) را دید که آرد بر دوش خود حمل می کند عرض کرد: یابن رسول الله این چیست؟ فرمود: «أُرِيدُ سَيْفَرًا أُعِدُّ لَهُ زَادًا أَحْمَلُهُ إِلَى مَوْضِعِ حَرِيزٍ؛ سفری در پیش دارم که زاد و توشه آن را به جای مطمئنی نقل می کنم» زهری گفت: غلام من در خدمت شماست آن را برای شما حمل می کند. امام (علیه السلام) قبول نکرد، زهری گفت: من خودم آن را بر دوش حمل می کنم تو والا مقام تراز آنی که بخواهی چنین باری را بر دوش حمل کنی. امام (علیه السلام) فرمود: «لَكِنِّي لَا أَرْفَعُ نَفْسِي عَمَّا يُنَجِّنِي فِي سَيْفَرِي وَيُحْيِيَنُ وُرُودِي عَلَى مَا أَرِدُ عَلَيْهِ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ اللَّهِ لَمَّا مَضَيْتَ لِحَاجَتِكَ وَتَرَكْتَنِي؛ لکن من خودم را والاتر از آن نمی دانم که آنچه مرا در سفرم نجات می بخشد و ورودم را بر آنچه می خواهم نیکو می سازد بر دوش

ص: ۱۲۳

حمل کنم. تو را به خدا سوگند می‌دهم به دنبال کار خود بروی و مرا به حال خود رها سازی».

زُهری به دنبال کار خود رفت بعد از چند روز امام(علیه السلام) را دید، عرض کرد: اثری از سفری که فرمودید نمی‌بینم، امام(علیه السلام) فرمود: «بَلَى يَا زُهْرِيُّ لَيْسَ مَا ظَنَنْتَ وَلَكِنَّهُ الْمَوْتُ وَلَهُ كُنْتُ أَشْتَعِدُّ إِنَّمَا الْأَسْبِيْعَادُ لِلْمَوْتِ تَجَنَّبُ الْحَرَامَ وَبَدَلُ النَّدَى وَالْخَيْرِ؛ آن سفری که تو گمان کردی نیست منظورم سفر آخرت است و من برای آن آماده می‌شوم و آماده شدن برای این سفر با پرهیز از حرام و انفاق در راههای خیر حاصل می‌شود».(۱)

امروز بار خود را سبک کن!

امام(علیه السلام) در این قسمت از وصیت نامه نورانی خود بار دیگر به مسأله سفر طولانی و پرخوف و خطر قیامت باز می‌گردد و مسیر راه را به دقت روشن ساخته و وسیله نجات را یادآوری می‌کند.

نخست می‌فرماید: «(فرزندم!) بدان پیش روی تو گردنه صعب العبوری هست که سبکباران (برای عبور از آن) حالشان از سنگین باران بهتر است و کندروان وضعشان بسیار بدتر از شتاب کنندگان است»؛ (وَاعْلَمُوا أَنَّ أَمَامَكَ عَقَبَةً كَثُوداً(۲)، الْمُخِفُّ(۳) فِيهَا أَحْسَنُ حَالاً مِنَ الْمُثْقَلِ(۴)، وَالْمُبْطِئُ عَلَيْهَا أَفْبَحُ حَالاً مِنَ الْمُسْرِعِ).

منظور از این گردنه صعب العبور یا مرگ و سكرات آن است یا عالم برزخ و یا پل صراط (و یا همه اینها).

بدیهی است برای عبور سالم از گردنه های صعب العبور باید بار خود را سبک کرد و به سرعت گذشت، زیرا در این گونه گردنه ها ممکن است راهزنان و یا حیوانات درنده نیز وجود داشته باشند.

این تعبیر برگرفته از قرآن مجید است

ص: ۱۲۴

۱- بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۶۵، ح ۲۷.

۲- «كثود» به معنای پر مشقت و صعب العبور است، از ریشه «كثد» بر وزن «عهد» به معنای شدت و سختی گرفته شده است.

۳- «مخفّ» به معنای سبک بال از ریشه «خفّ» بر وزن «صف» به معنای سبک شده گرفته شده است.

۴- «مثقل» یعنی سنگین بار از ریشه «ثقل» است.

آنجا که می فرماید: «(فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ * مَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ * فَكَّرَ رَقَبَهُ * أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ...!)؛ ولی او از آن گردنه مهم نگذشت، و تو چه می دانی که آن گردنه چیست؟ آزاد کردن برده ای، یا غذا دادن در روز گرسنگی». (۱)

برخی از مفسران در شرح این آیات، عقبه را به معنای هوای نفس و بعضی دیگر به گردنه های صعب العبور روز قیامت تفسیر کرده اند که کلام حضرت متناسب با همین تفسیر دوم است.

آن گاه در ادامه سخن می فرماید: «و (بدان که) نزول تو بعد از عبور از آن گردنه به یقین یا در بهشت است و یا در دوزخ»؛ (وَأَنْ مَّهْبَطَكَ بِهَا لَا مَحَالَةَ إِلَّا مَا عَلَى جَنَّةٍ أَوْ عَلَى نَارٍ).

سپس می افزاید: «بنابراین پیش از ورودت در آنجا وسایل لازم را برای خویش مهیا ساز و منزلگاه را پیش از نزول، آماده نما، زیرا پس از مرگ راهی برای عذرخواهی نیست و نه طریقی برای بازگشت به دنیا (و جبران گذشته)»؛ (فَارْتَدُّ (۲) لِنَفْسِكَ قَبْلَ نُزُولِكَ، وَوُطِئَ الْمَنْزِلَ قَبْلَ حُلُولِكَ، فَلَيْسَ بَعْدَ الْمَوْتِ مُسْتَعْتَبٌ (۳) وَلَا إِلَى الدُّنْيَا مُنْصَرَفٌ (۴)).

شایان توجه است که جمله «لَيْسَ بَعْدَ الْمَوْتِ مُسْتَعْتَبٌ» نخستین بار در کلام پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آمده است آنجا که می فرماید: «لَيْسَ بَعْدَ الْمَوْتِ مُسْتَعْتَبٌ أَكْثَرُوا مِنْ ذِكْرِ هَادِمِ اللَّذَاتِ وَمُنْغَصِ الشَّهَوَاتِ؛ بعد از مرگ راهی برای عذرخواهی و جلب رضایت پروردگار نیست، بنابراین بسیار به یاد چیزی باشید که لذات را در هم می کوبد و شهوات را بر هم می زند». (۵)

جمله «وَلَا إِلَى الدُّنْيَا مُنْصَرَفٌ؛ راه بازگشتی وجود ندارد»، حقیقت و واقعیت واضحی است که در آیات

ص: ۱۲۵

۱- بلد، آیه ۱۱-۱۴.

۲- «ارتد» به معنای انتخاب کن از ریشه «ارتیاد» است که در بخش قبل تفسیر شد.

۳- «مُسْتَعْتَبٌ» مصدر میمی است و به معنای عذرخواهی و رضایت طلبیدن است از ریشه «عتب» بر وزن «عطف» گرفته شده که معانی متعددی دارد و یکی از معانی آن رضا و خشنودی است و کسی که عذرخواهی می کند در واقع رضایت طرف را می طلبد، لذا این واژه به معنای عذرخواهی به کار رفته است.

۴- «مُنْصَرَفٌ» نیز مصدر میمی به معنای بازگشت است.

۵- مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۱۰۴، ح ۱۶.

قرآن و روایات به طور گسترده به آن اشاره شده است. قرآن مجید می فرماید: «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا...»؛ (آنها همچنان به راه غلط خود ادامه می دهند) تا زمانی که مرگ یکی از آنها فرا رسد، می گوید «پروردگارا! مرا بازگردانید؛ * شاید در برابر آنچه ترک کردم (و کوتاهی نمودم) عمل صالحی انجام دهم» (ولی به او می گویند: چنین نیست!)» (۱).

در خطبه ۱۸۸ نهج البلاغه درباره مردگان آمده است: «لَا عَنْ قَبِيحٍ يَسْتَيْطِعُونَ اِتِّقَالًا وَلَا فِي حَسَنٍ يَسْتَيْطِعُونَ اِرْتِيَادًا؛ نه قدرت دارند از عمل زشتی که انجام داده اند کنار روند و نه می توانند بر کارهای نیک خود چیزی بیفزایند».

آری منزلگاه های این عالم قابل بازگشت نیست، همان گونه که فرزند ناقص هرگز به رحم مادر برای تکامل بیشتر باز نمی گردد و میوه ای که از درخت جدا شد به شاخه بر نمی گردد، کسانی که از این دنیا به عالم برزخ می روند نیز امکان بازگشت به دنیا را ندارند. برزخیان نیز هنگامی که به قیامت منتقل شوند هرگز نمی توانند به عالم برزخ بازگردند و این هشداری است به همه ما که بدانیم ممکن است در یک لحظه همه چیز تمام شود، درهای توبه بسته شود و راه تحصیل زاد و توشه مسدود گردد و با یک دنیا حسرت، چشم از جهان بپوشیم.

درهای توبه و دعا به روی تو گشوده است

امام (علیه السلام) در این بخش از وصیّت نامه پر نورش به چند موضوع مهم اشاره می فرماید: نخست به سراغ مسأله دعا می رود که بسیار سرنوشت ساز و پراهمیت است می فرماید: «(فرزندم)

ص: ۱۲۶

۱- مؤمنون، آیه ۹۹ و ۱۰۰. در آیات ۲۸ سوره انعام و ۳۷ سوره فاطر نیز به همین معنا اشاره شده است.

بدان آن کس که گنجی های آسمان ها و زمین در دست اوست، به تو اجازه دعا و درخواست را داده و اجابت آن را تضمین نموده است، به تو امر کرده که از او بخواهی تا عطایت کند و از او درخواست رحمت کنی تا رحمتش را شامل حال تو گرداند؛ (وَاعْلَمَ أَنَّ الَّذِي بِيَدِهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ أَذِنَ لَكَ فِي الدُّعَاءِ، وَتَكْفَلُ لَكَ بِالْإِجَابَةِ، وَأَمَرَكَ أَنْ تَسْأَلَهُ لِيُعْطِيكَ، وَتَسْتَرْحِمَهُ لِيَرْحَمَكَ).

در این چند جمله، امام (علیه السلام) برای تشویق به دعا کردن به نکاتی اشاره فرموده است: نخست می گوید: از کسی تقاضا می کنی که همه چیز در اختیار اوست زمین و آسمان و مواهب و نعمت ها و روزی ها و در یک جمله تمام گنجینه های آسمان ها و زمین، بنابراین درخواست از او به یقین به اجابت بسیار نزدیک است.

در جمله دوم می فرماید: به تو اجازه داده و در واقع دعوت کرده تا به درگاهش روی و دعا کنی و این نهایت لطف و مرحمت است که کسی نیازمندان را به سوی خود فرا خواند و بگوید: بیایید و درخواست کنید. اشاره به آیاتی همچون (قُلْ مَا يَعْزُبُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ) (۱) و مانند آن دارد.

در جمله سوم می فرماید: او تضمین کرده که دعای شما را مستجاب کند که اشاره به آیاتی مانند (ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ) (۲) و امثال آن است.

در جمله چهارم مطلب را از اذن و اجازه فراتر می برد و می گوید: به شما امر کرده است که از او درخواست کنید و طلب رحمت نمایید تا خواسته شما را عطا کند

ص: ۱۲۷

۱- فرقان، آیه ۷۷.

۲- غافر، آیه ۶۰.

و این به آیاتی نظیر: (وَسْئَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا) اشاره دارد. (۱)

در جمله پنجم می فرماید: «خداوند میان تو و خودش کسی را قرار نداده که در برابر او حجاب تو شود و تو را مجبور نساخته که به شفیع پناه بری»؛ (وَلَمْ يَجْعَلْ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ مَنْ يَحْجُبُكَ عَنْهُ، وَلَمْ يُلْجِئْكَ إِلَى مَنْ يَشْفَعُ لَكَ إِلَيْهِ).

اشاره به اینکه اساس اسلام بر این است که انسان ها می توانند رابطه مستقیم با پروردگار خود پیدا کنند، همان گونه که همه روزه در نمازهای خود از آغاز تا پایان، مخصوصاً در سوره حمد، با پروردگارشان خطاب مستقیم دارند به گونه ای که هیچ واسطه ای میان آنها و او نیست. این افتخار بزرگی است برای اسلام و مسلمانان که اسلام راه ارتباط مستقیم با خدا را بر همه گشوده و جای جای قرآن مجید، شاهد و گواه بر آن است به ویژه آیاتی که خداوند را با تعبیر «رَبَّنَا» یاد می کند.

بر خلاف بعضی از مذاهب باطله که پیر و مرشد و شیخ خود را واسطه می دانند و گاه ارتباط مستقیم با خدا را روانی پندارند.

در اینجا این سؤال پیش می آید که مسأله شفاعت در اسلام - شفاعت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، امام معصوم (علیه السلام) و حتی فرشتگان و مؤمنان صالح العمل - وارد شده است و آیات فراوان و روایات بسیار دلالت بر شفاعت شفیعان در دنیا و آخرت می کند، آیا شفاعت با برقراری ارتباط مستقیم منافات ندارد؟

پاسخ این سؤال با توجه به دو نکته روشن می شود:

اولاً: دلیلی بر نفی ارتباط مستقیم

ص: ۱۲۸

نیست، بلکه ارتباط مستقیم با خدا در جای خود محفوظ است و مسلمانان شب و روز از آن استفاده می کنند و شفاعت هم در جای خود ثابت است و به تعبیر دیگر هر دو در کنار هم قرار دارند و دو راه به سوی رحمت خداوندند.

ثانیاً: در آیات قرآن مکرر به این نکته اشاره شده که شفاعت نیز به اذن خدا است، بنابراین کسی که دست به دامان پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امامان معصوم (علیهم السلام) برای شفاعت می زند باید در کنار آن از خدا بخواهد که اذن شفاعت به آنها بدهد، پس مکمل آن نیز ارتباط مستقیم با خداست.

به بیان دیگر من حوایج خویش را مستقیماً از خدا می خواهم، ولی گاه حاجت به قدری مهم و پیچیده است یا من آنقدر آلوده و گنه کارم که احساس می کنم به تنهایی توفیق رسیدن به خواسته خود را ندارم. در اینجاست که دست به دامان شخص بزرگ و آبرومندی می شوم که به اذن الله در پیشگاه خدا برای من شفاعت کند؛ مثلاً برادران یوسف بعد از آن همه جنایت درباره برادر خود احساس کردند گناهشان به قدری عظیم است که نمی توانند مستقیماً عفو خود را بخواهند، لذا دست به دامن پدر شدند و گفتند: (یا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ). (۱)

سپس امام (علیه السلام) بعد از مسأله دعا به مسأله توبه می پردازد و با تعبیراتی بسیار گویا و پرمعنا لطف الهی را به گنه کاران توبه کار شرح می دهد و در هشت جمله بر آن تأکید می ورزد.

۱- «خداوند در صورتی که مرتکب بدی شوی

ص: ۱۲۹

۱- یوسف، آیه ۹۷.

تو را از توبه مانع نشده (و درهای آن را به روی تو گشوده است)؛ (وَلَمْ يَمْنَعَكَ إِنِ أَسَأْتَ مِنَ التَّوْبَةِ).

۲- «در کيفر تو تعجيل نکرده (و آن را به موجب اینکه ممکن است توبه کنی به تأخیر انداخته)؛ (وَلَمْ يُعَاجِلْكَ بِالنَّقْمَةِ).

۳- «هرگز تو را به سبب توبه و انابه سرزنش نمی کند (آن گونه که انتقام جویان توبه کاران را زیر رگبار ملامت و سرزنش قرار می دهند)؛ (وَلَمْ يُعَازِلْكَ بِالْإِنَابَةِ).

۴- «حتی در آنجا که رسوایی سزاوار توست تو را رسوا نساخته (آن گونه که تنگ نظران بی گذشت فوراً اقدام به رسواسازی و افشاگری درباره خطاکاران می کنند)؛ (وَلَمْ يَفْضَحْكَ حَيْثُ الْفَضِيحَةُ بِكَ أَوْلَى).

۵- «در قبول توبه بر تو سخت نگرفته است (آن گونه که معمول افراد کوتاه نظر است)؛ (وَلَمْ يُشَدِّدْ عَلَيْكَ فِي قَبُولِ الْإِنَابَةِ).

۶- «در محاسبه جرایم تو دقت و موشکافی نکرده (بلکه به آسانی از آن گذشته است)؛ (وَلَمْ يُنَاقِشْكَ [\(۱\)](#) بِالْجَرِيمَةِ).

۷- «هیچ گاه تو را از رحمتش مأیوس نساخته (هرچند گناه تو سنگین و بزرگ باشد) بلکه بازگشت تو از گناه را حسنه قرار داده (و از آن مهم تر اینکه) گناه تو را یکی محسوب می دارد و حسنه ات را ده برابر حساب می کند؛ (وَلَمْ يُؤَيِّسْكَ مِنَ الرَّحْمَةِ، بَلْ جَعَلَ نُزُوعَكَ [\(۲\)](#) عَنِ الذَّنْبِ حَسَنَةً، وَحَسَبَ سَيِّئَتَكَ وَاحِدَةً، وَحَسَبَ حَسَنَتَكَ عَشْرًا).

۸- «در توبه و بازگشت و عذرخواهی را (همیشه) به رویت باز نگه داشته؛ (وَفَتَحَ لَكَ بَابَ الْمَتَابِ، وَبَابَ الْإِسْتِعْتَابِ [\(۳\)](#)).

این تعبيرات در واقع برگرفته از آیات مختلف قرآن است که توبه و آثار توبه و الطاف و عنایات الهی را در زمینه آن بازگو

ص: ۱۳۰

۱- «لَمْ يُنَاقِشْكَ» از ریشه «مناقشه» به معنای دقت و سخت گیری در حساب است و به همین جهت به مناظره و مباحثه دقیق، مناقشه گفته می شود.

۲- «نُزُوع» به معنای جدا شدن از چیزی است، از این رو به حالت انسان در لحظات نزدیک به مرگ حالت «نزع» گفته می شود، زیرا لحظه جدایی روح از جسم است.

۳- «الاستعتاب» به معنای عذر خواهی و رضایت طلبیدن است از ریشه «عتب» بر وزن «عطف» گرفته شده که معانی متعددی دارد و یکی از معانی آن رضا و خشنودی است و کسی که عذرخواهی می کند در واقع رضایت طرف را می طلبد، لذا این واژه به معنای عذرخواهی به کار رفته است.

می کند.

در یک جا می فرماید: «وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»؛ و ای مؤمنان همگی به سوی خدا بازگردید، تا رستگار شوید». (۱)

در جای دیگر در مورد قبولی توبه می فرماید: «وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ»؛ او کسی است که توبه را از بندگانش می پذیرد و بدی ها را می بخشد». (۹)

در مورد عدم تعجیل عقوبت می فرماید: «وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَلَهُمْ لَهُمُ الْعَذَابُ»؛ و پروردگارت آمرزنده و دارای رحمت است؛ اگر می خواست آنان را به سبب اعمالشان مجازات کند عذاب را هر چه زودتر برای آنها می فرستاد». (۲)

درباره عدم یأس از رحمت با عبارتی مملو از لطف و محبت به پیامبرش می گوید: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»؛ بگو ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده اید از رحمت خداوند نومید نشوید که خداوند همه گناهان را می آمرزد، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است». (۳)

در مورد تبدیل سیئات به حسنات می فرماید: «إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ»؛ مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند خداوند سیئات آنان را به حسنات مبدل می کند». (۴)

درباره ثبت سیئات به اندازه خودش و ثبت خوبی ها به ده برابر می فرماید: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مِثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ»؛ هر کس کار نیکی به جا آورد، ده برابر آن پاداش دارد، و هر کس کار بدی انجام

ص: ۱۳۱

۱- نور، آیه ۳۱.

۲- کهف، آیه ۵۸.

۳- زمر، آیه ۵۳.

۴- فرقان، آیه ۷۰.

دهد، جز به مانند آن، کیفر نخواهد دید؛ و ستمی بر آنها نخواهد شد» (۱).

به یقین توبه اولین گام برای پیمودن راه حق است و به همین دلیل، سالکان مسیر الی الله آن را منزلگاه اول می شمرند و اگر در فرمایش امام (علیه السلام) به دنبال دعا ذکر شده برای آن است که توبه نیز نوعی دعاست؛ دعا، تقاضای عفو و رحمت خداست و تا این گام برداشته نشود و روح و دل از غبار گناه شستشو نگردد و حجابِ معصیت از برابر چشم دل کنار نرود، پیمودن این راه مشکل یا غیر ممکن است.

در دعاها و روایات معصومین (علیهم السلام) نیز اشارات زیاد و تعبیرات لطیفی در این باره دیده می شود؛ از جمله در مناجات تائبین (نخستین مناجات از مناجات های پانزده گانه حضرت سیدالساجدین (علیهم السلام)) می خوانیم: «إِلَهِي أَنْتَ الَّذِي فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ بَابًا إِلَى عَفْوِكَ سَيِّئَتُهُ التَّوْبَةَ فَقُلْتُ: «تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا» فَمَا عُذِرُ مَنْ أَغْفَلَ دُخُولَ الْبَابِ بَعْدَ فَتْحِهِ؛ معبود من تو همان هستی که دری به سوی عفو و رحمت خودت به روی بندگانت گشوده ای و نام آن را توبه نهاده ای (سپس اذن عام دادی) و گفתי: همگی توبه کنید و به سوی خدا باز گردید توبه ای خالص از هرگونه ناخالصی ها پس کسانی که از ورود بر این باب رحمت غافل می شوند چه عذری دارند».

آری امام (علیه السلام) به عنوان راهنمایی آگاه و پر تجربه، دست فرزند جوانش را گرفته و از منزلگاه های این مسیر یکی پس از دیگری عبور می دهد تا به جوار قرب الهی واصل گردد.

آن گاه امام (علیه السلام) در ادامه این

ص: ۱۳۲

سخن فرزندش را به مناجات و راز و نیاز با خداوند و تقاضای حاجت از او دعوت می کند و می فرماید: «هرگاه او را ندا کنی ندای تو را می شنود و هر زمان با او نجوا نمایی آن را می داند، بنابراین حاجت را به سویش می بری و آن چنان که هستی، در پیشگاه او خود را نشان می دهی و غم و اندوه خود را با وی در میان می گذاری و حل مشکلات و درد و رنج خود را از او می خواهی و در کارهایت از او استعانت می جویی»؛ (فَإِذَا نَادَيْتَهُ سَمِعَ نِدَاكَ، وَإِذَا نَاجَيْتَهُ عَلِمَ نَجْوَاكَ، فَأَفْضَيْتَ (۱) إِلَيْهِ بِحَاجَتِكَ، وَأَبْتَثْتَهُ (۲) ذَاتَ نَفْسِكَ، وَشَكْوَتَ إِلَيْهِ هُمُومَكَ، وَاسْتَكْشَفْتَهُ كُرُوبَكَ، وَاسْتَعْنَيْتَهُ عَلَى أُمُورِكَ).

امام (علیه السلام) در این قسمت از کلام خود راه مناجات با خدا را به فرزندش می آموزد و می فرماید: حاجت را از او بخواه و سفره دلت را برای او بگشا و غم و اندوه های خود را به او بازگو کن و برطرف کردن درد و رنج هایت را از او بطلب و در تمام کارها از او یاری بخواه. این پنج نکته محورهای مناجات بندگان با خداست که در عبارات کوتاه فوق به آن اشاره شده است.

آن گاه امام (علیه السلام) چگونگی درخواست از خداوند و نعمت های مهمی را که باید از درگاهش طلب کرد، بر می شمرد و می فرماید: «می توانی از خزاین رحمتش چیزهایی را بخواهی که جز او کسی قادر به اعطای آن نیست؛ مانند فزونی عمر، سلامتی تن و وسعت روزی»؛ (وَسَأَلْتَهُ مِنْ خَزَائِنِ رَحْمَتِهِ مَا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ إِعْطَائِهِ

ص: ۱۳۳

۱- «افضیت» از ریشه «افضاء» و «فضا» گرفته شده و به معنای وصول به چیزی است؛ گویی در فضای او وارد شده است.

۲- «ابثته» از ریشه «بث» به معنای پراکنده ساختن گرفته شده و اینجا به معنای افشا کردن و ظاهر نمودن است.

غَيْرُهُ، مِنْ زِيَادَةِ الْأَعْمَارِ، وَصِحِّهِ الْأَبْدَانَ، وَسَعَةِ الْأَرْزَاقِ).

امام(علیه السلام) در اینجا پس از آنکه می فرماید خداوند مواهبی در خزانه رحمتش دارد که در اختیار هیچ کس جز او نیست، به سه موهبت اشاره می کند:

۱- عمر طولانی که انسان بتواند در آن خودسازی بیشتر کند و حسنات افزون تری فراهم سازد.

۲- سلامتی و تندرستی که بدون آن زیادی عمر جز درد و رنج و گناه دوری از خدا ثمره ای نخواهد داشت.

۳- روزی فراوان، زیرا انسان بدون امکانات مالی قادر بر انجام بسیاری از حسنات نیست؛ حسناتی مانند صله رحم، کفالت ایتام، کمک به نیازمندان، ساختن بناهای خیر، نشر علوم اسلام و اهل بیت و ضیافت افراد باایمان.

البته این در صورتی است که ارزاق را تنها به معنای ارزاق مادی تفسیر کنیم؛ اما اگر معنای رزق به معنای وسیع کلمه گرفته شود که شامل علوم و دانش ها، قدرت و نفوذ اجتماعی و نیروی جسمانی و مانند آن شود، مطلب روشن تر می گردد.

بی شک طولانی شدن عمر و صحت بدن و وسعت روزی در مواردی به تلاش و کوشش خود انسان ارتباط دارد که امور بهداشتی را رعایت کند و از عوامل زیان بار بپرهیزد و برای به دست آوردن روزی تلاش و کوشش بیش تر نماید. ولی به طور کلی و کامل، تنها بسته به مشیت الهی است و عواملی که او می داند و مقرر می دارد و از چشم ما پوشیده و پنهان است و به تعبیری که امام(علیه السلام) فرموده: از خزاین رحمت الهی است که جز او کسی قادر بر آن نیست.

رآن مجید نیز به این موضوع در مورد درخواست های حضرت ابراهیم (علیه السلام) اشاره کرده و از قول او می فرماید: «الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يُهْدِينِ * وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي يَسْقِينِ * وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ * وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ»؛ همان کسی که مرا آفرید، و پیوسته راهنمایم می کند، و کسی که مرا عذاب می دهد و سیراب می نماید، و هنگامی که بیمار شوم مرا شفا می دهد، و کسی که مرا می میراند و سپس زنده می کند».(۱)

روشن است که مواهب الهی منحصر به زیادی عمر و صحت بدن و وسعت روزی نیست؛ ولی بی شک ارکان اصلی را این سه چیز تشکیل می دهد، زیرا عمده کارهای خیر در پرتو این سه امر انجام می گیرد.

امام (علیه السلام) در بیان کلیدهای خزاین رحمت الهی، چنین می فرماید: «سپس خداوند کلیدهای خزاینش را با اجازه ای که به تو درباره درخواست از او عطا کرده، در دست تو قرار داده است»؛ (ثُمَّ جَعَلَ فِي يَدَيْكَ مَفَاتِيحَ خَزَائِنِهِ بِمَا أَذِنَ لَكَ فِيهِ مِنْ مَسْأَلَتِهِ).

از این تعبیر روشن می شود که دعا و مسئلت از پیشگاه خداوند، اثر عمیقی در نیل به خواسته ها و بهره مندی از خزاین بی پایان پروردگار دارد و نقش دعا را بیش از پیش روشن می سازد. البته دعا با شرایطش، از جمله این که انسان آنچه در توان دارد به کار گیرد و برای آنچه از توان او خارج است به دعا متوسل گردد.

سپس نتیجه می گیرد: «پس هرگاه خواسته ای داشته باشی می توانی به وسیله دعا درهای نعمت پروردگار را بگشایی و باران

ص: ۱۳۵

رحمت او را فرود آوری؛ (فَمَتَّى شِئْتَ اسْتَفْتَحْتَ بِالْذُّعَاءِ أَبْوَابَ نِعْمَتِهِ، وَاسْتَمَطَّرْتَ شَأْيِبَ (۱) رَحْمَتِهِ).

روشن است که خزاین پروردگار همان مجموعه نعمت های مادی و معنوی اوست و کلید درهای این خزاین دعاست. در بیان دیگری، امام (علیه السلام) نعمت های خدا را به باران رحمت و حیات بخش تشبیه می کند که با دعا انسان می تواند آن را از آسمان لطف خداوند بر زمین وجود خویش فرود آورد.

در حدیث دیگری از امیرمؤمنان (علیه السلام) آمده است: «الذُّعَاءُ مَفَاتِيحُ النَّجَاحِ وَمَقَالِيدُ الْفَلَاحِ وَخَيْرُ الذُّعَاءِ مَا صَدَرَ عَنْ صَدْرِ نَقِيِّ وَقَلْبِ تَقِيٍّ؛ دعاها کلیدهای پیروزی و وسیله گشودن قفل های رستگاری است و بهترین دعا دعایی است که از سینه پاک و قلب با تقوا برخیزد». (۲)

در اینجا سؤال مهم و معروفی است که امام (علیه السلام) بلافاصله به پاسخ آن می پردازد و آن اینکه چرا بسیاری از دعاهای ما به اجابت نمی رسد یا اجابت آن مدت های طولانی به تأخیر می افتد؛ اگر دعا کلید درهای رحمت خداست چرا این کلید همیشه در را نمی گشاید یا دیر می گشاید؟ در حالی که آیاتی که دعا را کلید اجابت می شمرد از شمول اطلاق بهره مند است؛ در یک جا می فرماید: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ؛ مرا بخوانید تا (دعای) شما را اجابت کنم» (۳) در جای دیگر می فرماید: «وَإِذَا سَأَلْتَكُمُ عِبَادِي عَنِّي فَابْيَأْنِي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ؛ و هنگامی که بندگان من، از تو درباره من سؤال کنند، (بگو): من نزدیکم؛ دعای دعاکننده را، به هنگامی که مرا می خواند، پاسخ می گویم». (۴)

امام (علیه السلام) در پاسخ این سؤال به چهار نکته اشاره می کند:

نخست اینکه گاه

ص: ۱۳۶

۱- «شأيب» جمع «شؤبوب» بر وزن «بهلول» به معنای رگبار و بارش تند است و گاه به معنای هرگونه شدت می آید.

۲- کافی، ج ۲، ص ۲۶۸، ح ۲.

۳- غافر، آیه ۶۰.

۴- بقره، آیه ۱۸۶.

می شود که نیت دعا کننده آلوده است و از قلب پاک و شستشو یافته از گناه سرزده است؛ می فرماید: «و هر گز نباید تأخیر اجابت دعا تو را مأیوس کند، زیرا بخشش پروردگار به اندازه نیت (بندگان) است»؛ (فَلَا يُقَنَّكَ إِطَاءُ إِجَابَتِهِ، فَإِنَّ الْعَطِيَّةَ عَلَيَّ قَدْرُ النَّيَّةِ).

در حدیث بالا که از کتاب کافی نقل شد نیز خواندیم که دعایی به اجابت می رسد که از سینه پاک و قلب پرهیزکار برخیزد، بنابراین اگر بخشی از دعا به اجابت رسد و بخشی نرسد معلول آلودگی نیت بوده است و روایاتی که می گوید یکی از شرایط استجاب دعا توبه از گناه است نیز به همین معنا اشاره دارد.

حضرت به دومین مانع اشاره کرده و می فرماید: «گاه می شود که اجابت دعا به تأخیر می افتد تا اجر و پاداش درخواست کننده بیشتر گردد و عطای آرزومندان را فزون تر کند»؛ (وَرُبَّمَا أُخْرَتْ عَنْكَ الْإِجَابَةُ، لِيَكُونَ ذَلِكَ أَكْبَرَ لَاجِرِ السَّائِلِ، وَأَجْزَلَ لِعَطَاءِ الْأَمَلِ).

به بیان دیگر خداوند اجابت دعای بنده اش را به تأخیر می اندازد تا بیشتر بر در خانه او باشد و نتیجه فزون تری نصیب او گردد و این نتیجه علاقه ای است که خدا به او دارد.

آن گاه درباره سومین مانع چنین می فرماید: «گاه می شود چیزی را از خدا می خواهی و به تو داده نمی شود در حالی که بهتر از آن در کوتاه مدت یا دراز مدت به تو داده خواهد شد یا آن را به چیزی که برای تو بهتر از آن است تبدیل می کند»؛ (وَرُبَّمَا سَأَلْتَ الشَّيْءَ فَلَا تُؤْتَاهُ، وَأُوتِيَتْ خَيْرًا

مِنْهُ عَاجِلًا أَوْ آجِلًا).

اشاره به اینکه گاه چیز کوچکی از خدا می خواهی و خداوند به مقتضای عظمتش و گستردگی رحمتش آن را به تو نمی دهد و از آن برتر را زود یا دیر در اختیار تو می گذارد؛ مانند کسی که به سراغ شخص کریمی می رود و از او تقاضای خانه محقر معینی می کند و او درخواستش را نمی پذیرد؛ اما بعداً خانه ای وسیع و آباد و مرفه در اختیار او می گذارد.

سپس حضرت از علت چهارم سخن می گوید که از مهم ترین علت هاست و می فرماید: «گاه چیزی از خدا می خواهی که اگر به آن بررسی مایه هلاک دین توست (خداوند آن را از تو دریغ می دارد و چیزی بهتر از آن می دهد)؛ (أَوْ صِيرَفَ عَنكَ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَّكَ، فَلَزِبَ أَمْرٌ قَدْ طَلَبْتَهُ فِيهِ هَلَاكُ دِينِكَ لَوْ أُوتِيْتَهُ).

بسیاری از ما بر اثر بی اطلاعی از عواقب امور گاه چیزهایی را با اصرار و با تمام وجود از خدا می خواهیم در حالی که مایه هلاکت و بدبختی ما می شود. خداوند که عالم به عواقب امور است دعای ما را به اجابت نمی رساند؛ ولی ما را دست خالی هم بر نمی گرداند و چیزی که صلاح ماست می بخشد.

قرآن مجید نیز اشاره ای به این معنا دارد که می فرماید: «وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ؛ چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آن که خیر شما در آن است؛ و یا چیزی را دوست داشته باشید، حال آن که

ص: ۱۳۸

در حدیثی نیز از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم که خداوند می فرماید: «قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ عِبَادًا لَا يَصْلِحُ لَهُمْ أَمْرٌ دِينِهِمْ إِلَّا بِالْغِنَى وَالسَّعَةِ وَالصَّحَّةِ فِي الْبَدَنِ فَأَبْلَوْهُمْ بِالْغِنَى وَالسَّعَةِ وَصَحَّهِ الْبَدَنِ فَيَصْلِحُ عَلَيْهِمْ أَمْرٌ دِينِهِمْ وَإِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ لِعِبَادًا لَا يَصْلِحُ لَهُمْ أَمْرٌ دِينِهِمْ إِلَّا بِالْفَقَاهِ وَالْمَسْكِنَةِ وَالسُّقْمِ فِي أَبْدَانِهِمْ فَأَبْلَوْهُمْ بِالْفَقَاهِ وَالْمَسْكِنَةِ وَالسُّقْمِ فَيَصْلِحُ عَلَيْهِمْ أَمْرٌ دِينِهِمْ؛ بعضی از بندگان من افرادی هستند که اصلاح امر دین آنها جز به غنا و گسترده‌گی زندگی و صحت بدن نمی شود، از این رو امر دین آنها را به وسیله آن اصلاح می کنم و بعضی از بندگانم هستند که امر دین آنها جز با نیاز و مسکنت و بیماری اصلاح نمی شود، لذا امر دین آنها را با آن اصلاح می کنم و آنان را به وسیله آن می آزمایم» (۲).

در طول تاریخ و حتی در زمان صحابه پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و ائمه هدی (علیهم السلام) نیز نمونه های روشنی از آن دیده شده که بعضی از افراد کم ظرفیت پیوسته از خدا به وسیله پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) یا امامان معصوم (علیهم السلام) تقاضای وسعت روزی می کردند و بعد از اصرار که در حق آنها دعا شد وسعت روزی به طغیان و سرکشی آنها انجامید و حتی بعضی از آنان تعبیراتی گفتند که بوی ارتداد می داد، همان گونه که در داستان معروف ثعلبه بن حاطب انصاری آمده است که پیوسته از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) تقاضای دعا برای مال فراوان می نمود. پیغمبر (صلی الله علیه وآله) که وضع حال و

ص: ۱۳۹

۱- بقره، آیه ۲۱۶.

۲- کافی، ج ۲، ص ۶۰، ح ۴.

آینده او را می دانست به او فرمود: «قَلِيلٌ تُؤَدِّي شُكْرَهُ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ لَا تُطِيقُهُ؛ مقدار کمی که شکرش را بتوانی ادا کنی بهتر از مقدار زیادی است که توانایی ادای حقش را نداشته باشی» آیا بهتر نیست به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) تاسی جویی و به زندگی ساده ای بسازی؟ اما ثعلبه دست بر دار نبود. سرانجام پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حق او دعا کرد و ثروت کلانی به ارث از جایی که امیدش را نداشت رسید؛ گوسفندانی خرید که زاد و ولد فراوانی کردند آنچنان که نگاهداری آنها در مدینه ممکن نبود. ناچار به بادیه های اطراف مدینه روی آورد و آنچنان سرگرم زندگی مادی شد که بر خلاف رویه او که در تمام نمازهای پیغمبر (صلی الله علیه و آله) شرکت می کرد، نماز جماعت و حتی نماز جمعه را نیز ترک کرد.

پس از مدتی که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مأمور جمع آوری زکات را نزد او فرستاد تا زکات اموالش را بدهد او از پرداخت خودداری کرد و به اصل تشریح زکات اعتراض نمود و گفت: این چیزی مثل جزیه ای است که از اهل کتاب گرفته می شود، ما مسلمان شده ایم که از پرداخت جزیه معاف باشیم. هنگامی که این خبر به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) رسید دو بار فرمود: «يَا وَيْحَ ثَعْلَبَةَ؛ وای بر ثعلبه» (۱).

آن گاه امام (علیه السلام) در ادامه سخنان خود در یک نتیجه گیری روشن می فرماید: «بنابراین باید تقاضای تو از خدا همیشه چیزی باشد که جمال و زیباییش برای تو باقی بماند و وبال و بدیش از تو برود (بدان مال

ص: ۱۴۰

۱- تفسیر مجمع البیان و قرطبی و طبری و تفسیر نمونه و کتب دیگر، ذیل آیات شریفه ۷۵ تا ۷۸ از سوره توبه.

دنیا این گونه نیست) مال برای تو باقی نمی ماند و تو نیز برای آن باقی نخواهی ماند؛ (فَلْتَكُنْ مَسْأَلَتَكَ فِيمَا يَبْقَى لَكَ جَمَالُهُ، وَيُنْفَى عَنْكَ وَبَالُهُ؛ فَالْمَالُ لَا يَبْقَى لَكَ وَلَا تَبْقَى لَهُ).

نکته: شرایط استجاب دعا

بعضی چنین می پندارند که تعبیراتی نظیر: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»؛ مرا بخوانید تا (دعای) شما را اجابت کنم» (۱) هیچ قید و شرطی ندارد و انسان هر دعایی که می کند باید انتظار داشته باشد که از لطف خدا به اجابت رسد؛ در حالی که چنین نیست. در روایات متعددی که از معصومان (علیهم السلام) به ما رسیده برای اجابت دعا شرایط متعددی ذکر شده است، از جمله توبه و پاکی قلب؛ امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «إِيَّاكُمْ أَنْ يَسْأَلَ أَحَدٌ مِنْكُمْ رَبَّهُ شَيْئًا مِنْ حَوَائِجِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ حَتَّى يَبْدَأَ بِالثَّنَاءِ عَلَى اللَّهِ وَالْمَدْحِ لَهُ وَالصَّلَاةِ عَلَى النَّبِيِّ وَآلِهِ ثُمَّ الْإِعْتِرَافِ بِالذَّنْبِ وَالتَّوْبَةِ ثُمَّ الْمَسْأَلَةَ؛ مبادا هیچ یک از شما از خدا درخواستی کند مگر اینکه نخست حمد و ثنای او را بجا آورد و درود بر پیغمبر و آلش بفرستد سپس به گناه خود نزد او اعتراف (و توبه) کند سپس دعا نماید» (۲).

دیگر اینکه دعا کننده باید در پاکی زندگی خود به ویژه پرهیز از غذای حرام و کسب حرام بکوشد، همان گونه که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: «مِنْ أَحَبِّ أَنْ يُسْتَجَابَ دَعَاؤُهُ فَلْيُطِيبْ مَطْعَمَهُ وَمَكْسَبَهُ؛ کسی که دوست دارد دعایش مستجاب گردد باید غذا و کسب خود را از حرام پاک کند» (۳).

در حالی که بسیاری از مردم به هنگام دعا نه توبه می کنند و نه از غذاهای آلوده یا مشکوک پرهیزی دارند، باز هم اجابت تمام دعاهایشان را انتظار می کشند.

نیز

ص: ۱۴۱

۱- غافر، آیه ۶۰.

۲- مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۱۶، ح ۱۱ و کتب متعدد دیگر.

۳- بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۳۷۲.

از شرایط دعا تلاش و کوشش در مسیر امر به معروف و نهی از منکر است؛ آنها که شاهد مناظر گناه هستند و عکس العملی نشان نمی دهند، نمی توانند انتظار استجاب دعا داشته باشند. همان گونه که در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمده است: «وَلْتَأْمُرُنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلْتَنْهَنَّ عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ لَيْسَ لَطَنَ اللَّهُ شَرَّ أَرْكَمٍ عَلَى خِيَارِكُمْ فَيَدْعُو خِيَارُكُمْ فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ؛ باید امر به معروف و نهی از منکر کنید و اگر نه خداوند بدان را بر نیکان شما مسلط می کند آن گاه هر چه دعا کنند مستجاب نخواهد شد» (۱).

در حدیث آمده است که شخصی نزد امیر مؤمنان (علیه السلام) آمد و از عدم استجاب دعایش شکایت کرد و گفت: با اینکه خدا فرموده دعا کنید من اجابت می کنم، پس چرا ما دعا می کنیم و به اجابت نمی رسد؟ امام (علیه السلام) در آن حدیث هشت شرط برای استجاب دعا بیان فرمود که بخشی از آن در احادیث بالا آمده است (۲).

برای توضیح بیشتر به کتاب «مفاتیح نوین» صفحه ۲۱ تا ۲۵ و تفسیر نمونه ذیل آیه شریفه (وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي...) (۳) مراجعه کنید.

هدف آفرینش

امام (علیه السلام) در این بخش از وصیت نامه (بخش بیستم) به چند نکته مهم درباره هدف آفرینش انسان و حقیقت دنیا و زندگی در آن و موقعیت انسان در برابر مرگ اشاره می کند که هر یک هشدار می دهد به فرزند خود و به همه کسانی است که این وصیت نامه را می خوانند.

نخست می فرماید: «(پسرم) بدان تو برای آخرت آفریده شده ای نه برای دنیا، برای فنا نه برای بقا (در این جهان)، برای مرگ نه برای زندگی (در

ص: ۱۴۲

۱- کافی، ج ۵، ص ۵۶، ح ۳.

۲- سفینه البحار، ج ۱ بحث دعا.

۳- بقره، آیه ۱۸۶.

این دنیا)؛ (وَاعْلَمَ يَا بَنِيَّ أَنَّكَ إِنَّمَا خُلِقْتَ لِلْآخِرَةِ لَا لِلدُّنْيَا وَلِلْفَنَاءِ لَا لِلْبَقَاءِ وَلِلْمَوْتِ لَا لِلْحَيَاةِ).

از دیدگاه اسلام و ادیان آسمان، هدف آفرینش انسان، زندگی در دنیا نیست، بلکه دنیا گذرگاهی به سوی آخرت و بازار تجارتهایی برای برگرفتن زاد و توشه است؛ سرانجام زندگی دنیا فناست و هیچ کس حتی پیامبران الهی را بقایی نیست.

درباره هدف آفرینش انسان، تعبیرات مختلفی در آیات و روایات آمده؛ قرآن مجید در سوره ذاریات می گوید: (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) (۱). بر اساس این آیه هدف از آفرینش انسان، بندگی خداست.

در آیه دوم از سوره ملک می فرماید: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»؛ آن کس که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما بهتر عمل می کند.

روشن است که آزمایش الهی، برای حسن عمل و عبودیت برای تهذیب نفوس است و نتیجه همه اینها زندگی سعادت بخش آخرت است و به این ترتیب همه اهداف به یکی بازمی گردد.

آن گاه به نکته دوم یعنی حقیقت دنیا و موقعیت آن اشاره کرده می فرماید: «تو در منزلگاهی قرار داری که هر لحظه ممکن است از آن کوچ کنی، در سربازی که باید زاد و توشه از آن برگیری و راه آخرت توست»؛ (وَإِنَّكَ فِي قُلْعِهِ (۲) وَدَارِ بُلْعِهِ (۳)، وَطَرِيقِ إِلَى الْآخِرَةِ).

امام (علیه السلام) در اینجا هم هدف آفرینش انسان را بیان می کند و هم ماهیت زندگی دنیا را؛ هدف آفرینش؛ زندگی سعادت بخش در سرای آخرت است نه زیستن در دنیا و به همین دلیل سرانجام زندگی دنیا فناست نه بقا و به تعبیر قرآن:

ص: ۱۴۳

۱- ذاریات، آیه ۵۶.

۲- «قُلْعِهِ» معانی زیادی دارد: به انسان ضعیف و کسی که نمی تواند خود را روی زمین اسب ننگه دارد و اموالی که دوام و بقایی ندارد و همچنین سربازی که باید از آن نقل مکان کرد «قُلْعِهِ» می گویند. در عبارت بالا معنای اخیر منظور است. این واژه از ریشه قلع گرفته شده است.

۳- «بُلْعِهِ» به معنای زاد و توشه ای است که انسان به وسیله آن به مقصد می رسد. از ریشه «بلوغ» و «بلاغ» گرفته شده، زیرا چنان زاد و توشه ای انسان را به مقصد می رساند.

«وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْخَيْرُ»؛ و فقط سرای آخرت، سرای زندگی (واقعی) است. (۱) این معنا در بسیاری از آیات دیگر قرآن منعکس است.

اما اینکه حضرت دنیا را جایگاه «قلعه» (محلّی که از آن باید کوچ کرد) و سرای «بلغه» (محلّی که باید از آن زاد و توشه برگرفت) معرفی می فرماید این نکته نیز در آیات قرآن مجید منعکس است. آیاتی همچون (إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ) (۲)، (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ) (۳)، (كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ) (۴) همگی ناظر به همین معناست و آیه شریفه (وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى) (۵) نیز اشاره به «دار بلغه» است.

هرگاه نگاه ما به دنیا و آخرت آن گونه باشد که امام (علیه السلام) در اینجا بیان فرموده، چهره زندگی ما عوض خواهد شد و دیگر اثری از حرص و آز، آرزوهای دور و دراز، تکالب و نزاع با اهل دنیا برای چیره شدن بر اموال بیشتر، و بخل و ثروت اندوزی وجود نخواهد داشت، بلکه همه چیز برای خدا و در راه خدا و در طریق جلب رضای او برای سعادت جاویدان آخرت خواهد بود.

امام (علیه السلام) در سومین نکته می فرماید: «و (بدان) تو رانده شده مرگ هستی (و مرگ پیوسته در تعقیب توست و سرانجام تو را شکار خواهد کرد) همان مرگی که هرگز فرار کننده از آن نجات نمی یابد و هر کس را او در جستجویش باشد از دست نمی دهد و سرانجام وی را خواهد گرفت»؛ (وَأَنَّكَ طَرِيدٌ) (۶) الْمَوْتِ الَّذِي لَا يَنْجُو مِنْهُ هَارِبُهُ، وَلَا يَفُوتُهُ طَالِبُهُ، وَلَا بُدَّ أَنَّهُ مُدْرِكُهُ).

تعبیر به «طريد» یعنی شخصی که در تعقیب او هستند یا شکاری که صیاد به دنبال او می دود تعبیر بسیار جالبی

ص: ۱۴۴

۱- عنكبوت، آیه ۶۴.

۲- زمر، آیه ۳۰.

۳- عنكبوت، آیه ۵۷.

۴- الرحمن، آیه ۲۶.

۵- بقره، آیه ۱۹۷.

۶- «طريد» به معنای «مطروود» یا صیدی است که صیاد به دنبال آن می دود. از ریشه «طرد» به معنای راندن گرفته شده است.

است، گویی از آغاز عمر صیاد مرگ در تعقیب انسان است؛ گاه در کودکی گاه در جوانی و گاه در پیری او را شکار خواهد کرد و هیچ کس از دست این صیاد نمی تواند فرار کند و همان گونه که قرآن می فرماید: «أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ»؛ هر جا باشید مرگ شما را در می یابد، هر چند در برج های محکم باشید». (۱) در جای دیگر می فرماید: «قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ»؛ بگو: «اگر از مرگ یا کشته شدن فرار کنید، سودی به حال شما نخواهد داشت». (۲)

آری انسان در هر چیز شک کند، در این معنا نمی تواند تردیدی به خود راه دهد که روزی باید از این جهان رخت بر بندد، روزی که نه تاریخش معلوم است و نه ساعت و دقیقه آن، ممکن است دور باشد و شاید بسیار نزدیک؛ فردا یا امروز؟ قابل توجه اینکه هیچ استثنایی در این قانون نیست. زورمندان، قوی پیکران، صاحبان ثروت و قدرت و طبیبان حاذق و حتی انبیا و اولیا. قرآن مجید خطاب به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می گوید: «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ»؛ تو می میری و آنها نیز خواهند مرد». (۳)

آن گاه امام (علیه السلام) به نکته مهمی اشاره می کند که آخرین هشدار در این بخش از وصیت نامه اوست می فرماید: «بنابراین از این بترس که مرگ زمانی تو را بگیرد که در حال بدی باشی (حال گناه) در صورتی که تو پیش از فرا رسیدن مرگ با خویشتن گفتگو می کردی که توبه کنی؛ ولی مرگ میان تو و توبه حایل می شود و اینجاست که

ص: ۱۴۵

۱- نساء، آیه ۷۸.

۲- احزاب، آیه ۱۶.

۳- زمر، آیه ۳۰.

تو خویشتن را به هلاکت افکنده ای»؛ (فَكَفَرْنَا مِنْهُ عَلَيَّ حَيْدَرٍ أَنْ يُدْرِكَكَ وَأَنْتَ عَلَيَّ حَالٍ سَيِّئَةٍ، قَدْ كُنْتَ تُحَدِّثُ نَفْسَكَ مِنْهَا بِالتَّوْبَةِ، فَيُحَوَّلَ بَيْنَكَ بَيْنَ ذَلِكَ، فَإِذَا أَنْتَ قَدْ أَهْلَكْتَ نَفْسَكَ).

امام (علیه السلام) در این هشدار، فرزندش را به این حقیقت توجه می دهد که تاریخ مرگ در هر حال مبهم و ناپیداست و گاه انسان گرفتار گناهی می شود و تصمیم می گیرد لحظه ای بعد آن را با آب توبه از صفحه نامه اعمالش بشوید؛ ولی مرگ ناگهان فرا می رسد و این فرصت را از او می گیرد. همه ما در زندگی خود دیده یا شنیده ایم افرادی را که تصمیم به انجام کارهای خوب یا بدی داشتند ناگهان در همان لحظه از ادامه کار و رسیدن به مقصود باز ماندند.

در همین ایام که مشغول شرح این وصیت نامه هستیم خبری در رسانه ها پخش شد که برای یکی از دانشمندان معروف در محیط ما بزرگداشتی گرفته بودند و گروهی در آن مجلس شرکت داشتند و او با نشاط و خوشحالی در انتظار دریافت لوحه تقدیر بود که ناگهان در همان جا دست تقدیر او را گرفت و ناگاه گرفتار ایست قلبی شد و همه چیز پایان یافت. (۱)

در حدیث معروف مفضل می خوانیم که امام صادق (علیه السلام) خطاب به مفضل فرمود: اگر سؤال کنی چرا خداوند مدت حیات انسان را مستور داشته و در هر ساعتی که مشغول انجام گناه و ارتکاب معاصی است، ممکن است مرگش فرا رسد، در پاسخ می گوئیم: حکمت آن این است که با اینکه انسان تاریخ مرگ خود را نمی داند باز هم هر زمان

ص: ۱۴۶

۱- مرحوم آقای دکتر باقر آیت الله زاده شیرازی استاد پیش کسوت رشته مرمت و معماری، از نظر اعتقادات دینی مرد برجسته ای بود که به هنگام سخنرانی در همان مجلس سخن خود را با این آیه شریفه شروع کرد: (إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا) (کهف، آیه ۳۰).

به سراغ گناه می رود، اگر تاریخ آن را می دانست و امید به طول بقای خود داشت بیشتر پرده در می کرد، بنابراین انتظار مرگ در هر حال برای او از اطمینان به بقا بهتر است و اگر این انتظار در گروهی از مردم اثر نکند در گروه دیگر به یقین مؤثر خواهد بود؛ دست از گناه می کشند و به سراغ اعمال صالح می روند و از اموال نفیس خود برای انفاق به فقرا و مساکین بهره می گیرند. (۱)

دنیای فریبکار

امام (علیه السلام) در ادامه وصیت نامه اش به فرزند خود هشدار می دهد و تأکید می کند که به یاد مرگ و آماده استقبال از آن باشد.

نخست می فرماید: «پسرم بسیار به یاد مرگ باش و به یاد آنچه به سوی آن می روی و پس از مرگ در آن قرار می گیری به گونه ای که هرگاه مرگ به سراغ تو آید تو خود را (از هر نظر) آماده ساخته و دامن همت را در برابر آن به کمر بسته باشی. نکند ناگهان بر تو وارد شود و مغلوب سازد؛ (يَا بَنِي أَكْثَرُ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ، وَذِكْرِ مَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ، وَتُفْضِي بَعْدَ الْمَوْتِ إِلَيْهِ، حَتَّى يَأْتِيكَ وَقَدْ أَخَذَتْ مِنْهُ حِذْرَكَ (۲)، وَشَدَّدَتْ لَهُ أَرْكَكَ (۳)، وَلَا يَأْتِيكَ بَعْتَهُ فَيَهْرَكَ (۴)).»

این واقعیتی روشن است که غالب مردم از آن غافل اند. همه می دانند برای عمر انسان تاریخ معینی در ظاهر تعیین نشده و هر لحظه و هر زمان بر اثر حوادث بیرونی، فردی یا جمعی یا حوادث درونی (بیماری های ناگهانی) ممکن است انسان از دنیا چشم پوشد و بسیارند کسانی که این حقیقت را می دانند و

ص: ۱۴۷

۱- بحارالانوار، ج ۳، ص ۸۴ (با تلخیص و نقل به معنا).

۲- «حذر» به معنای پرهیز کردن و مراقبت در برابر خطرات است.

۳- «ازر» در اصل از «إزار» به معنای لباس، مخصوصاً لباسی که بند آن به کمر بسته می شود، گرفته شده و به همین مناسبت به قوت و قدرت اطلاق می گردد.

۴- «ببهر» از ریشه «بهر» بر وزن «بحر» به معنای غلبه کردن و مبهوت ساختن گرفته شده است.

می بینند و از آن غافل می شوند. گاه در لحظاتی که در مجالس یادبود عزیزان از دست رفته شرکت می کنند، به فکر فرو می روند و شاید تصمیماتی جهت آمادگی برای این سفر می گیرند؛ ولی از مجلس که خارج شدند به دست فراموشی سپرده می شود.

امام(علیه السلام) در اینجا تأکید می فرماید که این واقعیت عینی و قطعی را فراموش مکن و برای استقبال از مرگ آماده باش و از آن ترس که غافلگیر شوی و بدون آمادگی چشم از جهان فرو بندی.

در خطبه ۱۱۴ در کلام دیگری از امام(علیه السلام) نیز خواندیم: «فَيَا دُرُوَا الْعَمَلِ وَخَافُوا بَعْتَهُ الْأَخِيلِ؛ به انجام اعمال صالح مبادرت ورزید و از فرارسیدن ناگهانی پایان عمر بترسید.»

در دیوان منسوب به امیر مؤمنان علی(علیه السلام) نیز اشعار پر معنایی در این زمینه آمده است از جمله:

يَا مَنْ بَدُنِيَاهُ اسْتَعْلَلَّ *** قَدْ عَرَّهُ طُولُ الْأَمَلِ

الْمَوْتُ يَأْتِي بَعْتَهُ *** وَالْقَبْرُ صُنْدُوقُ الْعَمَلِ

«ای کسی که سرگرم دنیایی و آروزهای دراز تو را فریفته، بدان مرگ ناگهان فرا می رسد و قبر نگهدارنده اعمال توست.»

سپس امام(علیه السلام) در ادامه این سخن هشدار دیگری به فرزندش می دهد که فریب کارهای دنیاپرستان را نخورد که آنها همچون حیوانات درنده اند؛ می فرماید: «و سخت بر حذر باش که دلبستگی ها و علاقه شدید دنیاپرستان به دنیا و حمله حریصانه آنها به دنیا، تو را نفریبند و مغرور نسازد؛ (وَإِيَّاكَ أَنْ تَغْتَرَّ بِمَا تَرَى مِنْ إِخْلَادٍ (۱) أَهْلِلِ الدُّنْيَا إِلَيْهَا، وَتَكَالِبْهُمْ (۲) عَلَيْهَا).

آن گاه به ذکر دو دلیل برای این سخن پرداخته می فرماید: «زیرا خداوند تو را از وضع

ص: ۱۴۸

۱- «إِخْلَادٍ» از ریشه «خُلِدَ» و «خُلود» به معنای سکونت مستمر در یک جا گرفته شده و «إِخْلَادٍ إِلَى الْأَرْضِ» به معنای چسبیدن به زمین و «إِخْلَادٍ إِلَى الدُّنْيَا» به معنای چسبیدن به امر دنیاست.

۲- «تَكَالِبْ» به معنای حمله کردن برای به دست آوردن چیزی است و در اصل از واژه «كَلَب» به معنای سگ گرفته شده است.

دنیا آگاه ساخته و نیز دنیا خودش از فنا و زوالش خیر داده و بدی هایش را برای تو آشکار ساخته است»؛ (فَقَدْ نَبَأَكَ اللَّهُ عَنْهَا وَنَعَتْ^(۱) هِيَ لَكَ عَنْ نَفْسِهَا، تَكَشَّفَتْ لَكَ عَنْ مَسَاوِيهَا).

آیات متعددی در قرآن مجید درباره بی اعتباری دنیا دیده می شود از جمله: (وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا)؛ (ای پیامبر) زندگی دنیا را برای آنان به آبی تشبیه کن که از آسمان فرو می فرستیم و به وسیله آن گیاهان زمین (سرسبز می شود و) در هم فرو می رود. اما (بعد از مدتی) می خشکد به گونه ای که بادها آن را به هر سو پراکنده می کنند؛ و خداوند به هر چیز تواناست»^(۲).

این مثال برای کسانی است که مراحل مختلف عمر خود (کودکی و جوانی و پیری) را طی می کنند؛ ولی بسیاری کسانی که چنین امری نصیبشان نمی شود و در مراحل ابتدایی یا میانی به دلایل مختلفی چشم از جهان برمی بندند.

اینکه می فرماید: دنیا ناپایداری و بی اعتباری خود را برای تو شرح داده، منظور به زبان حال است که تعبیر گویای آن در کلام دیگری از امام (علیه السلام) آمده است؛ آن گاه که دید انسان غافل یا ریاکاری به مذمت دنیا پرداخته و از فریبندگی دنیا سخن می گوید، امام (علیه السلام) می فرماید: «أَيُّهَا الدَّامُ لِلدُّنْيَا الْمُعْتَرِّ بِغُرُورِهَا الْمَخْدُوعُ بِأَبْطِلِهَا... مَتَى غَرَّتْكَ أَمْصَارِعِ آبَائِكَ مِنَ الْبَلْبَلِيِّ أَمْ بِمَصَاجِعِ أُمَّهَاتِكَ تَحْتَ الثَّرَى؛ ای کسی که دنیا را نکوهش می کنی و خودت فریفته دنیا شده ای و

ص: ۱۴۹

۱- «نعت» از ریشه «نعی» بر وزن «سعی» به معنای خبر مرگ کسی را دادن است.

۲- کشف، آیه ۴۵.

باطیل دنیا تو را فریفته... چه زمان دنیا تو را فریب داده (و با چه وسیله ای) آیا به استخوان های پوسیده پدران در زیر خاک و یا خوابگاه مادران (در درون قبرها)». (۱)

به گفته شاعر عرب:

هِيَ الدُّنْيَا تَقُولُ لِمَنْ عَلَيْهَا *** حَذَارِ حَذَارٍ مِنْ بَطْشِي وَفَتْكِي
فَلَا يَغُزُّكُمْ حُسْنُ ائْتِسَامِي *** فَقُولِي مُضِحِّكَ وَالْفِعْلُ مُبْكِي

«دنیا با صراحت و آشکارا به اهلش می گوید: برحذر باشید برحذر باشید از حمله و مرگ غافلگیرانه من. تبسم های طولانی من شما را نفریبند، سخنانم خنده آور است و اعمالم گریه آور». (۲)

آری زرق و برق دنیا نشاط آور است؛ ولی هنگامی که به عمق آن دگرگونی ها، بی وفایی ها و ناپایداری های آن بیندیشیم چیزی جز گریه نخواهد داشت.

آن گاه امام (علیه السلام) در یک تقسیم بندی حساب شده، اهل دنیا را به چهار گروه تقسیم می کند و می فرماید: «جز این نیست که دنیاپرستان همچون سگ هایی هستند که پیوسته پارس می کنند (و برای تصاحب جیفه ای بر سر یکدیگر فریاد می کشند) یا درندگانی که در پی دریدن یکدیگرند، در برابر یکدیگر می غرند، و زوزه می کشند، زورمندان، ضعیفان را می خورند و بزرگ ترها کوچک ترها را مغلوب می سازند یا همچون چهارپایانی هستند که دست و پایشان (به وسیله مستکبران) بسته شده (و بردگان سرسپرده آنهازند) و گروه دیگری همچون حیواناتی هستند رها شده در بیابان (شهوات)»؛ «فَإِنَّمَا أَهْلُهَا كِلَابٌ عَاوِيَةٌ (۳)، وَسِبَاعٌ ضَارِيَةٌ (۴)، يَهْرٌ (۵) بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ، وَيَأْكُلُ عَزِيْزُهَا ذَلِيْلَهَا، وَيَقْهَرُ كَبِيْرُهَا صَغِيْرَهَا، نَعَمٌ (۶) مُعَقَّلَةٌ (۷)، وَأُخْرَى مُهْمَلَةٌ (۸)».

به راستی تقسیمی است بسیار جالب و دقیق، زیرا:

گروهی از مردم دنیا همچون سگانی هستند که کنار جیفه ای آمده

ص: ۱۵۰

۱- نهج البلاغه، کلمات قصار، ۱۳۱.

۲- ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۲۱.

۳- «عَاوِيَةٌ» به معنای سگ هایی است که فریاد می کشند و پارس می کنند.

۴- «ضَارِيَةٌ» به معنای درنده است و از ریشه «ضرو» بر وزن «ضرب» به معنای درنده خویی گرفته شده است.

۵- «يَهْرٌ» از ریشه «هریر» به معنای زوزه کشیدن است.

۶- «نَعَمٌ» به معنای چهارپاست؛ ولی غالباً به شتر اطلاق می شود (این واژه گاه معنای مفرد دارد و گاه به معنای جمع استعمال

می شود که در این صورت شتر و گاو و گوسفندان را شامل می شود.)

۷- «مُعَقَّلَه» به معنای بسته شدن با عقال است. عقال، طناب مخصوصی است که زانوی شتر را با آن می بندند.

۸- «مُهْمَلَه» یعنی رها شده و در اینجا به معنای حیوان رها شده است.

اند و هرکدام سعی دارد جیفه را در اختیار خود بگیرد، پیوسته بر دیگری فریاد می زند و با فریادش می خواهد او را از جیفه دور سازد. نمونه روشن آن همان ثروتمندان از خدا بی خبری هستند که پیوسته سعی دارند ثروت بیشتری را تصاحب کنند و دیگران را از آن دور سازند؛ گاه بر سر آنها فریاد می کشند گاه به دادگاه ها متوسل می شوند و از طریق وکلای مزدور و پرونده سازی به تملک اموال دیگران می پردازند. در میان دولت ها نیز گاه چنین رقابت هایی وجود دارد که از طریق جنگ سرد و تبلیغات پرحجم دروغین سعی می کنند بازارهای مصرف دنیا را در اختیار خود بگیرند.

گروهی از مردم دنیا که نمونه آن در عصر ما دولت های نیرومند و زورگو هستند (یا ثروتمندانی که از آنها پشتیبانی می کنند) پیوسته در رقابتی ناسالم تلاش و کوشش می کنند که منابع ثروت را از چنگال یکدیگر برابیند و برای رسیدن به مقصود خود گاه جنگ های خونینی به راه بیندازند که هزاران انسان بی گناه در آن به خاک و خون کشیده می شوند و شهرها و آبادی ها را ویران می سازند. آری این گرگانِ خون خوار بر سر جیفه دنیا پیوسته می غرند و زوزه می کشند و آنها که نیرومندترند ضعیفان را پایمال می کنند و آنها که بزرگ ترند کوچک ترها را نابود می سازند.

بنابراین گروه سوم گروه بی دست و پای هستند که برای تحصیل متاع دنیا به هر ذلتی تن در می دهند و اسیر و برده جهان خواران می شوند

در حالی که گروه چهارم همچون حیوانات سرکشی هستند که در بیابان به هر سو می روند و به تعبیر امام (علیه السلام) در ادامه این سخن: «عقل خود را گم کرده (و راه های صحیح را از دست داده اند) و در طرق مجهول و نامعلوم گام گذارده اند آنها همچون حیواناتی هستند که در وادی پر از آفتی رها شده و در سرزمین ناهمواری به راه افتاده اند؛ (قَدْ أَضَلَّتْ عُقُولَهَا، وَرَكِبَتْ مَجْهُولَهَا سُرُوحٌ (۱) عَاهَهُ (۲) بَوَادٍ وَغَثٌ (۳)).»

سپس می افزاید: «نه چوپانی دارند که آنها را به راه صحیح هدایت کند و نه کسی که آنها را به چراگاه مناسبی برساند (در حالی که) دنیا آنان را در طریق نابینایی به راه انداخته و چشم هایشان را از دیدن نشانه های هدایت برگرفته در نتیجه در وادی حیرت سرگردان شده و در نعمت ها و زرق و برق های دنیا غرق شده اند، دنیا را به عنوان معبود خود برگزیده و دنیا نیز آنها را به بازی گرفته و آنها هم به بازی با دنیا سرگرم شده اند و ماورای آن را به فراموشی سپرده اند؛ (لَيْسَ لَهَا رَاعٍ يُقِيمُهَا، وَلَا مُسِيمٌ (۴) يُسَيِّمُهَا، سَلَكَتْ بِهِمُ الدُّنْيَا طَرِيقَ الْعَمَى، وَأَخَذَتْ بِأَبْصَارِهِمْ عَنِ مَنَارِ الْهُدَى فَتَاهُوا (۵) فِي حَيْرَتَيْهَا، وَغَرِقُوا فِي نَعْمَتَيْهَا، اتَّخَذُوا رَبًّا، فَلَعِبَتْ بِهِمْ وَلَعِبُوا بِهَا، وَنَسُوا مَا وَرَاءَهَا).»

این همان گروهی هستند که در هر زمان به ویژه در دنیای امروز وجود دارند؛ جهان را جولانگاه خود قرار داده و همه جا را به فساد می کشند؛ علاقه بی حد و حصر به مال و ثروت و جاه و مقام، چشم آنها را از دیدن حقایق کور کرده و گوش آنها

ص: ۱۵۲

۱- «سُرُوح» جمع «سرح» بر وزن «شرح» به معنای حیوانی است که آن را در بیابان برای چریدن، آزاد می گذارند.

۲- «عاهه» به معنای آفت است.

۳- «وَعَثٌ» به معنای شن زار است که با کندی می توان در آن حرکت کرد.

۴- «مُسِيمٌ» به معنای کسی است که حیوانات را به چرا می برد. از ریشه «سوم» بر وزن «صوم» به معنای چریدن گرفته شده است.

۵- «تاهوا» از ریشه «تیه» به معنای سرگردانی گرفته شده است.

را برای شنیدن سخن حق کر کرده است. غرق نعمت های مادی و زر و زیور و عابدان درهم و دینارند و برای به دست آوردن دنیا گاه آتش جنگ به پا می کنند و گاه سلاح های کشتار جمعی ساخته و به قیمت گزاف در اختیار این و آن قرار می دهند و آنها را به جان هم می اندازند. دنیا بازیچه آنهاست و آنها هم بازیچه دنیا و به همین دلیل، خدا و روز حساب و برنامه های آخرت را به کلی فراموش کرده اند.

امام(علیه السلام)، فرزند دلبندهش را هشدار می دهد که خود را از این چهار گروه دور دارد. نه فقط فرزند امام(علیه السلام) بلکه همه انسان ها مخاطب کلام اویند.

«عقول» در جمله «قَدْ أَصَلَّتْ عُقُولُهُا» جمع عقل به معنای خرد است؛ ولی بعضی آن را جمع عقال (پای بند شتران) دانسته اند که مفهوم جمله چنین می شود: آنها پای بندهای خود را گم کرده و به همین دلیل در بیابان زندگی سرگردانند؛ ولی با توجه به جمله بعد: «وَرَكِبَتْ مَجْهُولُهُا» معنای اول مناسب تر است. اضافه بر این، «عقول» جمع عقل است نه جمع عقال، زیرا جمع عقال «عقل» بر وزن قفل و «عقل» بر وزن دهل است.

به هر حال تقسیمی که امام(علیه السلام) برای اصناف دنیاپرستان و گروه های مختلف آن بیان فرموده، تقسیم بسیار جالبی است که انسان را برای تشخیص آنها و دوری از آنها بیدار و آگاه می سازد:

۱- گروه غوغاگران و صاحبان رسانه های گمراه کننده.

۲- گروه درندگانانی که برای به دست آوردن منابع دنیا با هم در نبردند.

- گروه بردگانی که برای رسیدن به مال و مقام، به هر ذلتی تن در می دهند.

۴- گروه هوسران و عیاش که عقل را رها کرده و در بیابان زندگی سرگردانند؛ خدای آنها زر و سیم و هدفشان عیش و نوش است.

آنها که بر مرکب شب و روز سوارند

امام (علیه السلام) در این بخش از وصیت نامه بار دیگر به فرزند دلبندهش درباره مرگ و پایان عمر هشدار می دهد و می فرماید: «آرام باش (و کمی مهلت بده) که به زودی تاریکی برطرف می شود (و حقیقت آشکار می گردد)»؛ (رُؤْيِدًا^(۱) يُسْفِرُ^(۲) الظَّلامَ).

منظور از ظلام (تاریکی) در اینجا جهل به حال دنیاست که بعضی از بی خبران آن را گویی پایدار می پندارند؛ ولی چیزی نمی گذرد که مرگ با قیافه وحشتناکش، خود را نشان می دهد.

آن گاه امام (علیه السلام)، اهل این جهان را به مسافرانی تشبیه کرده که به سوی سرمنزل مقصود در حرکتند می فرماید: «گویا این مسافران به منزل رسیده اند (و پایان عمر را با چشم خود می بینند)»؛ (كَأَنَّ قَدْ وَرَدَتِ الْأَظْعَانُ^(۳)).

سپس می افزاید: «نزدیک است کسی که سریع حرکت می کند به منزلگاه (مرگ) برسد»؛ (يُوشِكُ^(۴) مَنْ أَسْرَعَ أَنْ يَلْحَقَ).

منظور از «مَنْ أَسْرَعَ» همه انسان ها هستند نه گروه خاصی، زیرا همه با سرعت به سوی سرمنزل نهایی که همان پایان زندگی است می رسند.

امام (علیه السلام) تشبیه جالبی درباره مردم جهان می کند و می فرماید: «پسرم بدان آن کس که مرکبش شب و روز است او را می برند و در حرکت است، هرچند خود را ساکن پندارد و پیوسته قطع مسافت می کند، گرچه ظاهراً ایستاده است و استراحت می کند»؛ (وَاعْلَمَ

ص: ۱۵۴

۱- «رُؤْيِدًا» از ریشه «رود» بر وزن «عود» در اصل به معنای رفت و آمد و تلاش برای انجام چیزی توأم با ملایمت است. این واژه معنای مصدری دارد و توأم با تصغیر است؛ یعنی مختصر مهلتی بده. علت منصوب بودن رُؤْيِدًا آن است که مفعول مطلق برای فعل محذوفی است، گویا در اصل چنین گفته می شود: «أَمْهَلْ أَمْهَالًا قَلِيلًا».

۲- «يُسْفِرُ» از ریشه «سفر» بر وزن «فقر» به معنای باز کردن پوشش و کشف حجاب است، لذا به زنان بی حجاب «سافرات» گفته می شود و در مورد طلوع صبح این تعبیر به کار می رود گویی صبح نقاب از چهره برمی گیرد و می درخشد. باید توجه داشت که ظلام فاعل است و در واقع حقیقت به موجودی نورانی تشبیه شده که تاریکی جهل آن را پوشانیده و نقاب آن

سرانجام کنار می رود.

۳- «أظعان» گاه جمع «ظعینه» به معنای هودج یا تخت روانی است که به هنگام سفر بر آن سوار می شدند و فرا رسیدن هودج ها به معنای فرا رسیدن مسافران است.

۴- «یوشک» از ریشه «وَشَك» بر وزن «اشک» به معنای تند رفتن گرفته شده است، بنابراین مفهومش این است که به زودی فلان امر تحقق می یابد (صحیح آن یوشک با کسر شین است و گاه با فتح شین گفته می شود).

يَا بُنَيَّ أَنْ مَنْ كَانَتْ مَطِيئَتُهُ (۱) اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ، فَإِنَّهُ يُسَارُ بِهِ وَإِنْ كَانَ وَقِيفًا، وَيَقْطَعُ الْمَسَافَةَ وَإِنْ كَانَ مُقِيمًا وَادِعًا (۲).

اشاره به اینکه حرکت به سوی پایان عمر حرکتی اجباری است نه اختیاری؛ دست تقدیر پروردگار همه را بر مرکب راهوار زمان سوار کرده و چه بخوانند یا نخوانند با سرعت آنها را به سوی نقطه پایان می برد، هرچند غافلان از آن بی خبرند.

تعبیرهای دیگری در سایر کلمات امام (علیه السلام) در این زمینه دیده می شود از جمله می فرماید: «أَهْلُ الدُّنْيَا كَرُوبٌ يُسَارُ بِهِمْ وَهُمْ نِيَامٌ؛ اهل دنیا همانند سوارانی هستند که مرکبشان را به پیش می برند و آنها در خوابند». (۳) در جای دیگر می فرماید: «نَفْسُ الْمَرْءِ حُطَّاءَةٌ إِلَى أَجَلِهِ؛ نفس های انسان هر بار گامی به سوی سرآمد زندگی است». (۴) در حدیث دیگری از امیر مؤمنان (علیه السلام) می خوانیم: «إِنَّ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ يَعْمَلَانِ فِيكَ فَاعْمَلْ فِيهِمَا وَيَأْخُذَانِ مِنْكَ فَخُذْ مِنْهُمَا؛ شب و روز در تو اثر می گذارند (و از عمر تو می کاهند) تو هم در آنها از خود اثری بگذار و کاری کن؛ آنها از تو چیزی می گیرند تو هم چیزی از آنها بگیر». (۵)

ابن ابی الحدید در اینجا داستان جالبی از یکی از اساتید خود نقل می کند می گوید: ابوالفرج محمد بن عباد (رحمه الله) از من خواست که این وصیت نامه را برای او بخوانم و در آن روز من جوان کم سن و سالی بودم آن را از حفظ برای او خواندم. هنگامی که به این بخش از وصیت نامه رسیدم استادم فریادی کشید و به زمین افتاد در حالی که کسی بود که به این زودی تحت تأثیر واقع

ص: ۱۵۵

۱- «مَطِيئَةٌ» از ریشه «مطو» بر وزن «عطف» به معنای جدیت و نجات در سیر است.

۲- «وادع» به معنای کسی است که ساکن و آرام است، از ریشه «وداعه» به معنای سکون و آرامش گرفته شده است.

۳- نهج البلاغه، کلمات قصار، ۶۴.

۴- همان مدرک، ۷۴.

۵- غررالحکم، ح ۲۷۸۹.

نکته: مسافران جهان دیگر!

در تعبیرات امام (علیه السلام) در این فقرات، انسان ها به مسافرانی تشبیه شده اند که بر مرکبی تندرو سوارند و این مرکب آنها را به سوی منزلگاه نهایی پیش می برد. شک نیست که گروهی از این مسافران در ایستگاه های وسط راه پیاده می شوند و گروه دیگری به راه خود همچنان تا پایان عمر طبیعی ادامه می دهند و عجب اینکه هیچ کس نمی داند در کدام ایستگاه او را پیاده می کنند.

دو چیز این سفر مسلم است: بدون اختیار بودن آن و اینکه پایان مقرر دارد. گروهی این سفر را در حال خواب می پیمایند و عده ای بیدارند و بعضی گاه خواب و گاه بیدار؛ آنها که بیدارند پس از پیاده شدن نعمت ها و برکات فراوانی که در هر ایستگاه موجود است و به آن نیاز دارند تهیه می کنند و آنها که در خوابند و یا موقعیت خود را نمی دانند به مفهوم «النَّاسُ نِيَامٌ إِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا» (۲) دست خالی به مقصد می رسند.

انبیا و رسولان الهی مأمورانی هستند که پیوسته در مسیر راه به مسافران هشدار می دهند و بر خواب آلودگان فریاد می زنند که برخیزید و از توقفگاه های وسط راه. آنچه نیاز دارید بگیرید، چرا که وقتی به مقصد رسیدید در آنجا تهیه وسائل مورد نیاز ابداً امکان ندارد و از آن مهم تر اینکه بازگشت در این مسیر نیز ممکن نیست.

گروهی این سخنان را باور می کنند و از جان و دل می پذیرند و گروهی انکار می کنند یا ناباورانه به آن گوش می دهند و هنگامی که به

ص: ۱۵۶

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۹۱.

۲- بحار الانوار، ج ۴، ص ۴۳.

مقصد رسیدند به واقعیت تمام آن سخنان پی می برند و فریاد و احسرتاه سر می دهند و نعره (یا لَيْتِنَا نُرَدُّ وَلَا نُكْذِبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) از آنها شنیده می شود؛ ولی چه سود؟ (۱)

هرگز تن به پستی مده

امام (علیه السلام) در این بخش از وصیت نامه خود به شش نکته مهم که هر یک نصیحتی است انسان ساز، اشاره می کند؛ ولی پیش از آن در مقدمه ای می فرماید: «و بدان به یقین هرگز به همه آرزوهای دست نخواهی یافت و (نیز بدان) هرگز از اجلت تجاوز نخواهی کرد (و بیش از آنچه مقرر شده عمر نمی کنی) و تو در همان مسیری هستی که پیشینیان تو بودند (آنها رفتند و تو هم خواهی رفت)»؛ (وَاعْلَمْ يَقِينًا أَنَّكَ لَنْ تَبْلُغَ أَمْلَكَ، وَلَنْ تَعْدُوَ أَجَلَكَ).

آن گاه چنین نتیجه می گیرد: «حال که چنین است در به دست آوردن دنیا زیاده روی مکن و در کسب و کار میانه رو باش»؛ (فَخَفِّضْ (۲) فِي الطَّلَبِ وَأَجْمِلْ (۳) فِي الْمُكْتَسَبِ).

جمله «لَنْ تَبْلُغَ أَمْلَكَ» بیان واقعیتی روشن است که هیچ انسانی در این جهان به تمام آرزوهای خود نخواهد رسید، بنابراین چرا در طلب روزی حریص باشد؟

جمله «وَلَنْ تَعْدُوَ أَجَلَكَ» اشاره به این است که عمر انسان به هر حال محدود است و هیچ کس نمی تواند بیش از وقت مقرر در این جهان بماند. حال که چنین است چرا برای به دست آوردن مال، بیش از حد دست و پا کند.

تعبیر به «خَفِّضْ؛ آرام باش و فرو نه» و «أَجْمِلْ؛ راه اعتدال پیش گیر» هر دو اشاره به یک حقیقت و آن ترک حرص برای جلب روزی بیشتر است.

ص: ۱۵۷

۱- انعام، آیه ۲۷.

۲- «خَفِّضْ» از ریشه «خفض» به معنای پایین آوردن، در مقابل رفع به معنای بالا بردن است و در اینجا به معنای کم کردن و دست از زیاده روی برداشتن است.

۳- «اجمل» از ریشه «اجمال» به معنای اعتدال در کار و عدم افراط است.

این تعبیر هرگز تلاش و سعی برای به دست آوردن روزی حلال را نفی نمی کند.

امام (علیه السلام) در ادامه این سخن به استدلال پرمعنایی توسل می جوید و می فرماید: «زیرا بسیار شده که تلاش فراوان (در راه دنیا) منجر به نابودی (اموال) گردیده (اضافه بر این) نه هر تلاشگری به روزی رسیده و نه هر شخص میانه روی محروم گشته است»؛ (فَإِنَّهُ رَبُّ طَلَبٍ قَدْ جَزَّ إِلَى حَرْبٍ (۱)؛ فَلَيْسَ كُلُّ طَالِبٍ بِمَرْزُوقٍ، وَلَا كُلُّ مُجْمِلٍ بِمَحْرُومٍ).

شبهه این مضمون در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آمده است، حضرت می فرماید: «أَجْمِلُوا فِي طَلَبِ الدُّنْيَا فَإِنَّ كَلًّا مُيَسَّرًا لِمَا خُلِقَ لَهُ؛ در طلب دنیا میانه رو باشید، چرا که به هر کس آنچه مقدر شده است داده می شود» (۲).

جمله «رَبُّ طَلَبٍ قَدْ جَزَّ إِلَى حَرْبٍ؛ چه بسیار تلاش فراوانی که منجر به نابودی شده» به گفته بعضی از نویسندگان، ضرب المثلی در لسان العرب است که مضمون آن را در فارسی، سعدی در ضمن دو بیت آورده است:

شد غلامی که آب جوی آورد *** آب جوی آمد و غلام ببرد

دام، هر بار ماهی آوردی *** ماهی این بار رفت و دام ببرد

دو جمله «فَلَيْسَ كُلُّ طَالِبٍ... وَلَا كُلُّ مُجْمِلٍ...» در واقع به منزله دلیل است برای آنچه در جمله های قبل درباره رعایت اعتدال و میانه روی در طلب رزق آمده است و اشاره به این حقیقت است که دست و پای زیاد همیشه در آمد بیشتر و رعایت اعتدال و میانه روی همیشه در آمد کمتر را در پی ندارد، بلکه لطف الهی بر این قرار گرفته آنها که بر او توکل کنند

ص: ۱۵۸

۱- «حَرْبٍ» به معنای غارت کردن است و در اینجا معنای فعل مجهول دارد؛ یعنی غارت شدن.

۲- کتاب السنه، عمرو بن ابی عاصم، ص ۱۸۲.

و حرص و آز و طمع را کنار بگذارند و به صورت معتدل برای روزی تلاش نمایند زندگی بهتر و توأم با آرامش بیشتر داشته باشند و در ضمن، دیگران نیز اجازه پیدا کنند که از تلاش خود برای روزی بهره گیرند و حریصان جای را بر آنها تنگ نکنند.

امام (علیه السلام) در دومین دستور می فرماید: «نفس خویشتن را از گرایش به هر پستی گرامی دار (و بزرگوارتر از آن باش که به پستی ها تن در دهی) هرچند گرایش به پستی ها تو را به خواسته ها برساند، زیرا تو هرگز نمی توانی در برابر آنچه از شخصیت خود در این راه از دست می دهی بهای مناسبی به دست آوری»؛ (وَأَكْرَمَ نَفْسِكَ عَنْ كُلِّ دَيْتِهِ (۱) وَإِنْ سَأَقْتَكَ إِلَى الرَّغَائِبِ (۲)، فَإِنَّكَ لَنْ تَعْتَاضَ (۳) بِمَا تَبْدُلُ مِنْ نَفْسِكَ عَوْضًا).

اشاره به اینکه بعضی از خواسته ها چنان است که اگر انسان از شخصیت خود مایه نگذارد به آن نمی رسد و سزاوار انسان آزاده و با شخصیت نیست که تن به چنین معامله ای بدهد؛ از شخصیت خود بکاهد تا به خواسته ای از خواسته های مادیش برسد.

و به گفته شاعر عرب:

مَا اعْتَاضَ بِإِذِلِّ وَجْهَهُ بِسُؤَالِهِ *** عَوْضًا وَلَوْ نَالَ الْغِنَى بِسُؤَالِ

وَإِذَا النَّوَالِ إِلَى السُّؤَالِ قَرْنَتْهُ *** رَجَحَ السُّؤَالُ وَخَفَّ كُلُّ نَوَالِ

«کسی که از آبروی خویش به وسیله تقاضای از دیگران صرف نظر می کند، عوض شایسته ای پیدا نخواهد کرد هرچند از این طریق به غنا و ثروت برسد.

زیرا هنگامی که رسیدن به مواهب مادی را در کنار سؤال بگذاری (ذلت) سؤال آشکارتر می شود و مواهب مادی هر چه باشد

ص: ۱۵۹

۱- «دَیْتِهِ» به معنای شیء پست است از ریشه «دنائه» به معنای پستی گرفته شده است.

۲- «رغائب» جمع «رغیبه» به معنای شیء مطلوب و امر مرغوب است.

۳- «تعراض» از ریشه «اعتیاض» به معنای گرفتن عوض چیزی است و ریشه اصلی آن عوض است.

به بیان دیگر، انسان مال را برای حفظ آبرو می خواهد و سزاوار نیست آبرویش را برای کسب مال بریزد.

امام (علیه السلام) در ادامه سخن سومین توصیه مهم خود را می فرماید و می گوید: «برده دیگری مباش، خداوند تو را آزاد آفریده است»؛ (وَلَا تَكُنْ عَبْدًا غَيْرَكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا).

این جمله از مهم ترین و درخشنده ترین وصایای امام (علیه السلام) است که سزاوار است با آب طلا نوشته شود و همواره نصب العین باشد. آری خداوند انسان را آزاد آفریده و نباید این آزادی و آزادگی را با هیچ بهای مادی معاوضه کند. حتی گاه باید با زندگی محدود و مشقت بار مادی بسازد و تن به بردگی این و آن ندهد.

این سخن هم درباره افراد صادق است و هم درباره ملت ها؛ چه بسیارند ملت های ضعیف و ناتوانی که آزادی خود را برای مختصر درآمدی از دست می دهند و استثمارگران دنیا نیز از این نقطه ضعف بهره گرفته آنها را برده خویش می سازند و حتی در کنار کمک های مختصر اقتصادی فرهنگ غلط خود را بر آنها تحمیل می کنند و گاه دین و ایمانشان را نیز از آنها می گیرند.

افراد با شخصیت و ملت های آزاده ترجیح می دهند از جان خود بگذرند و برده دیگران نشوند. این توصیه در حقیقت از آثار و لوازم توصیه گذشته است که می فرمود: «شخصیت خود را برای رسیدن به مواهب مادی فدا مکن».

یکی از نمونه های روشن این مطلب همان است که امام حسین (علیه السلام) و یارانش در کربلا نشان دادند؛ امام (علیه السلام) در

این واقعه مهم تاریخی فرمود: «أَلَا وَإِنَّ الدَّعَى بِنِ الدَّعَى قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ بَيْنَ السَّلْمِ وَالذَّلَّةِ وَهَيْهَاتَ مَنَا الذَّلَّةَ؛ نَاطِكُ زَادْكَانَ مَرَا
در میان شمشیر و تن دادن به ذلت مخیر ساخته اند و هیهات که من تن به ذلت بدهم» (۱).

امام صادق (علیه السلام) مطلب را در اینجا در حد کمال بیان فرموده و حریت را جامع صفات برجسته دانسته است می فرماید:
«خَمْسُ خِصَالٍ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ شَيْءٌ مِنْهَا لَمْ يَكُنْ فِيهِ كَثِيرٌ مُسْتَمْتَعٍ: أَوْلَاهَا الْوَفَاءُ وَالثَّانِيَةُ التَّدْبِيرُ وَالثَّلَاثَةُ الْحَيَاءُ وَالرَّابِعَةُ حُسْنُ الْخُلُقِ
وَالْخَامِسَةُ وَهِيَ تَجَمُّعُ هَذِهِ الْخِصَالِ الْفُرْيَانَةُ؛ پنج صفت است که اگر کسی لا اقل یکی از آنها را نداشته باشد خیر قابل توجهی
در او نیست: اول وفاست دوم تدبیر سوم حیا چهارم حسن خلق پنجم که جامع همه این صفات است، حریت و آزادگی
است» (۲).

حضرت در چهارمین توصیه می فرماید: «آن نیکی که جز از طریق بدی به دست نیاید نیکی نیست و نه آن آسایش و راحتی
که جز با مشقت زیاد (و بیش از حد) فراهم نشود»؛ (وَمَا خَيْرٌ خَيْرٍ لَا يُنَالُ إِلَّا بِشَرٍّ، وَيُسْرٌ لَا يُنَالُ إِلَّا بِعُسْرٍ).

اشاره به اینکه بعضی برای رسیدن به مقصود خود از هر وسیله ای استفاده می کنند در حالی که دستور اسلام این است که تنها
از طریق مشروع و صحیح باید به اهداف رسید. به بیان دیگر، هدف وسیله را توجیه نمی کند. همچنین نباید برای رسیدن به
راحتی ها به سراغ مقدماتی رفت که بیش از حد انسان را در فشار قرار می دهد.

دو جمله بالا را که به صورت جمله های خبریه تفسیر کردیم، بعضی به صورت جمله استفهامیه تفسیر کرده اند

ص: ۱۶۱

۱- لهوف، ص ۹۷ و بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸.

۲- خصال، ج ۱، ص ۲۸۴، ح ۳۳.

و مطابق این تفسیر معنای جمله چنین می شود: چه سودی دارد آن خیری که جز از طریق شر به دست نمی آید و چه فایده ای دارد آن راحتی که جز از طریق ناراحتی حاصل نمی شود. روشن است که نتیجه هر دو تفسیر یکی است، هر چند لحن و بیان متفاوت است.

شبهه همین معنا در کلمات قصار امام (علیه السلام) نیز آمده است؛ می فرماید: «مَا خَيْرٌ بِخَيْرِ بَعْدَهُ النَّارُ وَمَا شَرٌّ بِشَرِّ بَعْدَهُ الْجَنَّةُ؛ آن خوبی و نیکی که جهنم را به دنبال داشته باشد خوبی نیست و نه آن ناراحتی و مشکلی که بهشت در پی آن باشد ناراحتی و مشکل است»^(۱).

سپس امام (علیه السلام) در پنجمین توصیه مهم خویش خطاب به فرزندش می فرماید: «و پرهیز از اینکه مرکب های طمع، تو را با سرعت با خود ببرند و به آبخشورهای هلاکت بیندازند»؛ (وَإِيَّاكَ أَنْ تُوجِفَ^(۲) بِعِكَ مَطَايَا الطَّمَعِ، فَتُورِدَكَ مَنَاهِلَ^(۳) الْهَلَكَةِ).

امام (علیه السلام) در اینجا موارد طمع را به منزله مرکب های سرکشی گرفته که اگر انسان بر آن سوار شود اختیار را از او ربوده و به پرتگاه می کشانند و تعبیر به «مَنَاهِلَ الْهَلَكَةِ؛ آبخشورهای هلاکت» اشاره لطیفی به این حقیقت است که انسان به سراغ آبخشور برای سیراب شدن می رود ولی آبخشوری که با مرکب طمع به آن وارد می شود نه تنها سیراب نمی کند، بلکه آبی نیست و به جای آن هلاکت است.

بارها در زندگی خود آزموده ایم و تاریخ نیز گواه صدق این حقیقت است که افراد طماع گرفتار شکست های سختی در زندگی شده اند، زیرا طمع، چشم و گوش انسان را می بندد و

ص: ۱۶۲

۱- نهج البلاغه، کلمات قصار، ۳۸۷.

۲- «تُوجِفُ» از ریشه «ایجاف» به معنای با سرعت حرکت کردن و تاختن گرفته شده و ریشه اصلی آن «وَجِيفُ» بر وزن «حذف» به معنای حرکت کردن سریع است. با توجه به اینکه در عبارت بالا با «باء» متعدی شده به معنای به سرعت راندن است.

۳- «مَنَاهِلُ» جمع «مَنْهَلُ» به معنای آبخشور است.

به او اجازه نمی دهد راه را از بیراهه و محل نجات را از پرتگاه بشناسد، بلکه می توان گفت غالب کسانی که در مسائل تجاری و مانند آن گرفتار ورشکست نهایی می شوند، عامل اصلی آن طمع آنها بوده است.

شبهه این معنا حدیث پرمعنایی است که از امام صادق (علیه السلام) در بحارالانوار نقل شده است می فرماید: «الطَّمَعُ خَمْرُ الشَّيْطَانِ يَسْتَيْقِي بِيَدِهِ لِحَوَاصِّهِ فَمَنْ سَيَّكَرَ مِنْهُ لَا يَصِيحُ إِلَّا فِي أَلِيمٍ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ مُجَاوِرِهِ سَاقِيهِ؛ طمع، شراب شیطان است که با دست خود به خواص خود می نوشاند و هر کس از آن مست شود جز در عذاب الهی یا در کنار ساقیش (شیطان) هوشیار نمی شود»^(۱).

در حدیث دیگری از رسول خدا می خوانیم: «الطَّمَعُ يُذْهِبُ الْحِكْمَةَ مِنْ قُلُوبِ الْعُلَمَاءِ؛ طمع حکمت و تدبیر را حتی از دل دانشمندان بیرون می برد».

در حدیثی دیگر از امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) می خوانیم: «مَا هَيْدَمَ الدَّيْنِ مِثْلُ الْبِدَعِ وَلَا أَفْسَدَ الرَّجُلَ مِثْلُ الطَّمَعِ؛ چیزی مانند بدعت ها دین را ویران نمی سازد و چیزی بدتر از طمع برای فاسد کردن انسان نیست»^(۲).

آن گاه در ششمین و آخرین توصیه خود در این بخش از وصیت نامه می فرماید: «و اگر بتوانی که میان تو و خداوند، صاحب نعمتی واسطه نباشد چنین کن، زیرا تو (به هر حال) قسمت خود را دریافت می کنی و سهمت را خواهی گرفت و مقدار کمی که از سوی خداوند به تو برسد با ارزش تر است از مقدار زیادی است که از سوی مخلوقش برسد، هر چند همه نعمت ها (حتی آنچه از سوی مخلوق می رسد) از ناحیه خداست»؛ (وَإِنْ اشْتَطَعْتَ إِلَّا

ص: ۱۶۳

۱- بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۶۹، ح ۶.

۲- همان مدرک، ج ۷۵، ص ۹۲، ح ۹۸.

يَكُونُ بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ ذُو نِعْمَةٍ فَاَفْعَلْ، فَإِنَّكَ مُدْرِكٌ قَسَمِكَ، وَآخِذٌ سَهْمِكَ، وَإِنَّ الْيَسِيرَ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَعْظَمُ وَأَكْرَمُ مِنَ الْكَثِيرِ
مِنْ خَلْقِهِ وَإِنْ كَانَ كُلُّ مِنْهُ).

امام(علیه السلام) در این دستور بر این نکته اخلاقی مهم تکیه می کند که انسان تا می تواند نباید زیر بار منت مردم باشد، بلکه باید با نیروی خود و اعتماد به توان خویشتن سهم خود را از مقدرات الهی به دست آورد و اگر از این طریق به سهم کمتری برسد از آن بهتر است که از طریق مردمی که منت می گذارند به سهم بیشتری نایل شود. در واقع این سهم کمتر با توجه به حفظ کرامت و شخصیت و مقام انسان، از آن سهم بیشتر افزون تر است، زیرا در آنجا شخصیت و ارزش والای انسان خرج می شود؛ چیزی که بهایی برای آن نمی توان قایل شد.

گرچه عبارت امام(علیه السلام) در اینجا مطلق است و تفاوتی میان کسانی که با آغوش باز خواسته انسان را استقبال می کنند حتی پدر و فرزند و برادر همه را شامل می شود؛ ولی روشن است که منظور امام(علیه السلام) آنجاست که شخصیت انسان با سؤال خدشه دار شود و آمیخته با ذلت یا منتی باشد.

شاهد این سخن حدیثی است که از امام باقر(علیه السلام) نقل شده: «قَالَ يَوْمًا رَجُلٌ عِنْدَهُ اللَّهُمَّ أَغْنِنَا عَنْ جَمِيعِ خَلْقِكَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (علیه السلام) لَا تَقُلْ هَكَذَا وَلَكِنْ قُلِ اللَّهُمَّ أَغْنِنَا عَنْ شَرِّ خَلْقِكَ فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَسْتَتَعْنِي عَنْ أَحِيهِ؛ روزی شخصی در محضر آن حضرت به پیشگاه خدا عرضه داشت: خداوندا من را از همه خلق خود بی نیاز

کن امام (علیه السلام) فرمود این گونه دعا نکن؛ ولی بگو خداوندا ما را از بدان خلقت بی نیاز کن، زیرا هیچ انسان باایمانی از کمک و یاری برادرش بی نیاز نیست» (۱).

در حدیث دیگری از امام امیرمؤمنان (علیه السلام) می خوانیم که به فرزندش امام حسن (علیه السلام) فرمود: «يَا بَنِي إِذَا نَزَلَ بِكَ كَلْبُ الزَّمَانِ وَقَحِطَ الدَّهْرُ فَعَلَيْكَ بِذَوِي الْأُصُولِ الثَّابِتَةِ الْفُرُوعِ الثَّابِتَةِ مِنْ أَهْلِ الرَّحْمَةِ وَالْإِيثَارِ وَالشَّفَقَةِ فَإِنَّهُمْ أَقْضَى لِلْحَاجَاتِ أَمْضَى لِدَفْعِ الْمُلَمَّاتِ؛ فرزندم هنگامی که سختی های زمان و کمبودهای دوران دامن تو را گرفت از کسانی کمک بخواه که دارای ریشه های ثابت خانوادگی و شاخه های پربارند؛ آنهایی که اهل رحمت و ایثار و شفقت هستند، چرا که آنها در قضای حوایج سریع تر و در دفع مشکلات مؤثرترند» (۲).

به بیان دیگر بسیار می شود که انسان شخصا قادر بر انجام کاری است؛ ولی تنبلی می کند و از دیگران کمک می خواهد و کَلِّ بر آنها می شود. این کار مذموم و نکوهیده است؛ ولی مواردی هست که کارها بدون تعاون دیگران انجام نمی شود، کمک گرفتن اشکالی ندارد، زیرا زندگی انسان همواره آمیخته با تعاون است.

جمله «وَإِنْ كَانَ كُلُّ مَنَّهُ» در واقع اشاره به توحید افعالی خداست و آن اینکه به فرض که انسان از دیگران کمک بگیرد (آنجا که نباید بگیرد) و به او کمک کنند باز هم اگر دقت کنیم همه اینها از سوی خداست، زیرا انسان خودش چیزی ندارد که به دیگری بدهد. آنچه دارد از سوی خدا دارد و آنچه به دست آورده با نیروی خداداد به دست آورده است.

مرحوم مغنیه در شرح نهج البلاغه خود ذیل این

ص: ۱۶۵

۱- بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۷۲، ح ۵.

۲- همان مدرک، ج ۹۳، ص ۱۵۹، ح ۳۸.

توصیه امیر مؤمنان (علیه السلام) سخن کوتاه و پرمعنایی از شیخ محمد عبده، عالم معروف مصری به این مضمون نقل می کند که هیچ سخنی در دل انسان از این سخن اثربخش تر نیست، سخنی که به سبب قوت در تأثیر و اصابت به حق خواننده باایمان را فوراً از دنیا (و مردم دنیا) برمی کند (و تمام توجه او را به سوی خدا می برد).

به گفته شاعر:

گرفتن شَرزه شیری را در آغوش *** میان آتش سوزان خزیدن

کشیدن قله الوند بر دوش *** پس آنگه روی خار و خس دویدن

مرا آسان تر و خوش تر بود زان *** که بار منت دونان کشیدن

بیست و هفت اندرز گرانها

امام (علیه السلام) در این بخش از وصیت نامه نورانیش مجموعه ای از اندرزهای گوناگون به فرزندش می دهد که هر یک به تنهایی نکته مهمی را در بر دارد و مجموعه اش برنامه مبسوطی برای زندگی سعادت‌مندان هر انسانی است.

نخست می فرماید: «جبران آنچه بر اثر سکوت خود از دست داده ای آسان تر از جبران آن است که بر اثر سخن گفتن از دست رفته»؛ (وَتَلَاْفِيكَ (۱) مَا فَرَطَ (۲) مِنْ صَمْتِكَ أَيْسَرُ مِنْ إِذْرَاكِكَ مَا فَاتَ مِنْ مَنطِقِكَ).

اشاره به اینکه انسان اگر از گفتن چیزی خودداری و صرف نظر کند و بعد بفهمد این سکوت اشتباه بوده فوراً می تواند آن را تلافی و تدارک کند. در حالی که اگر سخنی بگوید و بعد بفهمد این سخن اشتباه بوده و یا گفتنی نبوده است، بازگرداندن آن امکان پذیر نیست؛ همانند آبی است که به روی زمین ریخته می شود و جمع کردن آن عادتاً غیر ممکن است.

در ادامه

ص: ۱۶۶

-
- ۱- «تلافی» از ریشه «لفی» بر وزن «نفی» به معنای جبران کردن است و «الفاء» به معنای یافتن.
 - ۲- «فرط» از ریشه «فرط» بر وزن «شرط» به معنای کوتاهی کردن و «افراط» زیاده روی کردن است.

این سخن، راه صحیح را برای رسیدن به این مقصود با ذکر مثالی نشان می دهد و می فرماید: «نگه داری آنچه در ظرف است با محکم بستن دهانه آن امکان پذیر است»؛ (وَحِفْظُ مَا فِي الْوِعَاءِ بِشَدِّ الْوِكَاءِ).

«وِعَاء؛ ظرف» همان قلب و روح انسان است و «وکاء؛ ریسمانی است که دهانه مشک را با آن می بندند» اشاره به زبان و دهان انسان که اگر انسان آن را در اختیار خود بگیرد سخنان ناموزون یا کلماتی که موجب پشیمانی است از او صادر نمی شود.

حضرت در دومین توصیه می فرماید: «و حفظ آنچه در دست داری، نزد من محبوب تر از درخواست چیزی است که در دست دیگری است»؛ (وَحِفْظُ مَا فِي يَدَيْكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ طَلَبِ مَا فِي يَدَيْ غَيْرِكَ).

اشاره به اینکه بسیاری کسان که بر اثر اسراف و تبذیر اموال خود را از دست می دهند و نیازمند به دیگران می شوند و عزت و حیثیت خود را بر سر آن می نهند. هر گاه انسان، اعتدال و اقتصاد را در زندگی از دست ندهد نیازمند به دیگران نخواهد شد، بنابراین توصیه مزبور هرگز به معنای دعوت به بخل نیست بلکه به معنای دعوت به میانه روی و اعتدال و ترک اسراف و تبذیر است.

آن گاه امام (علیه السلام) در سومین توصیه خود که در ارتباط با توصیه قبل است می فرماید: «تلخی یأس (از آنچه در دست مردم است) بهتر است از دراز کردن دست تقاضا به سوی آنها»؛ (وَمَرَارَةُ الْيَأْسِ خَيْرٌ مِنَ الطَّلَبِ إِلَى النَّاسِ).

منظور از «یأس» در این عبارت همان ناامیدی است که انسان بر

خود تحمیل می کند، به گونه ای که راه طلب از دیگران را بر خویش می بندد. این کار گرچه تلخ است؛ ولی سبب عزت و شرف انسان می شود و به همین دلیل، امام (علیه السلام) این تلخی را از شیرینی طلب بهتر می شمرد.

تعبیر به «الْيَأْسُ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ» به عنوان یک ارزش و فضیلت در روایات متعددی از معصومان آمده است از جمله در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: «وَحَيْرُ الْمَالِ الثَّقَةُ بِاللَّهِ وَالْيَأْسُ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ؛ بهترین سرمایه اعتماد بر ذات پاک خدا و مأیوس بودن از چیزی است که در دست مردم است».^(۱)

این سخن بدان معنا نیست که انسان، تعاون و همکاری با مردم را در زندگی از دست دهد، زیرا زندگی اجتماعی چیزی جز تعاون و همکاری نیست، بلکه منظور این است که چشم طمع بر اموال مردم ندوزد و سربرار مردم نشود و با تلاش، برای معاش بکوشد.

به گفته شاعر:

وَإِنْ كَانَ طَعْمُ الْيَأْسِ مُرًّا فَإِنَّهُ *** أَلْدُّ وَأَحْلَى مِنْ سُؤَالِ الْأَرَادِلِ

اگر چه طعم یأس، تلخ است ولی شیرین تر و لذت بخش تر از درخواست و تقاضا از افراد رذل و پست است.

آن گاه در چهارمین توصیه می افزاید: «درآمد (کم) همراه با پاکی و درست کاری بهتر از ثروت فراوان توأم با فجور و گناه است»؛ (وَالْحِرْفَةُ مَعَ الْعِفَّةِ خَيْرٌ مِنَ الْغِنَى مَعَ الْفُجُورِ).

عفت از نظر لغت و موارد استعمال نزد علمای اخلاق، تنها به معنای خودنگهداری جنسی نیست، بلکه هرگونه خویشتن داری از گناه را شامل می شود و در جمله بالا به این معناست، زیرا بعضی به

ص: ۱۶۸

هر گناه و زشتی تن در می دهند تا ثروتی را از این سو و آن سو جمع آوری کنند اما مؤمنان پاک دل ممکن است از طریق حلال و خالی از هرگونه گناه به ثروت کمتری برسند؛ امام (علیه السلام) می فرماید این را بر آن ترجیح بده.

حضرت در پنجمین توصیه می فرماید: «انسان اسرار خویش را (بهتر از هر کس دیگر) نگهداری می کند»؛ (وَالْمَرْءُ أَحْفَظُ لِسِرِّهِ).

زیرا انسان، نسبت به اسرار خود از همه دلسوزتر است، چون افشای آنها گناه موجب ضرر و زیان و گناه سبب آبروریزی و هتک حیثیت او می شود در حالی که دیگران از افشای سر او ممکن است هیچ آسیبی نبینند، بنابراین اگر می خواهد اسرارش محفوظ شود باید در صندوق سینه خود آن را محکم نگه دارد، همان گونه که در کلمات قصار امام (علیه السلام) آمده است «صَدْرُ الْعَاقِلِ صُنْدُوقُ سِرِّهِ؛ سینه انسان خردمند صندوق اسرار اوست».

در ششمین توصیه می فرماید: «بسیارند کسانی که بر زیان خود تلاش می کنند»؛ (وَرُبَّ سَاعٍ (۱) فِيمَا يَضُرُّهُ).

اشاره به اینکه سعی و تلاش باید روی حساب باشد. به بیان دیگر، تلاش باید با تدبیر توأم گردد. نکند انسان با دست خویش ریشه خود را قطع کند که این بدترین نوع مصیبت است.

در هفتمین توصیه می فرماید: «کسی که پرحرفی می کند سخنان ناروا و بی معنا فراوان می گوید»؛ (مَنْ أَكْثَرَ أَهْجَرَ (۲)).

آری یکی از فواید سکوت، گرفتار نشدن در دام سخنان بی معناست و این بسیار به تجربه رسیده که افراد پرحرف پرت و پلا زیاد می گویند، زیرا سخنان سنجیده و حساب شده، فکر و

ص: ۱۶۹

۱- «ساع» «ساعی» کوشش گر است، از ریشه «سعی» است.

۲- «اهجر» از ریشه «هجر» بر وزن «فجر» در اصل به معنای دوری و جدایی است. سپس به معنای هذیان گفتن مریض هم آمده، زیرا سخنانش در آن حالت ناخوش آیند و دور کننده است.

مطالعه می خواهد در حالی که افراد پر حرف مجالی برای فکر ندارند. امام (علیه السلام) در غررالحکم عواقب سوء زیادی برای افراد پر حرف بیان فرموده از جمله اینکه «مَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ زَلَّ؛ کسی که سخن بسیار گوید لغزش فراوان خواهد داشت» (۱) و همین امر آبروی او را می برد و سبب خواری و رسوایی می گردد. به عکس کسانی که کم و سنجیده سخن می گویند، سبب آبرومندی خود می شوند و به گفته شاعر:

کم گوی و گزیده گوی چون دُر *** تا ز اندک تو جهان شود پر

در هشتمین توصیه می فرماید: «هر کس اندیشه خود را به کار گیرد حقایق را می بیند و راه صحیح را انتخاب می کند»؛ (وَمَنْ تَفَكَّرَ أَبْصَرَ).

اهمیت تفکر در همه امور دنیا و آخرت چیزی نیست که بر کسی مخفی باشد و تمام افراد پیروزمند و موفق همین راه را پیموده اند.

قرآن مجید در این باره می فرماید: «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ * فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ این چنین خداوند آیات را برای شما روشن می سازد؛ شاید بیندیشید.» در باره دنیا و آخرت» (۲).

در نهمین توصیه می فرماید: «به نیکوکاران و اهل خیر نزدیک شو تا از آنها شوی و از بدکاران و اهل شر دور شو تا از آنها جدا گردی»؛ (قَارِنِ أَهْلَ الْخَيْرِ تَكُنْ مِنْهُمْ، وَبَايِنِ أَهْلَ الشَّرِّ تَبَيَّنْ عَنْهُمْ).

اشاره به اینکه تأثیر مجالست و هم نشینی غیر قابل انکار است؛ هم نشینی با بدان انسان را بدبخت و با نیکان انسان را خوشبخت می سازد. در قرآن مجید اشاره روشنی به این معنا شده است آنجا که می فرماید: «وَيَوْمَ يَعَضُّ

ص: ۱۷۰

۱- غررالحکم، ۴۱۱۹.

۲- بقره، آیات ۲۱۹ و ۲۲۰.

الظَّالِمَ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا * يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا؛ به یاد آور روزی را که ستمکار دست خود را (از شدت حسرت) به دندان می گزد و می گوید: ای کاش با رسول (خدا) راهی برگزیده بودم * ای وای بر من، کاش فلان (شخص گمراه) را به دوستی انتخاب نکرده بودم * او مرا از یادآوری (حق) گمراه ساخت بعد از آنکه (یاد حق) به سراغ من آمده بود و شیطان همیشه انسان را تنها و بی یاور می گذارد». (۱)

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در حدیث معروفی می فرماید: «الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَقَرِينِهِ؛ انسان بر همان دینی است که دوست و رفیقش دارد». (۲)

همین امر سبب می شود که بهترین راه برای شناخت شخصیت انسانی پیچیده و ناشناخته نگاه به همنشینان او باشد، همان گونه که در حدیث امیرمؤمنان علی (علیه السلام) وارد شده است: «فَمَنْ اشْتَبَهَ عَلَيْكُمْ أُمَّرُهُ وَلَمْ تَعْرِفُوا دِينَهُ فَمَا نَظَرُوا إِلَيَّ خُلَطَائِهِ فَإِنْ كَانُوا أَهْلَ دِينِ اللَّهِ فَهُوَ عَلَى دِينِ اللَّهِ وَإِنْ كَانُوا عَلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ فَلَا حَظَّ لَهُ مِنْ دِينِ اللَّهِ؛ اگر حال کسی بر شما مشتبه شد و دین او را نشناختید به همنشینان او نگاه کنید؛ اگر اهل دین الهی باشند او هم بر دین خداست و اگر بر غیر دین الهی باشند او نیز بهره ای از دین ندارد». (۳)

در دهمین توصیه می فرماید: «بدترین غذاها غذای حرام است»؛ (بِئْسَ الطَّعَامُ الْحَرَامُ).

قرآن مجید کسانی را که اموال یتیمان را می خورند به عنوان کسانی معرفی کرده که آتش می

ص: ۱۷۱

۱- فرقان، آیات ۲۷-۲۹.

۲- کافی، ج ۲، ص ۳۷۵، ح ۳.

۳- بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۹۷، ح ۳۱.

خورند: (إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا). (۱) بقیه غذاهای حرام نیز بی شباهت به اموال یتیمان نیست؛ در روایات آمده است از جمله موانع استجاب دعا خوردن غذای حرام است. قبلاً به این حدیث نبوی اشاره کردیم.

امام (علیه السلام) در یازدهمین توصیه می فرماید: «ستم بر ناتوان زشت ترین ستم است»؛ (و ظَلَمَ الضَّعِيفَ أَفْحَشُ الظُّلْمِ).

زیرا او قادر بر دفاع از خویشستن نیست. مرحوم کلینی در کتاب کافی از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند: «لَمَّا حَضَرَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ الْوَفَاةَ ضَمَنِي إِلَى صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ يَا بَنِي أَوْصِيكَ بِمَا أَوْصَانِي بِهِ أَبِي (علیه السلام) حِينَ حَضَرَتْهُ الْوَفَاةَ وَبِمَا ذَكَرَ أَنَّ أَبَاهُ أَوْصَاهُ بِهِ قَالَ يَا بَنِي إِيَّاكَ وَظَلَمَ مَنْ لَا يَجِدُ عَلَيْكَ نَاصِرًا إِلَّا اللَّهَ؛ هنگامی که پدرم در آستانه رحلت از دنیا بود مرا به سینه خود چسبانید و فرمود این سخنی است که پدرم در آستانه وفات (شهادت) سفارش کرد و او از پدرش (امیر مؤمنان علی) (علیه السلام) نقل فرمود: که پرهیز از ستم کردن بر کسی که یار و یاورى جز خدا ندارد». (۲)

البته ظلم درباره همه کس قبیح است؛ ولی اگر کسی مثلاً به ثروتمندی ظلم کند و مقداری از مال او را ببرد، گرچه کار خلافی کرده، لطمه زیادی بر او وارد نمی شود به خلاف آن کس که از فقیری مالی ببرد.

در دوازدهمین توصیه می فرماید: «در آنجا که رفق و مدارا سبب خشونت می شود، خشونت، مدارا محسوب خواهد شد؛ چه بسا داروهایی که سبب بیماری گردد و بیماری هایی که داروی انسان است»؛ (إِذَا كَانَ الرَّفْقُ خُرْقًا (۳) كَانَ الْخُرْقُ رِفْقًا رَبَّمَا كَانَ الدَّوَاءُ دَاءً، وَالدَّاءُ

ص: ۱۷۲

۱- نساء، آیه ۱۰ .

۲- کافی، ج ۲، ص ۳۳۱، ح ۵.

۳- «خُرْق» به معنای خشونت به خرج دادن (ضد رفق و مدارا کردن).

اصل و اساس در برنامه های زندگی، نرمش و مداراست؛ ولی گاه افرادی پیدا می شوند که از این رفتار انسانی سوء استفاده کرده بر خشونت خود می افزایند؛ در مقابل این افراد خشونت تنها طریق اصلاح است. جمله بعد در واقع به منزله علت برای این جمله است، زیرا مواردی پیدا می شود که دوا، درد را افزون تر می سازد و تحمل درد، دوا محسوب می شود همان گونه که شاعر گفته است:

هر کجا داغ بایدت فرمود *** چون تو مرهم نهی ندارد سود

اشاره به اینکه زخم هایی است که تنها درمان آن در گذشته داغ کردن و سوزاندن بود، به یقین در آنجا مرهم نهادن بیهوده و گاه سبب افزایش بیماری است و به عکس گاه بیماری هایی عارض انسان می شود که سبب بهبودی از بیماری های مهم تری است.

در سیزدهمین توصیه می فرماید: «و گاه کسانی که اهل اندرز نیستند اندرزی می دهند و آن کس که (اهل اندرز است و) از او نصیحت خواسته شده خیانت می کند»؛ (وَرُبَّمَا نَصَحَ غَيْرُ النَّاصِحِ، وَغَشَّ (۱) الْمُسْتَنْصَحُ (۲)).

اشاره به اینکه همیشه نباید به سخنان کسانی که اهل نصیحت نیستند بدین بود؛ گاه می شود از آنها سخن حکمت آمیز و ناصحانه ای صادر می گردد و به عکس، خیرخواهان نصیحت گو، گاه از روی خطا و حسادت و عوامل دیگر در نصیحت خود خیانت می کنند، بنابراین همیشه نباید به آنها خوش بین بود و در هر دو صورت حکم عقل را باید به کار گرفت و از قراین به درستی و نادرستی اندرز اندرزگویان پی برد.

مرحوم علامه مجلسی در

ص: ۱۷۳

۱- «غَشَّ» از ریشه «غش» (به کسر غین) به معنای خیانت کردن است.

۲- «المستنصح» (به صورت اسم مفعول) به معنای کسی است که از او نصیحت می طلبند.

بحارالانوار حدیث معروف جالبی در این زمینه نقل می‌کند که پس از پایان طوفان نوح، شیطان در برابر حضرت نوح (علیه السلام) ظاهر شد و گفت: خدمت بزرگی به من کردی و حقی بر من داری می‌خواهم جبران کنم. نوح (علیه السلام) به او گفت: من بسیار ناراحت می‌شوم که من خدمتی به تو کرده باشم بگو چیست؟ گفت: آری تو نفرین کردی و قومت را غرق نمودی اکنون کسی باقی نمانده که من او را گمراه کنم و مدتی استراحت می‌کنم تا جمع دیگری به وجود آیند و به گمراه ساختن آنها پردازم. نوح گفت: چه خدمتی به من می‌خواهی بکنی (در بعضی از روایات دیگر آمده است که نوح حاضر به پذیرش از او نبود ولی از سوی خداوند خطاب آمد: گرچه کار او شیطنت است ولی در اینجا راست می‌گویدی، بپذیر) (۱)؛ شیطان گفت: «اذْکُرْنِي فِي ثَلَاثِ مَوَاطِنَ فَإِنِّي أَقْرَبُ مَا أَكُونُ إِلَى الْعَيْدِ إِذَا كَانَ فِي إِحْدَاهُنَّ اذْکُرْنِي إِذَا غَضِبْتَ وَ اذْکُرْنِي إِذَا حَكَمَيْتَ بَيْنَ اثْنَيْنِ اذْکُرْنِي إِذَا كُنْتَ مَعَ امْرَأَةٍ خَالِيًا لَيْسَ مَعَكُمْ بِأَحَدٍ؛ در سه جا مراقب من باش که من در این سه مورد به بندگان خدا از همیشه نزدیک ترم: هنگامی که خشمگین شوی مراقب من باش و هنگامی که در میان دو نفر قضاوت می‌کنی (باز هم) مراقب من باش و هنگامی که با زنی در خلوتگاهی که شخص دیگری در آنجا نباشد همراه شوی در آنجا نیز مراقب من باش» (۲). این در واقع یکی از مصادیق روشن کلام مولا امیرمؤمنان است.

در چهاردهمین توصیه می‌فرماید: «از تکیه کردن بر آرزوها برحذر باش که

ص: ۱۷۴

۱- بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۲۸۸، ح ۱۰.

۲- همان مدرک، ص ۳۱۸، ح ۲۰.

سرمایه احمق هاست»؛ (وَإِيَّاكَ وَالْإِتِّكَالَ عَلَى الْمَنَى فَإِنَّهَا بَضَائِعُ النَّوْكَى (۱)).

منظور از «مُنَى؛ آرزوها» آرزوهای دور و دراز است که به خیالات شبیه تر است و آنها که گرفتار این گونه آرزوها می شوند، نیروهای فعال خود را بیهوده هدر می دهند و سرانجام به جایی نمی رسند. از سوی دیگر تکیه بر این گونه آرزوها تمام فکر و عمر انسان را به خود مشغول می دارد و از پرداختن به معاد باز می دارد.

این همان چیزی است که در حدیث معروفی که هم از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل شده و هم از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در نهج البلاغه، فرمودند: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَحْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ إِثْنَانِ اتِّبَاعِ الْهَوَى وَطُولِ الْأَمَلِ فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَى فَيُضَيِّدُ عَنِ الْحَقِّ وَأَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْأَخْرَهَ؛ ای مردم چیزی که بر شما می ترسم دو چیز است: پیروی از هوای نفس و آرزوهای دور و دراز، چرا که پیروی از هوای نفس شما را از حق باز می دارد و آرزوهای دور و دراز آخرت را به فراموشی می سپارد» (۲).

در پانزدهمین توصیه می فرماید: «عقل، حفظ و نگهداری تجربه هاست»؛ (وَالْعَقْلُ حِفْظُ التَّجَارِبِ).

اشاره به اینکه هنگامی که تجربه ها جمع آوری شود با توجه به اینکه «حُكْمُ الْأَمْثَالِ فِيمَا يَجُوزُ وَفِيمَا لَا يَجُوزُ وَاحِدٌ؛ حوادث مشابه نتیجه مشابه دارند» و حدیث معروف «إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُلْدَغُ مِنْ جُحْرٍ مَرَّتَيْنِ؛ انسان با ایمان از یک سوراخ دوبار گزیده نمی شود» (۳) سبب می شود که انسان، راه صحیح را در برخورد با حوادث آینده پیدا کند و از تجربیات پیشینیان درس بگیرد و از زیان های ناشی از خطاها رهایی یابد.

ص: ۱۷۵

۱- «نَوْكَى» جمع «نوك» بر وزن «ابتر» به معنای شخص احمق و نادان است.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۴۲ و در بحارالانوار، ج ۲، ص ۳۵، ح ۳۷ نیز از با کمی تفاوت از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل شده است.

۳- بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۳۴۵.

سیاری از قواعد کلی عقلی از همین تجربیات جزئی برگرفته شده (طبق قاعده استقرای منطقی) البته این تجربه ها گاه مربوط به خود انسان است و گاه از تجربه های دیگران استفاده می کند که این به اصطلاح «نور علی نور» است و به همین دلیل مدیران مدبر به مطالعه تاریخ پیشینیان اهمیت فراوان می دهند.

کوتاه سخن اینکه انسان اگر تجارب خویش را حفظ کند و از تجارب دیگران نیز استفاده کند، هم می تواند در موارد مشابه، گرفتار خطا نشود و هم قانونی کلی از موارد جزئی تهیه کند که برای خودش و دیگران در همه شئون زندگی مفید و سودمند باشد.

در نامه ۷۸ تعبیر شدیدتری در این زمینه آمده است می فرماید: «فَإِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حُرِمَ نَفْعَ مَا أُوتِيَ مِنَ الْعَقْلِ وَالتَّجْرِبَةِ؛ بدبخت کسی است که از عقل و تجربیات خود سود نبرد».

در شانزدهمین توصیه می فرماید: «بهترین تجربه های تو آن است که به تو اندرز دهد»؛ (وَخَيْرُ مَا جَرَّبْتَ مَا وَعَظَكَ).

اشاره به اینکه تجربه ها گاه سود مادی می آورد و گاه سود معنوی و بهترین تجربه ها آن است که دارای سود معنوی باشد.

در کلمات قصار امام (علیه السلام) آمده است: «لَمْ يَذْهَبْ مِنْ مَالِكَ مَا وَعَظَكَ؛ آنچه از مال تو از دست برود ولی باعث اندرز و بیداری تو شود در واقع از دست نرفته است» (۱).

در هفدهمین توصیه می فرماید: «فرصت را پیش از آنکه از دست برود و مایه اندوه گردد غنیمت بشمار»؛ (بَادِرِ الْفُرْصَةَ قَبْلَ أَنْ تُكُونَ غُصَّةً).

فرصت به معنای فراهم بودن مقدمات برای رسیدن به یک مقصد است؛ گاه انسان مقصد مهمی

ص: ۱۷۶

دارد و مقدماتش فراهم نیست؛ ولی ناگهان در یک لحظه فراهم می گردد که باید بدون فوت وقت از آن لحظه استفاده کند و خود را به مقصد برساند که اگر غفلت کند و از دست برود چه بسا در آینده هرگز چنان شرایطی برای رسیدن به مقصد فراهم نگردد. فرصت مانند بادها و نسیم های موافقی است که به سوی مقصد می وزد که اگر کشتی بادبانی از آن استفاده نکند ممکن است ساعت ها و روزها بر سطح دریا بماند و مایه غصه و اندوه شود.

در حدیث مشهوری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «إِنَّ لِرَبُّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا؛ (بدانید) از سوی پروردگار شما در ایام زندگیتان نسیم های سعادت میوزد از آن استفاده کنید و خود را در معرض آن قرار دهید».(۱)

در حدیث دیگری از آن حضرت آمده: «مَنْ فُتِحَ لَهُ بَابٌ مِنَ الْخَيْرِ فَلْيَنْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي مَتَى يُغْلَقُ عَنْهُ؛ کسی که دری از خیر به روی او گشوده شود باید برخیزد و از آن بهره گیرد، زیرا نمی داند چه زمانی این در بسته می شود».(۲)

در این زمینه، روایات معصومین (علیهم السلام) و عبارات بزرگان فراوان است با حدیثی از امیر مؤمنان (علیه السلام) آن را پایان می دهیم فرمود: «أَشَدُّ الْغَضَبِ فَوْتُ الْفُرْصِ؛ شدیدترین غصه ها از دست رفتن فرصت هاست».(۳)

سپس در هجدهمین توصیه می فرماید: «نه هر کس طالب چیزی باشد به خواسته اش می رسد و نه هر کس که از نظر پنهان شد باز می گردد»؛ (لَيْسَ كُلُّ طَالِبٍ يُصِيبُ، وَلَا كُلُّ غَائِبٍ يُثُوبُ).

این دو جمله می تواند به منزله علتی برای توصیه مبادرت به

ص: ۱۷۷

۱- بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۲۲۱.

۲- کنز العمال، ح ۴۳۱۳۴.

۳- غرر الحکم، ۱۰۸۱۸.

فرصت‌ها باشد که در جمله قبل گذشت، زیرا انسان تنها در صورتی به مقصود می‌رسد که در زمینه فراهم بودن شرایط برخیزد و تلاش کند در غیر این صورت تلاش او بیهوده است. واژه «غائب» می‌تواند اشاره به فرصت از دست رفته باشد که ای بسا دوباره باز نگردد. در عین حال می‌تواند توصیه مستقلى باشد اشاره به اینکه انسان همیشه نباید انتظار داشته باشد که از کوشش‌هایش نتیجه بگیرد. به بیان دیگر، از شکست‌ها نباید ناامید گردد.

در نوزدهمین توصیه می‌فرماید: «تباه کردن زاد و توشه تقوا برای سفر آخرت است و سبب فاسد شدن معاد»؛ (وَمِنَ الْفَسَادِ إِضَاعَةُ الزَّادِ وَمَفْسَدَةُ الْمَعَادِ).

منظور از زاد و توشه در اینجا همان زاد و توشه تقوا برای سفر آخرت است که اگر انسان آن را از دست دهد آخرت او تباه خواهد شد.

در بیستمین توصیه می‌فرماید: «هر کاری سرانجامی دارد (باید مراقب سرانجام آن بود)»؛ (وَلِكُلِّ أَمْرٍ عَاقِبَةٌ).

اشاره به اینکه انسان هنگامی که دست به کاری می‌زند باید در عاقبت آن بیندیشد و بی حساب و کتاب اقدام نکند؛ اگر عاقبت آن نیک است در انجام آن بکوشد و گرنه پرهیزد.

در غررالحکم از امام امیر مؤمنان علی (علیه السلام) همین جمله با اضافه ای نقل شده: «وَلِكُلِّ أَمْرٍ عَاقِبَةٌ حُلُوَّةٌ أَوْ مُرَّةٌ؛ هر کار عاقبتی شیرین یا تلخ دارد (که باید به آن اندیشید)» (۱).

در بیست و یکمین توصیه می‌فرماید: «آنچه برایت مقدر شده به زودی به تو خواهد رسید»؛ (سَوْفَ يَأْتِيكَ مَا قَدَّرَ لَكَ).

مقصود اینکه نباید بیهوده حرص زد؛ نه بدین معنا که انسان تلاش برای معاش

ص: ۱۷۸

را رها سازد و کوشش برای بهبود زندگی را فراموش کند، بلکه هدف این است که از تلاش های بیهوده و حریصانه پرهیزد. همه روایاتی که به مقدر بودن روزی اشاره می کند نیز ناظر به همین معناست.

در بیست و دومین توصیه می افزاید: «هر بازرگانی خود را به مخاطره می اندازد»؛ (التَّاجِرُ مُخَاطِرٌ^(۱)).

بازرگان همیشه از تجارت خود سود نمی برد و به اصطلاح امروز، تجارت نوعی ریسک است؛ بنابراین انسان باید شجاع باشد و بر خدا توکل کند و از زیان های احتمالی نهراسد و از زیان ها ناامید و مأیوس نشود. البته تاجر باید تلاش و کوشش و تدبیر را از دست ندهد؛ ولی اگر با زیانی مواجه شد نیز ناراحت نگردد.

این احتمال نیز داده شده که این جمله اشاره به جنبه های معنوی تجارت باشد، زیرا تاجر گاه آلوده اموال حرام می شود و سعادت خود را به خطر می افکند، بنابراین باید همواره مراقب این خطرات باشد مخصوصاً در عصر و زمان ما که اموال حرام و تجارت های نامشروع فزونی گرفته و گاه پرسود بودن آن چشم عقل را می بندد و تاجر را گرفتار گناه می سازد.

آن گاه در بیست و سومین توصیه می فرماید: «همواره دنبال فزونی مباش زیرا) چه بسا سرمایه کم از سرمایه زیاد پربرکت تر و رشدش بیشتر است»؛ (وَرُبَّ يَسِيرٍ أُنْمَى مِنْ كَثِيرٍ).

اشاره به اینکه همیشه نباید به کمیت اعمال و کارها نگاه کرد، بلکه مهم کیفیت آن است؛ چه بسا اعمال کمتر با کیفیت بالاتر و خلوص بیشتر بارورتر و مؤثرتر باشد. قرآن مجید می فرماید: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ

ص: ۱۷۹

۱- «مخاطر» کسی است که خود را به خطر می افکند.

لِيُنَلِّوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا؛ آن کس که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما بهتر عمل می کنید». (۱)

احتمال دیگر در تفسیر این جمله آن است که انسان نباید در زندگی مادی دنبال سرمایه های فزون تر باشد. چه بسا سرمایه کمتر پاک تر و حلال تر بوده، و نمو و رشد بیشتری داشته باشد. قرآن مجید می فرماید: «وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رَبًّا لِيُرَبُّوا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرَبُّوا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاهِ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْغَفُونَ؛ آنچه به عنوان ربا می پردازید تا در اموال مردم فزونی یابد، نزد خدا فزونی نخواهد یافت؛ و آنچه را به عنوان زکات می دهید و تنها رضای خدا را می طلبید (مایه برکت و فزونی است و) کسانی که چنین می کنند دارای پاداش مضاعف اند». (۲)

حضرت در بیست و چهارمین توصیه می فرماید: «نه در کمک کار پست خیری است و نه در دوست متهم»؛ (لَا خَيْرَ فِي مُعِينِ مَهِينِ (۳)، وَلَا فِي صِدِّيقِ ظَنِينِ (۴))، زیرا هرگاه فرد پستی انسان را یاری کند غالباً توأم با منت است اضافه بر این شخصیت انسان در نظر مردم پایین می آید، زیرا فرد پستی در یاری اوست و دوست متهم هرچند حق دوستی را ادا کند سبب متهم شدن انسان و آبروریزی او می شود و اینجاست که باید عطایش را به لقایش بخشید.

در بیست و پنجمین توصیه می فرماید: «تا روزگار در اختیار توست به آسانی از آن بهره گیر»؛ (سَاهِلِ (۵) الدَّهْرَ مَا ذَلَّ لَكَ قَعُودُهُ).

اشاره به اینکه ممکن است چنین فرصتی همیشه به دست نیاید. این احتمال نیز در تفسیر این

ص: ۱۸۰

۱- ملک، آیه ۲.

۲- روم، آیه ۳۹.

۳- «مهین» به معنای پست و حقیر و ضعیف از ریشه «مهانه» گرفته شده است.

۴- «ظنین» به معنای شخص متهم، از ریشه «ظن» به معنای گمان گرفته شده و معنای اسم مفعولی دارد.

۵- «ساهل» امر از ریشه «مسهله» به معنای مدارا کردن است.

جمله وجود دارد که هر گاه روزگار با تو مدارا کند تو هم آسان بگیر و مدارا کن و به گفته شاعر:

إِذَا الدَّهْرُ أَعْطَاكَ الْعِنَانَ فَسُرِّ بِهِ *** رُوَيْدًا وَلَا تَعْنَفْ فَيُضْبِحُ شَامِسًا

هنگامی که روزگار زمام خود را در اختیار تو بگذارد آرام با او حرکت کن و فشار میاور که ممکن است چموش و سرکش شود.

در بیست و ششمین توصیه می فرماید: «هیچ گاه نعمتی را که داری به خاطر اینکه بیشتر به دست آوری به خطر مینداز؛ (وَلَا تُخَاطِرُ بِشَيْءٍ رَجَاءَ أَكْثَرِ مِنْهُ)».

گاه انسان، نعمت هایی در اختیار دارد؛ ولی طمع و فزون طلبی او را وادار می کند که برای به چنگ آوردن نعمت بیشتر آن را به مخاطره افکند. این کار عاقلانه نیست. مثل اینکه انسان مال خود را در اختیار افرادی که آگاهی بر تجارت و مضاربه ندارند به هوای قول هایی که برای سود بیشتر می دهند بگذارد و سرانجام نه تنها سودی عایدش نشود بلکه اصل سرمایه نیز از دست بدهد.

سرانجام در بیست و هفتمین و آخرین توصیه (در این بخش از وصیت نامه) می فرماید: «از سوار شدن بر مرکب سرکش لجاجت برحذر باش که تو را بیچاره می کند»؛ (وَأَيُّكَ أَنْ تَجْمَحَ [\(۱\)](#) بِكَ مَطِيئَةُ اللَّجَاجِ).

لجاجت آن است که انسان بر سخن باطل یا طریقه نادرستی که بطلان آن بر او ثابت شده اصرار ورزد به گمان اینکه شخصیت خود را در انظار نشکند در حالی که اگر در این گونه موارد انسان در برابر حق تواضع کند و آن را پذیرا شود، اعتبار و آبروی او در انظار مردم بیشتر خواهد شد.

ص: ۱۸۱

۱- «تجمح» فعل مضارع از ریشه «جموح» به معنای سرکشی و چموشی است.

سول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «إِيَّاكَ وَاللَّجَاجَةَ فَإِنَّ أَوْلَهَا جَهْلٌ وَآخِرَهَا نَدَامَةٌ؛ از لجاجت پرهیز که آغازش جهل و نادانی و آخرش ندامت و پشیمانی است» (۱).

در حدیثی دیگر از همین امام (علیه السلام) می خوانیم: «لا مَزَكَبَ أَجْمَعَ مِنَ اللَّجَاجِ؛ مرکبی سرکش تر از لجاجت نیست» (۲).
به راستی اگر کسی تنها وصایای بیست و هفت گانه این بخش از وصیت نامه را که با عباراتی کوتاه و پرمعنا ایراد شده بود در زندگی خود پیاده کند چه سعادت نصیب او می شود و اگر جامعه ای توفیق عمل به آن را یابد چه جامعه ای خوشبخت و سعادت مند خواهد بود.

در برابر بدی ها نیکی کن!

امام (علیه السلام) در این بخش از وصیت نامه وظیفه انسان را در برابر دوستانش ضمن چند توصیه بیان می فرماید؛ نخست می گوید: «در برابر برادر دینی خود (این امور را بر خویش تحمیل کن:) به هنگام قطع رابطه از ناحیه او، تو پیوند برقرار نما و در زمان قهر و دوریش به او نزدیک شو، در برابر بخلش، بذل و بخشش و به وقت دوری کردنش نزدیکی اختیار کن، به هنگام سخت گیریش نرمش و به هنگام جرم عذرش را پذیر آن گونه که گویا تو بنده او هستی و او صاحب نعمت توست»؛ (اِحْمِلْ نَفْسَكَ مِنْ أُخِيكَ عِنْدَ صَيْرُمِهِ (۳) عَلَى الصَّلَةِ، وَعِنْدَ صُدُودِهِ (۴) عَلَى اللَّطْفِ (۵) وَالْمُقَارَبَةِ، وَعِنْدَ جُمُودِهِ (۶) عَلَى الْبَدْلِ، وَعِنْدَ تَبَاعُدِهِ عَلَى الدُّنُوِّ، وَعِنْدَ شِدَّتِهِ عَلَى اللَّيْنِ، وَعِنْدَ جُرْمِهِ عَلَى الْعُذْرِ، حَتَّى كَأَنَّكَ لَهُ عَبْدٌ، وَكَأَنَّهُ ذُو نِعْمَةٍ عَلَيْكَ).

امام (علیه السلام) در این توصیه، فرزند خود را از مقابله به مثل در برابر خشونت و بی محبتی دوستان، بر حذر می دارد و در ضمن شش جمله،

ص: ۱۸۲

- ۱- بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۶۹، ح ۶.
- ۲- غرر الحکم، ح ۱۰۶۴۳.
- ۳- «صَيْرُم» به معنای قطع کردن و بریدن و جدا ساختن، در اینجا به قطع رابطه با دیگری اشاره دارد. نقطه مقابل آن صله و برقرار ساختن پیوند است.
- ۴- «صُدُود» مصدر و به معنای منع کردن است.
- ۵- «اللَّطْف» بر وزن «شرف» و در بعضی از نسخ بر وزن «قفل» آمده و به معنای محبت کردن و نیکی نمودن است.
- ۶- «جمود» در اینجا به معنای بخل است، نقطه مقابل بذل.

مقابله به ضد را در این گونه موارد توصیه می کند، چرا که مقابله به مثل پایه و اساس دوستی را به خطر می افکند و انسان دوستان خود را از دست می دهد؛ ولی اگر در برابر بی مهری مهر ورزد و در برابر بدی ها نیکی کند، به زودی دوستش به اشتباه خود پی می برد و شرمنده می شود و در مقام جبران بر می آید و پایه های دوستی محکم تر از پیش می شود.

عبارات امام (علیه السلام) در اینجا در واقع شرح چیزی است که در قرآن کریم آمده است: «ادْفَعِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عِدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ * وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ»؛ بدی را با نیکی دفع کن ناگاه (خواهی دید) همان کس که میان تو و او دشمنی است، گویی دوستی گرم و صمیمی است اما جز کسانی که دارای صبر و استقامتند به این مقام نمی رسند و جز کسانی که بهره عظیمی (از ایمان و تقوا) دارند به آن نائل نمی شوند» (۱).

گرچه این آیه در مورد دشمنان است، ولی به طور مسلم درباره دوستان نیز صادق خواهد بود. سیره پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و ائمه هدی (علیهم السلام) و علمای بزرگ نیز همین معنا را نشان می دهد که جز در موارد استثنایی در برابر بدی های دوستان و دشمنان، به مقابله به مثل بر نمی خواستند.

از آنجا که بعضی از افراد پست و کوتاه فکر ممکن است از این گونه رفتار سوء استفاده کنند، امام (علیه السلام) این گروه را استثنا کرده می فرماید: «اما

ص: ۱۸۳

بر حذر باش از اینکه این کار را در غیر محلش قرار دهی یا درباره کسی که اهلیت ندارد به کار بندی؛ (وَإِيَّاكَ أَنْ تَضَعَ ذَلِكَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ، أَوْ أَنْ تَفْعَلَهُ بِغَيْرِ أَهْلِهِ).

تفاوت جمله «وَإِيَّاكَ أَنْ تَضَعَ...» و جمله «أَوْ أَنْ تَفْعَلَهُ...» در این است که جمله دوم به افراد ناهل و لجوج و کینه توز اشاره دارد که نیکی در برابر بدی آنها سبب جرأت و جسارتشان می شود و مانند «ترحم بر پلنگ تیز دندان» است؛ ولی جمله اول ناظر به کسانی است که چنین حالتی ندارند؛ اما نیکی های مکرر در برابر بی مهری های آنها چه بسا سبب اشتباهشان می شود و خیال می کنند کار خوبی انجام داده اند.

تعبیر به «اِحْمِلْ» در آغاز این توصیه اشاره به این است که خوبی کردن در برابر بدی گرچه برای انسان مشکل است؛ ولی باید آن را بر خود تحمیل کرد.

حضرت در دومین توصیه می فرماید: «هرگز دشمن دوست خود را به دوستی مگیر که با این کار به دشمنی با دوست خود برخاسته ای»؛ (لَا تَتَّخِذَنَّ عَدُوَّ صَدِيقِكَ صَدِيقًا فُتَعَادِيَ صَدِيقَكَ).

این عملی منافقانه است که انسان هم با دوستش دوستی کند و هم با دشمن دوستش؛ این روش کسانی است که دوستی صادقانه ندارند و هدفشان این است که از هر کسی بهره بگیرند و در این راه از کارهای ضد و نقیض نیز پروا ندارند. البته این در جایی است که دشمنی دشمن ظالمانه باشد نه آنجا که دوست ما کار خلافی کرده و کار خلافتش سبب دشمنی افرادی شده است. نیز این سخن

در جایی است که هدف از طرح دوستی با دشمن دوست، اصلاح میان آنها نبوده باشد که اگر این کار به منظور اصلاح ذات البین باشد نه تنها زشت و ناپسند نیست، بلکه کاری بسیار شایسته است.

شایان توجه است که اندرز امام (علیه السلام) در اینجا تنها درباره اشخاص صادق نیست، بلکه درباره گروه ها و ملت ها و دولت ها نیز صادق است، هرچند در دنیای امروز بسیارند دولت هایی که با طرفین دعوا طرح دوستی می ریزند بی آنکه قصد صلح و سازشی داشته باشند، بلکه هدفشان این است که از هر دو برای تأمین منافع شخصی خود استفاده کنند. هم با ما دوستند و هم با دشمنان ما و جالب اینکه آن را پنهان نمی دارند؛ آشکارا با ما طرح دوستی عمیق می ریزند و آشکارا با دشمنان ما نرد عشق می بازند.

شخصی به امیرمؤمنان علی (علیه السلام) عرض کرد: من هم تو را دوست دارم و هم فلان شخص را - و نام بعضی از دشمنان امام (علیه السلام) را برد - (در بعضی از روایات آمده که نام معاویه را برد) امام (علیه السلام) فرمود: تو الان یک چشمی هستی یا به کلی نابینا شو (و دشمنانم را دوست بدار) و یا کاملاً بینا باش (و مرا دوست دار). (۱)

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: کسی خدمتش عرض کرد: فلان کس شما را دوست می دارد؛ ولی در بیزاری از دشمنانتان ضعیف است فرمود: «هَيْهَاتَ كَذَبَ مَنْ ادَّعَى مَحَبَّتَنَا وَلَمْ يَتَّبِرْ أَمِنْ عَدُوِّنَا؛ هیهات دروغ می گوید کسی که ادعای محبت ما می کند و از دشمنان ما بیزاری نمی جوید». (۲)

قرآن کریم خطاب

ص: ۱۸۵

۱- بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۵۸، ح ۱۷.

۲- همان مدرک، ح ۱۸.

به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «(لا- تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ)؛ هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی یابی که با دشمنان خدا و پیامبرش دوستی کنند، هرچند فرزند پدران، یا پسران یا برادران یا خویشاوندانشان باشند».(۱)

سپس در سومین توصیه در این بخش از وصیت نامه می فرماید: «نصیحت خالصانه خود را برای برادرت مهیا ساز خواه این نصیحت زیبا و خوشایند باشد یا زشت و ناراحت کننده»؛ (وَأَمَحْضُ (۲) أَخَاكَ النَّصِيحَةَ، حَسَنَةً كَأَنْتَ أَوْ قَبِيحَةً).

اشاره به اینکه بسیار می شود که دوستان انسان از نصایحی که ممکن است سبب آزردهی خاطر ما شود پرهیز می کنند و حقایق را کتمان می نمایند. آنها در واقع نصیحت کننده با اخلاص نیستند، زیرا اگر مشکل کسی را به او بگویند و موقتاً ناراحت شود؛ ولی او را از خطر و ضرر یا از گناهی رهایی بخشند بسیار بهتر از آن است که لب فرو بندند و او را در دام مشکلات و خطرات رها سازند.

متأسفانه بسیاری کسانی که روی همین گونه ملاحظات از اندرزهای به موقع صرف نظر می کنند و خدا را از خود ناراضی و به خلق خدا خیانت می نمایند.

جالب اینکه در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَيَّ مَنْ أَهْدَى إِلَيَّ عُيُوبِي؛ محبوب ترین دوستان من آنها هستند که عیوب مرا به من هدیه می کنند».(۳)

یعنی انسان عاقل نه تنها نباید از بیان عیوب خود بر زبان دیگران ناراحت شود، بلکه آنها را به گفتن این عیوب

ص: ۱۸۶

۱- مجادله، آیه ۲۲.

۲- «امحض» از ریشه «محض» بر وزن «وعظ» به معنای خالص کردن و در مورد نصیحت به معنای خیر خواهی خالی از هرگونه شائبه است.

۳- کافی، ج ۲، ص ۶۳۹، ح ۵.

در حدیث پرمعنای دیگری از امام باقر(علیه السلام) چنین نقل شده است که به یکی از دوستانش فرمود: «اتَّبِعْ مَنْ يُبْكِيكَ وَهُوَ لَكَ نَاصِحٌ وَلَا تَتَّبِعْ مَنْ يُضْحِكُكَ وَهُوَ لَكَ غَاشٌّ؛ از کسی پیروی کن که تو را می گریاند؛ اما خالصانه سخن می گوید و از آن کس بپرهیز که تو را می خنداند اما ناخالصانه حرف می زند (و زشتی هایت را در نظرت زیبا نشان می دهد)».(۱)

امام(علیه السلام) در چهارمین توصیه اش می فرماید: «خشم خود را جرعه جرعه فرو بر که من جرعه ای شیرین تر و خوش عاقبت تر و لذت بخش تر از آن ندیدم»؛ (وَتَجَرَّعِ الْغَيْظَ فَإِنِّي لَمْ أَرْ جُرْعَةً أَحْلَى مِنْهَا عَاقِبَةً وَلَا أَلَذَّ مَعْبَةً(۲)).

امام(علیه السلام) در اینجا خشم را به داروی تلخی تشبیه می کند که نوشیدنش سخت و طاقت فرساست و به همین دلیل انسان ناچار است آن را کم کم و به صورت جرعه جرعه بنوشد؛ ولی دارویی بسیار شفا بخش است و عاقبتش شیرین و لذیذ، زیرا انسان را از شرمساری و ندامت و پشیمانی و زیان های بسیار که غالباً به هنگام خشم در صورت عدم خویشتن داری دامان انسان را می گیرد، نجات می دهد.

در کافی از امام باقر(علیه السلام) نقل شده است که فرمود: پدرم به من چنین نصیحت کرد: «يَا بُنَيَّ مَا مِنْ شَيْءٍ أَقْرَبَ لِعَيْنِ أَبِيكَ مِنْ جُرْعَةٍ غَيْظٍ عَاقِبَتُهَا صَبْرٌ وَمَا مِنْ شَيْءٍ يَسْرِئُنِي أَنْ لِي بِذُلِّ نَفْسِي حُمْرُ النَّعَمِ؛ فرزندم چیزی همچون صبر در هنگام خشم مایه روشنی چشم من نخواهد بود و من دوست ندارم نفس خویش را (به هنگام غضب) ذلیل سازم هر چند ثروت

ص: ۱۸۷

۱- همان مدرک، ص ۶۳۸، ح ۲.

۲- «مَعْبَةٌ» از ریشه «عَبَّ» به معنای عاقبت گرفته شده است. این ریشه گاهی در مورد کارها و اموری که یک در میان انجام می شود اطلاق می گردد؛ مانند روایت معروفی که از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله) نقل شده که به بعضی از یارانش فرمود: «زُرْ غَيْبًا تَزِدُّ حُبًّا؛ همه روز به دیدن من نیا، بلکه یک روز در میان باشد تا محبت شدیدتر شود». (مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۷۴، ح ۱۲۲۱۰)

های عظیمی در برابر آن به دست آورم» (۱).

در حدیثی نیز از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «مَنْ كَظَمَ غَيْظًا وَلَوْ شَاءَ أَنْ يُمِضَ بِهِ أَمْضَاهُ أَمَلًا اللَّهُ قَلْبُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رِضَاءً؛ کسی که خشم خود را فرو برد در آنجا که می تواند بر طبق آن عمل کند (ولی خودداری نماید) خداوند روز قیامت قلبش را از خوشنودی خود پر می کند» (۲).

در پنجمین توصیه می افزاید: «با کسی که با تو به خشونت رفتار می کند نرمی کن که امید می رود به زودی در برابر تو نرم شود»؛ (وَلِنْ (۳) لِمَنْ غَالَطَكَ (۴) فَإِنَّهُ يُوشِكُ أَنْ يَلِينَ لَكَ).

بسیارند کسانی که در هنگام خشونت راه خشونت را پیش می گیرند و خشونت ها به صورت تصاعدی پیش می رود و گاه به جاهای خطرناک می رسد؛ ولی اگر انسان بر نفس خویش مسلط باشد و با اراده و تصمیم خود را در برابر خشونت ها کنترل کند و به جای خشونت، راه نرمش را پیش گیرد، نه تنها خشونت ها پایان می گیرد، بلکه جای خود را به دوستی و محبت و نرمش می دهد همان گونه که قرآن مجید بر این معنا تأکید می نهد و نیکی را در برابر بدی توصیه می کند و نیکی را سبب جلب دوستی می داند. (۵).

حضرت در ششمین توصیه می فرماید: «با دشمن خود با فضل و کرم رفتار کن که در این صورت از میان دو پیروزی (پیروزی از طریق خشونت و پیروزی از طریق محبت) شیرین ترین را برگزیده ای»؛ (وَأُخِذْ عَلَى عَدُوِّكَ بِالْفَضْلِ فَإِنَّهُ أَحْلَى الظَّفَرَيْنِ).

این جمله در واقع تاکیدی است بر آنچه در توصیه های قبل آمد؛ ولی با

ص: ۱۸۸

۱- کافی، ج ۲، ص ۱۱۰، ح ۱۰.

۲- همان مدرک، ح ۶.

۳- «لین» فعل امر از ریشه «لین» بر وزن «چین» به معنای نرم بودن است.

۴- «غالط» از ریشه «غلطت» به معنای خشونت (نقطه مقابل لینت و نرمش) گرفته شده است.

۵- به سوره فصلت، آیات ۳۴ و ۳۵ مراجعه شود.

تعبیری دلپذیر می فرماید: تو ممکن است از طریق شدت و خشونت بر دشمنت پیروز شوی و نیز ممکن است از طریق ابراز محبت و دوستی؛ به یقین دومی شیرین تر است و عاقبت بهتری دارد، چرا که در آینده بیم خشونتی نخواهی داشت در حالی که اگر با خشونت پیروز شوی هر زمان انتظار خشونت جدیدی از سوی دشمن خواهی داشت و به تعبیر دیگر در روش اول دشمن همچنان دشمن باقی می ماند در حالی که در روش دوم، دشمن مبدل به دوست می گردد.

در کتاب مقاتل الطالبیین ابوالفرج اصفهانی داستان جالبی در این زمینه از موسی بن جعفر (علیهما السلام) نقل می کند که مردی از خاندان عمر چون حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) را می دید، به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) دشنام می داد تا حضرت را ناراحت کند. یکی از دوستان امام (علیه السلام) عرض کرد اجازه دهید آن مرد ناصبی را به قتل برسانیم. امام (علیه السلام) فرمود: نه. سپس سوار شد و به سوی مزرعه آن مرد ناصبی رفت و با مرکب خود مقداری از زراعت او را پایمال کرد. مرد ناصبی فریاد برآورد: زراعت ما را پایمال نکن. امام (علیه السلام) (به خاطر مصالحتی) گوش به حرف او نداد و همچنان پیش آمد تا نزد او رسید و با او به شوخی و مزاح پرداخت سپس فرمود: چقدر هزینه کشت این زراعت تو شده است عرض کرد: صد دینار. فرمود: چقدر امید داری که سود کنی؟ عرض کرد: نمی دانم. امام (علیه السلام) فرمود: (نگفتم چقدر سود می کنی) گفتم: چقدر امید داری سود کنی؟ عرض کرد: صد دینار. امام (علیه السلام) سیصد

دینار در آورد و به او بخشید. آن مرد برخاست و سر امام(علیه السلام) را بوسید. هنگامی که امام(علیه السلام) بعد از این ماجرا وارد مسجد شد آن مرد ناصبی برخاست سلام کرد و گفت: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ؛ خدا می داند رسالت و نبوت خود را در چه خاندانی قرار دهد» یاران آن مرد ناصبی برخاستند و او را نهی کردند و گفتند: این چه کاری است که می کنی؟ مرد ناصبی به آنها دشنام داد. در اینجا امام(علیه السلام) به یارانش فرمود: کدام یک بهتر بود آنچه را شما می خواستید یا آنچه را من می خواستم؟^(۱)

آن گاه امام(علیه السلام) در هفتمین توصیه می فرماید: «اگر خواستی پیوند برادری و رفاقت را قطع کنی جایی برای آشتی بگذار که اگر روزی خواست باز گردد بتواند»؛ (وَإِنْ أَرَدْتَ قَطِيعَهُ أَخِيكَ فَاسْتَبِقِ لَهُ مِنْ نَفْسِكَ بَقِيَّةً يَرْجِعُ إِلَيْهَا إِنْ بَدَأَ لَهُ ذَلِكَ يَوْمًا مَا).

اشاره به اینکه هم چنان که انسان در دوستی باید حد اعتدال را نگه دارد و همه اسرار خویش را نزد دوستش فاش نکند که اگر روزی دوستی مبدل به دشمنی شد گرفتار زیان و خسران نشود، همین گونه اگر انسان پیوند دوستی را برید نباید تمام پل های پشت سر خود را ویران سازد، زیرا بسیار می شود که طرف پشیمان می گردد و می خواهد به دوستی برگردد؛ ولی راهی در برابر او باقی نمانده است.

همین تعبیر به صورت جامع تری در کلام دیگری از امیر مؤمنان(علیه السلام) (مطابق آنچه در بحارالانوار آمده) دیده می شود که می فرماید: «أَحِبِّ حَبِيبَكَ هَوْنًا مَا فَعَسَى أَنْ يَكُونَ بَغِيضَكَ

ص: ۱۹۰

۱- مقاتل الطالبیین، ص ۳۳۲. مرحوم علامه مجلسی همین داستان را به صورت مشروح تر در بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۰۲، ح ۷ آورده است.

يَوْمًا مَا وَأَبْغَضَ بَغِيضِكَ هَوْنًا مَا فَعَسَيْ أَنْ يَكُونَ حَبِيْبِكَ يَوْمًا مَا؛ با دوستت در حد اعتدال دوستی کن شاید روزی دشمنت شود و با دشمنت در حد اعتدال دشمنی کن شاید روزی دوستت شود (مبادا از کارهایی که در حق او کردی شرمنده شوی)» (۱).

به گفته ابن ابی الحدید بعضی از دانشمندان این مطلب را به بیان دیگری گفته اند: «إِذَا هَوَيْتَ فَلَا تُكُنْ غَالِيًا وَإِذَا تَرَكَتَ فَلَا تُكُنْ قَالِيًا؛ هرگاه به کسی علاقه مند شدی راه غلو را درپیش نگیر و هرگاه او را رها ساختی راه عداوت را در پیش مگیر» (۲).

حضرت در آخرین و هشتمین توصیه این بخش از وصیت نامه می فرماید: «کسی که درباره تو گمان نیکی ببرد با عمل گمانش را تصدیق کن»؛ (وَمَنْ ظَنَّ بِكَ خَيْرًا فَصَدِّقْ ظَنَّهُ).

اشاره به اینکه اگر مثلاً تو را اهل خیر و بذل و بخشش و سخاوت می داند و از تو چیزی خواست به او کمک کن تا گمان او را تصدیق کرده باشی و بزرگواری تو تثبیت شود.

این گونه رفتار دو مزیت دارد؛ هم خوش بینی و حسن ظن مردم را تثبیت می کند و هم با این خوش بینی ها انسان به راه خیر کشیده می شود.

بسیار اتفاق می افتد که افرادی نزد انسان می آیند و می گویند مشکلی داریم که گمان می کنیم تنها به دست تو حل می شود انسان باید در حل مشکل چنین افرادی بکوشد و حسن ظن آنها را به سوء ظن تبدیل نکند.

حق دوست را ضایع مکن

امام (علیه السلام) در ادامه وصیت نامه پربارش همانند سابق، نصایحی پرمعنا در قالب عبارات کوتاهی برای فرزند دلبندهش بیان می

ص: ۱۹۱

۱- بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۷۷، ح ۱۴.

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۱۰.

کند. نخست می فرماید: «هیچ گاه به اعتماد رفاقت و یگانگی که بین تو و برادرت است حق او را ضایع مکن زیرا آن کس که حقش را ضایع کنی برادر تو نخواهد بود»؛ (وَلَا تَضَيِّعَنَّ حَقَّ أَخِيكَ اِتِّكَالًا عَلٰی مَا بَيْنَكَ بَيْنَهُ، فَإِنَّهُ لَيْسَ لَكَ بِأَخٍ مِّنْ أَضْعَتِ حَقِّهِ).

اشاره به اینکه همیشه برادران از یکدیگر انتظار دارند که به حقوقشان احترام گذارده شود. اگر خلاف آن را ببینند پایه های اخوت متزلزل می گردد؛ ولی مع الاسف افرادی هستند که بر خلاف این فکر می کنند و گمان دارند اگر حق برادر و دوستان و نزدیکان را نادیده بگیرند مهم نیست و قابل گذشت است. در حالی که این اشتباه بزرگی است، زیرا این گونه بی مهری ها اگر فوراً اثر نگذارد تدریجاً همچون موریانه پایه های محکم اخوت را می خورد و سست می کند.

این سخن به آن می ماند که شخصی طلبکاران زیادی دارد و تمام سعی او بر این است که دیگران را راضی کند و از مطالبات دوستانش غافل می شود و معتقد است بی اعتنایی به حق آنان مانعی ندارد.

در توصیه دیگر می افزاید: «نباید خاندان تو بدبخت ترین و ناراحت ترین افراد نسبت به تو باشند»؛ (وَلَا يَكُنْ أَهْلَكَ أَشَقَى الْخَلْقِ بِكَ).

اشاره به اینکه نباید با آنها چنان بد رفتاری کنی که با تو مخالف شوند آن چنان که تمنای مرگ تو و زوال نعمت تو را داشته باشند. در تفسیر این جمله این احتمال نیز وجود دارد که نباید همه توجه خود را به دوستان و افراد مورد علاقه خویش داشته باشی و

از خانواده ات غافل شوی و آنها در درد و رنج و بدبختی زندگی کنند.

کم نیستند کسانی که بیشترین وقت خود را با دوستان و یاران می گذرانند و عیش و نوش هایشان با آنهاست و کمک ها و محبت هایشان متوجه آنان؛ ولی خانواده های آنها در محرومیت شدید از نظر زندگی یا از نظر محبت و صفا و صمیمیت زندگی می کنند.

در حدیثی از امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا(علیهما السلام) می خوانیم: «يَتَّبِعِي لِلرَّجُلِ أَنْ يُوسِّعَ عَلَي عِيَالِهِ كَيْلًا يَتَمَنَّوْا مَوْتَهُ؛ سزاوار است (هرگاه انسان نعمتی پیدا کرد) خانواده خود را در رفاه قرار دهد مبادا (تضییق بر آنان سبب شود که) آرزوی مرگ او را کنند». سپس امام(علیه السلام) در ذیل روایت فرمود: «کسی بود که امام(علیه السلام) نعمتی به او داد و او آن نعمت را از خانواده خود دریغ داشت خدا آن نعمت را از او گرفت و به دیگری داد».(۱)

در سومین توصیه می افزاید: «به کسی که به تو علاقه ندارد (و بی اعتنایی یا تحقیر می کند) اظهار علاقه مکن»؛ (وَلَا تَرْغَبَنَّ فِيمَنْ زَهَدَ (۲) عَنْكَ).

زیرا چنین علاقه ای باعث ذلت و خواری انسان می شود. درست است که طبق دستورات گذشته انسان باید با کسی که از او قطع رابطه کرده پیوند برقرار سازد؛ ولی این در جایی است که طرف مقابل جواب مثبت دهد؛ اما اگر او بی اعتنایی و تحقیر می کند نباید تن به ذلت داد و به سراغش رفت، بلکه باید عطایش را به لقایش بخشید. مطابق ضرب المثل معروف، انسان باید برای کسی بمیرد که او برایش تب می کند.

در

ص: ۱۹۳

۱- کافی، ج ۴، ص ۱۱، ح ۳.

۲- واژه «زهد» خواه با «فی» متعدی شود یا با «عن» هر دو به معنای بی اعتنایی کردن است و زاهد را از این جهت زاهد می گویند که نسبت به زرق و برق دنیا بی اعتناست.

چهارمین توصیه می فرماید: «و نباید برادرت در قطع پیوند برادری نیرومندتر از تو در برقراری پیوند باشد و نه در بدی کردن قوی تر از تو در نیکی نمودن»؛ (وَلَا يَكُونَنَّ أَخُوكَ أَقْوَى عَلَى قَطِيعَتِكَ مِنْكَ عَلَى صِلَتِهِ، وَلَا تَكُونَنَّ عَلَى الْإِسَاءِ أَقْوَى مِنْكَ عَلَى الْإِحْسَانِ).

اشاره بر اینکه هر قدر او در قطع پیوند می کوشد، تو بیش از وی اصرار بر پیوند داشته باش و هر چه او در بدی تلاش می کند، تو بیشتر در نیکی تلاش کن.

البته این در مورد کسانی است که نیکی ها و محبت ها در آنان تأثیر مثبت می گذارد، بنابراین منافاتی با جمله قبل ندارد.

در پنجمین توصیه می فرماید: «و هرگز نباید ظلم و ستم کسی که بر تو ستم روا می دارد بر تو گران آید، زیرا او در واقع سعی در زیان خود و سود تو دارد (بار گناه خود را سنگین می کند و ثواب و پاداش تو را افزون می سازد)»؛ (وَلَا يَكْبُرَنَّ عَلَيْكَ ظُلْمٌ مَنْ ظَلَمَكَ، فَإِنَّهُ يَسْعَى فِي مَضْرَّتِهِ وَنَفْعِكَ).

اشاره به اینکه انسان نباید در برابر ستم هایی که به او می شود زیاد ناراحت و مأیوس گردد و امید به زندگی را از دست دهد و باید این سخن مایه تسلی خاطر او باشد که ظالم تیشه به ریشه خود می زند و بار گناهان مظلوم را نیز بر دوش می کشد. در واقع زیان ظلم نخست دامن او را می گیرد و با دست خود بار مظلوم را سبک می کند.

این سخن شبیه روایتی است که در باب غیبت وارد شده است که یکی از

بزرگان شنید کسی درباره او غیبت کرده است هدیه ای برای او فرستاد. او تعجب کرد. آن مرد بزرگ فرمود: شنیدم حسنات را به نامه اعمال منتقل کردی و سیئاتم را پذیرفتی من هم در برابر این خدمت خواستم تشکری کرده باشم.

این سخن بدان معنا نیست که انسان در مقابل ظالمان سکوت کند، زیرا می دانیم شعار اسلام این است: «لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ»؛ نه ستم می کنید و نه بر شما ستم می شود» (۱) و می دانیم امام علی (علیه السلام) در وصیت نامه خود که در بستر شهادت بود به فرزندان خود تأکید کرد: «كُونَا لِلظَّالِمِ خَصِيمًا وَلِلْمَظْلُومِ عَوْنًا؛ دشمن ظالم و کمک کار مظلوم باشید». (۲) بلکه منظور این است، هنگامی که ستمی بر انسان وارد می شود و او توانی برای برطرف کردن ظلم ندارد گرفتار یأس و ناامیدی و بدبینی نشود و زبان به نفرین و آه و ناله ننگشاید. شاهد این سخن حدیث معروفی است که از پیغمبر اکرم نقل شده زمانی که شنید گردنبد عایشه را سارقی برده است و عایشه پیوسته به سارق نفرین می کند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «لَا تَمْسَحِي عَنْهُ بِدُعَائِكَ؛ عذاب او را با نفرین های خود از میان نبر» (۳) یعنی خویشتن دار باش و بدان او به خود ستم کرده و خداوند در برابر صبر و تحمل به تو پاداش خواهد داد.

در اینجا نکته باریکی است که باید به آن توجه داشت و آن اینکه ظالم (مثلا سارق) هم خسارت مالی بر مظلوم وارد می کند و هم او را گرفتار آزار روحی می سازد و خدا به هر دو علت او را مجازات خواهد

ص: ۱۹۵

۱- بقره، آیه ۲۷۹.

۲- نهج البلاغه، نامه ۴۷.

۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۱۱.

کرد؛ ولی اگر مظلوم با نفرین های مکرر تشفی قلب و آسودگی خاطر پیدا کند طبعاً عذاب ظالم کمتر می شود.

از آنچه گفتیم روشن می شود آنچه بعضی از شارحان مانند ابن ابی الحدید تمایل بدان پیدا کرده اند که خاموش نشستن در برابر ظلم ظالم قاعده ای کلی است، اشتباه بزرگی است؛ بلکه باید گفت این یک استثنا و مربوط به موارد خاص است و اصل کلی در اسلام نه ظلم کردن و نه تن به ظلم دادن است.

سرانجام امام (علیه السلام) در ششمین توصیه این بخش از وصیت نامه می فرماید: «و پاداش کسی که تو را خوشحال می کند این نیست که به او بدی کنی»؛ (وَلَيْسَ جَزَاءُ مَنْ سَرَّكَ أَنْ تَسُوَّهُ).^(۱)

این گفتار برگرفته از قرآن مجید است که می فرماید: «(هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ)؛ آیا جزای نیکی جز نیکی است»^(۱).

بعضی از شارحان این جمله را کلام مستقل ندانسته اند و گفته اند ادامه توصیه قبل است، زیرا امام (علیه السلام) می فرماید: ظالم، به خود زیان می رساند و به تو سود می دهد، بنابراین کسی که به تو سود می دهد نباید او را (از طریق نفرین و ابراز ناراحتی های مکرر) ناراحت کنی.

یازده اندرز دیگر

امام (علیه السلام) در این بخش از وصیت نامه پربار خود نیز به بیست و هشت موضوع مهم به عنوان نصیحت اشاره می کند و بیش از پیش این وصیت نامه را پربارتر می سازد.

یکم. نخست درباره رزق و روزی هایی که بسیاری از مردم با حرص و ولع به دنبال آنند می فرماید: «پسرم بدان که روزی بر دو گونه است: یک نوع، روزی

ص: ۱۹۶

است که به جستجوی آن برمی خیزی (و باید برخیزی) و نوع دیگری آن که به سراغ تو خواهد آمد حتی اگر به دنبالش نروی خود به دنبال تو می آید؛ (وَاعْلَمُ يَا بُنَيَّ أَنَّ الرَّزْقَ رِزْقَانِ: رِزْقٌ تَطْلُبُهُ، وَرِزْقٌ يَطْلُبُكَ، فَإِنْ أَنْتَ لَمْ تَأْتِهِ أَتَاكَ).

این جمله به قرینه جمله مشابه؛ اما مفصل تری که در کلمات قصار(۱) آمده ناظر به آن است که انسان نباید در تحصیل روزی حریص باشد و نیز نباید سست و تنبل شود.

منظور امام(علیه السلام) از روزی هایی که انسان باید به دنبال آن برود کسب و کارهای روزانه است؛ مانند زراعت، صنعت، تجارت و امثال آن و منظور از روزی هایی که به دنبال انسان می آید، هرچند انسان به دنبال آن نرود اموری مانند ارث، هدایا و یا تجارت و درآمدهای غیر منتظره ای است که انسان به چنگ می آورد؛ بنابراین اگر روزی های قسم اول برای او تنگ شود نباید از لطف خدا مأیوس گردد و در عین تلاش و کوشش بیشتر انتظار روزی های ناخواسته را داشته باشد.

هنگامی که انسان در جهان خلقت، موارد زیادی از نوع دوم را می بیند، این امید در دل او قوت بیشتری پیدا می کند. روزی جنین در عالم رحم از طریق بند ناف متصل به مادر تأمین است و بعد از تولد آنچه را برای حیات خود لازم دارد از سینه مادر می مکد، قرآن مجید می گوید: «(وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ)؛ هیچ جنبه ای در زمین نیست مگر اینکه روزی او بر خداست.

ص: ۱۹۷

و او قرارگاه و محل نقل و انتقالشان را می داند؛ همه اینها در کتاب مبین (لوح محفوظ) ثبت است»^(۱).

مخصوصاً اگر انسان با تقوا باشد و از درآمدهای حرام پرهیزد، خداوند مژده وسعت رزق را به او داده است (وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ)^(۲).

از سوی دیگر مشاهده می کنیم که در جهان خلقت روزی های بسیار گران بها و ضروری برای زندگی انسان به طور فراوان به مقتضای رحمانیت خداوند به همه انسان ها اعم از مؤمن و کافر ارزانی داشته شده همچون نور خورشید، برکات زمین، باران و اکسیژن هوا که زندگی بدون آن غیر ممکن است. اینها همه روزی هایی هستند که به سراغ انسان می آیند، هرچند او به سراغش نرود.

قرآن مجید نیز می فرماید: «وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ»؛ و روزی شما در آسمان است و نیز آنچه شما وعده داده می شوید»^(۳).

نیز می فرماید: «وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَخْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعِيدَ مَوْتِهَا»؛ از آیات و نشانه های خدا رزقی (بارانی) است که از آسمان برای شما نازل می کند و بوسیله آن زمین را بعد از مردنش حیات می بخشد»^(۴).

گرچه این آیه به قرآینی موجود در آن، تنها ناظر به دانه های حیات بخش باران است؛ ولی آیه قبل مفهوم گسترده تری دارد که شامل نور آفتاب که منبع هرگونه حرکت در روی کره زمین است و هوا که مایه حیات همه موجودات زنده است نیز می شود.

در تاریخ پیشینیان، گاه داستان ها از حوادثی پرده برمی دارد که مصداق زنده روزی هایی است که به دنبال انسان می آید بی

ص: ۱۹۸

۱- هود، آیه ۶.

۲- طلاق، آیه ۲ و ۳.

۳- ذاریات، آیه ۲۲.

۴- جاثیه، آیه ۵.

آنکه او بخواهد. از جمله داستانی که ابن ابی الحدید در شرح این جمله از عماد الدوله (از سلاطین آل بویه) نقل می کند و آن زمانی بود که عماد الدوله وارد شیراز شد و ابن یاقوت را که بر آن حکومت می کرد مجبور به فرار نمود. این در حالی بود که وضع مالی عماد الدوله بسیار بد بود. هنگامی که از بیابان می گذشت یکی از پاهای اسب او ناگهان در زمین فرو رفت. ناچار شد از اسب پیاده شود. غلامان به کمک او آمدند و او را نجات دادند. ناگاه دیدند در آنجا نقب وسیعی است. عماد الدوله دستور داد آن را حفر کنند. ناگهان انبار عظیم و ذخایر پر قیمتی را که مربوط به ابن یاقوت بود در آنجا یافتند. روز دیگری در همان شهر استراحت کرده بود و به پشت خوابیده بود همان خانه ای که قبلاً ابن یاقوت در آن ساکن بود. ناگهان ماری را بر فراز سقف مشاهده کرد. به غلامان گفت بالا بروید و مار را بکشید. مار فرار کرد و در لابه لای چوب های سقف پنهان شد. عماد الدوله دستور داد چوب ها را بشکنید و مار را بیرون بیاورید و بکشید. هنگامی که چوب ها را شکستند دیدند بیش از پنجاه هزار دینار در آنجا ذخیره و جاسازی شده است. در حادثه دیگری، نیاز به دوختن لباسی داشت، گفتند: در اینجا خیاط ماهری است که پیش از این لباس های ابن یاقوت را او می دوخت و او مردی است باایمان و اهل خیر. تنها اشکال او این است که کراست و چیزی نمی

شود (اما می تواند سخن بگوید) عماد الدوله دستور داد او را احضار کردند؛ ولی او بسیار متوحش و ترسان بود هنگامی که نزد عماد الدوله حاضر شد به او گفت: من می خواهم لباسی این گونه و آن گونه برای من بدوزی. (خیاط چون کر بود نفهمید و ذهنش به مسأله دیگری منتقل شد، لذا) خیاط لرزید و با صدایی لرزان گفت: به خدا سوگند ای مولای من ابن یاقوت بیش از چهار صندوق در نزد من امانت نداشت اگر دشمنان من چیزی غیر از این بگویند باور نکن. عمادالدوله تعجب کرد و دستور داد صندوق ها را حاضر کنند. دید تمام آنها مملو از طلا و زینت آلات و جواهرات است که همه تعلق به ابن یاقوت داشته و او به عنوان غنیمت آنها را تصاحب کرد.^(۱)

دوم. دومین نصیحت و اندرز پر فایده امام آن است که می فرماید: «چه زشت است خضوع (در برابر دیگران) به هنگام نیاز و جفا و خشونت به هنگام بی نیازی و توانگری»؛ (مَا أَقْبَحَ الْخُضُوعَ عِنْدَ الْحَاجَةِ، وَالْجَفَاءَ عِنْدَ الْغِنَى).

اشاره به اینکه افراد ضعیف النفس به هنگام نیاز به این و آن چنان ذلیلانه عرض حاجت می کنند که تمام شخصیت آنها را زیر سؤال می برد؛ ولی به هنگام بی نیازی و توانگری کسانی را که دست نیاز به آنها دراز می کنند با خشونت بر می گردانند. هر دو صفت از نکوهیده ترین رذایل اخلاقی است. باید به هنگام نیاز، مناعت طبع را حفظ کرد و به هنگام بی نیازی و توانگری، لطف و محبت و تواضع را دریغ نداشت.

بعضی از شارحان نهج البلاغه^(۲)

ص: ۲۰۰

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۱۴.

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۱۵.

این سخن را ناظر به آنچه در آیه ذیل است می دانند: (حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرِينِ بِهِم بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ جَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنَّا أَنْجَيْنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ * فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَنْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ)؛ زمانی که در کشتی قرار می گیرید و بادهای موافق کشتی نشینان را (به سوی مقصد) می برد و خوشحال می شوند، (ناگهان) طوفان شدیدی میوزد، و امواج از هر سو به سراغ آنها می آید و گمان می کنند هلاک خواهند شد. (در آن هنگام) خدا را از روی خلوص عقیده می خوانند که اگر ما را از این گرفتاری نجات دهی حتماً از سپاسگزاران خواهیم بود * اما هنگامی که خدا آنها را رهایی بخشید (بار دیگر) به ناحق در زمین ستم می کنند». (۱)

به این ترتیب جمله های بالا را ناظر به رابطه خلق و خالق دانسته اند در حالی که چنین نیست و ظاهر این است که این جمله ها ناظر به رابطه خلق با خلق است و گرنه خضوع در برابر خالق در هر حال شایسته است.

منظور از خضوع در اینجا تواضع معقول نیست، بلکه تواضع های ذلیلانه و توأم با حقارت است و منظور از جفا، خشونت و بی احترامی و بی مهری و بی محبتی است.

در حدیث شریف علوی می خوانیم: «مَا أَحْسَنَ تَوَاضُعَ الْأَعْتِيَاءِ لِلْفُقَرَاءِ طَلَبًا لِمَا عِنْدَ اللَّهِ وَأَحْسَنُ مِنْهُ تِيَةُ الْفُقَرَاءِ عَلَى الْأَعْتِيَاءِ اتِّكَالًا عَلَى اللَّهِ؛ چه زیباست تواضع و فروتنی ثروتمندان در برابر فقرا برای رسیدن به پاداش

ص: ۲۰۱

های الهی و از آن بهتر بی اعتنایی و ابای نفس مستمندان در برابر اغنیا به جهت توکل بر خداست» (۱).

یکی از شعرا در این زمینه شعر زیبایی گفته است:

خُلُقَانٍ لَا أَرْضَاهُمَا لِفَتَى *** تَبَهُ الْغِنَى وَ مَدَّلَهُ الْفَقْرُ

فَإِذَا غَنَيْتَ فَلَا تَكُنْ بَطْرًا *** وَ إِذَا افْتَقَرْتَ فَتَهُ عَلَى الدَّهْرِ

دو ویژگی است که من هرگز برای هیچ جوانمردی آنها را نمی پسندم: تکبر اغنیا و اظهار ذلت فقرا. بنابراین هنگامی که توانگر شدی متکبر و بی اعتنا مباش و هنگامی که فقیر شدی در برابر تمام دنیا بی اعتنا باش.

سوم. «تنها از دنیا آنقدر مال تو خواهد بود که با آن سرای آخرت را اصلاح کنی»؛ (إِنَّمَا لَكَ مِنْ دُنْيَاكَ، مَا أَصْلَحْتَ بِهِ مَثْوَاكَ) (۲).

اشاره به اینکه ثروت های دنیا می آید و می رود و گاه آلف و الوف از انسان باقی می ماند و به دست دیگران می افتد که حسابش در قیامت با اوست و لذتش در دنیا برای دیگران. هیچ یک از اینها مال حقیقی انسان نیست. تنها آن مقدار که برای اصلاح سرای آخرت از پیش فرستاده است مال حقیقی اوست.

در حدیثی از کلمات قصار امام (علیه السلام) می خوانیم: «لِكُلِّ امْرِئٍ فِي مَالِهِ شَرِيكَانِ: الْوَارِثُ وَالْحَوَادِثُ؛ برای هر انسانی در اموالش دو شریک است: وارث و حوادث (حوادثی که اموال او را بر باد می دهد)» (۳).

در حدیث دیگری، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «يَقُولُ ابْنُ آدَمَ مِائِي مِائِي وَهِيَ لَكَ مِنْ مَالِكَ إِلَّا مَا أَكَلْتَ فَأَفْئِيَتْ أَوْ لَبَسَتْ فَأَبْلَيْتَ أَوْ تَصَدَّقْتَ فَأَمْضَيْتَ وَمَا عَدَا ذَلِكَ فَهُوَ مَالُ الْوَارِثِ؛ انسان می گوید: مال من مال من (کدام مال؟) آیا

ص: ۲۰۲

۱- نهج البلاغه، کلمات قصار، ۴۰۶.

۲- «مثنوی» به معنای جایگاه و در اینجا به معنای جایگاه آخرت است.

۳- نهج البلاغه، کلمات قصار، ۳۳۵.

مال تو چیزی جز آن است که خورده ای و از بین برده ای یا پوشیده ای و کهنه و فرسوده کرده ای و یا صدقه داده ای و آن را (برای سرای آخرت) گذارده ای و غیر از آن هر چه هست مال وارث است»^(۱).

یعنی مال واقعی انسان تنها دو بخش است: بخشی که آن را مصرف و حداقل در دنیا از آن استفاده می کند و بخش دیگری که ذخیره آخرت و یوم المعاد می سازد، بقیه اموالی خیالی هستند که گاه در حوادث از بین می روند و اگر باقی بماند نصیب وارث است.

چهارم. حضرت به نکته مهم دیگری اشاره می کند که سزاوار است همه روز انسان به یاد آن باشد و آن اینکه می فرماید: «و اگر قرار است برای چیزی که از دست رفته ناراحت شوی و بی تابی کنی پس برای هر چیزی که به تو نرسیده نیز ناراحت باش (زیرا هر دو یکسان است)»؛ (وَإِنْ كُنْتَ جَازِعًا عَلَيَّ مَا تَقَلَّتْ (۲) مِنْ يَدَيْكَ، فَاجْزَعْ عَلَيَّ كُلَّ مَا لَمْ يَصِلْ إِلَيْكَ).

بسیارند افرادی که اگر مال و مقامی که داشتند از دست رفت، ناله و فریاد سر می دهند روزها و گاه ماه ها و سال ها دریغ و حسرت می خورند؛ اما نسبت به اموال و مقامی که به آنها هرگز نرسیده چنان دیدی را ندارند. در حالی که اگر دقت کنند هر دو شبیه هم است؛ مقدر بوده مال و مقامی یک یا چند سال در اختیار من باشد و بعد از آن به حسب اسباب ظاهری یا ماورای طبیعی برای من تقدیر نشده بوده است. چه فرق می

ص: ۲۰۳

۱- بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۳۸، ح ۶.

۲- «تَقَلَّتْ» از ریشه «فلت» بر وزن «فقر» در اصل به معنای خلاص شدن و نیز به معنای اموری است که ناگهانی و بدون تأمل از انسان صادر می شود.

کند میان بقا و حدوث؛ هرگاه در حدوث مقدر نبوده جزع نمی کنم چرا در بقا نیز چنین نباشد؟ البته گاه انسان خیال می کند که می بایست بیش از آن مدت در اختیارش بود؛ ولی بر حسب عالم اسباب خیال باطلی بوده و تأسف بر آن همانند تأسف کسی است که در خواب مال و مقامی را می بیند و هنگامی که بیدار می شود به سبب از دست رفتنش جزع و فزع می کند.

پنجم. این توصیه نیز به نکته مهم دیگری اشاره کرده می فرماید: «با آنچه در گذشته واقع شده است نسبت به آنچه واقع نشده استدلال کن، زیرا امور جهان شبیه به یکدیگرند»؛ (اسْتَدِلَّ عَلَى مَا لَمْ يَكُنْ بِمَا قَدْ كَانَ، فَإِنَّ الْأُمُورَ أَشْبَاهُ).

اشاره به اینکه یک سلسله قوانین کلی بر جهان هستی و بر جوامع انسانی حکومت می کند که هر زمان مصادیقی از آن روی می دهد؛ ولی همه مشمول آن قوانین کلی هستند، بنابراین انسان می تواند با مطالعه در حالات پیشینیان و جوامع گذشته و یا حتی با مطالعه در سنین پیشین عمر خود مسائل مربوط به امروز و فردا را از طریق مقایسه درک کند تا گرفتار خطا و اشتباه و زیان و خسران نشود.

این سخن شبیه چیزی است که امام (علیه السلام) در خطبه دیگری بیان کرده آنجا که می فرماید: «عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ الدَّهْرَ يَجْرِي بِالْبَاقِينَ كَجَرِيهِ بِالْمَاضِيَةِ؛ بندگان خدا! این جهان نسبت به موجودین همان گونه جریان دارد که نسبت به گذشتگان جریان داشت»^(۱) و این سخنی معروف است که در تعبیر روزانه ما به عنوان تاریخ تکرار می شود.

در ذیل

ص: ۲۰۴

همان خطبه چگونگی تکرار تاریخ را تحت شش عنوان بیان کردیم: زوال سریع نعمت ها، ناپایداری حوادث جهان، بی وفایی بسیاری از مردم دنیا، غرورها و شکست های ناشی از آن، تغییر حالات و روحيات به گونه ای که گاه نزدیک ترین دوستان انسان خطرناک ترین دشمن او می شوند و بالاخره آنچه باقی مانده و می ماند و مایه یاد نیک مردم جهان است نیکی ها محبت ها و اخلاص هاست و آنچه مایه نفرین و لعنت و بدنامی ها می شود ظلم و ستم ها و بی عدالتی هاست.

آری! همه این امور، امروز نیز همچون گذشته در حال تکرار است. به همین دلیل افراد باهوش کسانی هستند که هم در زندگی خود و هم در تاریخ پیشینان بسیار مطالعه کنند و عبرت گیرند.

ششم. می فرماید: «از کسانی مباش که پند و اندرز به آنها سودی نمی بخشد مگر آن زمان که در ملامت او اصرار ورزی، چرا که عاقلان با اندرز و آداب پند می گیرند ولی چهارپایان جز با زدن اندرز نمی گیرند»؛ (وَلَا تَكُونَنَّ مِمَّنْ لَا تَنْفَعُهُ الْعِظَةُ إِلَّا إِذَا بَالَعَتْ فِي إِيْلَامِهِ، فَإِنَّ الْعَاقِلَ يَتَعَبَّطُ بِالْأَدَابِ، وَالْبَهَائِمَ لَا تَتَعَبَّطُ إِلَّا بِالضَّرْبِ).

اشاره به اینکه مردم دو گروهند؛ بعضی هوشیار که با اندک موعظه و اندرز به خطای خود پی می برند. اینها انسان های واقعی اند؛ ولی برخی به آسانی پند نمی پذیرند تا زمانی که از هر سو مورد ملامت و سرزنش و توبیخ و تحقیر قرار گیرند. آنها بسان چهارپایانند که جز با ضربات تازیانه راه صحیح را پیش نمی گیرند و از چموشی دست بر

نمی دارند و آرام نمی شوند.

هفتم. در این توصیه به مسأله مهم دیگری اشاره می کند: «هجوم اندوه و غم ها را با نیروی صبر و حسن یقین از خود دور ساز»؛ (اَطْرَحْ عَنْكَ وَاِرِدَاتِ الْهُمُومِ بِعَزَائِمِ الصَّبْرِ وَحُسْنِ الْيَقِينِ).

اشاره به اینکه زندگی مجموعه ای از تلخ و شیرین هاست و هرزمان از سویی غم و اندوهی به انسان هجوم می آورد؛ گاه در مسائل اجتماعی گاه سیاسی گاه امور مادی و گاه امور خانوادگی. انسان اگر در برابر هجمه اندوه ها زانو بزند به زودی از پای در می آید؛ ولی با دو نیرو می توان بر آنها غلبه کرد: نخست قدرت صبر و شکیبایی است که انسان بدانند چه صبر کند چه صبر نکنند این گونه حوادث که از اختیار او بیرون است، اگر بر اثر سهل انگاری و ندانم کاری دامن او را گرفته باشد، مسیر خود را طی می کند. اگر صبر کند در نزد خدا هم سالم است و هم مأجور و اگر شکیبایی را ترک کند باز حوادث مسیر خود را طی می کند بی آنکه اجر و پاداشی داشته باشد. دیگر اینکه اگر انسان به نیروی یقین مجهز باشد و به تعبیر قرآن بگوید: «قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا»؛ بگو: هیچ حادثه ای برای ما رخ نمی دهد، مگر آنچه خداوند برای ما مقرر داشته است»^(۱) به یقین تقدیرات الهی از روی حکمت است چه از حقیقت آن آگاه باشیم چه نباشیم؛ در نتیجه با این دو نیرو در برابر واردات هموم ایستادگی می کند و به خود آرامش می دهد.

مرحوم مغنیه در

ص: ۲۰۶

شرح نهج البلاغه خود داستانی نقل می کند که آموزنده است؛ وی می گوید: مردی در خود احساس بیماری کرد. هنگامی که به طبیب مراجعه نمود به او خبر داد که متأسفانه گرفتار سرطان خون شده است. آن مرد بیمار با بی اعتنایی از این مسأله گذشت و گفت: برای من چه تفاوت می کند با مرگ ناگهانی از دنیا بروم یا با مرگ تدریجی به هر حال باید رفت. و سالیان دراز به همین صورت زندگی می کرد در حالی که اگر صبر و قرار را از دست داده بود و در بستر بیماری می خوابید، قوای خود را از دست می داد و با مرگ دست به گریبان می شد و در همان زمان کوتاهی که زنده بود گویا هر روز می مرد و زنده می شد. (۱)

لقمان حکیم نیز در اندرزهای سودمندش به فرزند خود می گوید: «(وَاصْبِرْ عَلٰی مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ)؛ در برابر مصائبی که به تو می رسد شکمیا باش که این از کارهای مهم است». (۲)

امام (علیه السلام) در این بخش از نصایح با عباراتی کوتاه و پرمحتوا توصیه های خود را دنبال می کند.

هشتم. می فرماید: «کسی که میانه روی را ترک کند از راه حق منحرف می شود»؛ (مَنْ تَرَكَ الْقَصْدَ جَارًا).

اشاره به اینکه سلامت دین و دنیا همیشه در میانه روی است و هرگونه افراط و تفریط باعث گمراهی و بدبختی و شکست است و صراط مستقیمی که ما همه روز در نمازهایمان هدایت به سوی آن را از خدا می خواهیم همین صراط مستقیم اعتدال است.

نهم. «یار و همنشین (خوب) همچون خویشاوند انسان

ص: ۲۰۷

۱- شرح نهج البلاغه مغنیه، ج ۳، ص ۵۲۶.

۲- لقمان، آیه ۱۷.

است»؛ (وَالصَّاحِبُ مُنَاسِبٌ (۱)).

اشاره به اینکه پیوندهای دوستی گاه به قدری قوی می شود که جای پیوندهای نسبی را می گیرد؛ بلکه گاهی از آن قوی تر می شود. ضرب المثل معروفی است که می گویند از کسی پرسیدند: دوست بهتر است یا برادر؟ گفت: برادری که دوست باشد بهتر است. ضرب المثلی نیز در زبان عرب رایج است که می گوید: «الصَّدِيقُ نَسِيبُ الرُّوحِ وَالأَخُ نَسِيبُ البَدَنِ؛ دوست، هماهنگ و مناسب با روح و برادر، هماهنگ و مناسب با جسم و بدن است». (۲)

از این سخن می توان چنین نتیجه گرفت که همان حقوقی که برای خویشاوندان در نظر گرفته می شود باید درباره دوستان خوب در نظر گرفته شود.

دهم. می فرماید: «دوست آن است که در غیاب انسان، حق دوستی را ادا کند»؛ (وَالصَّدِيقُ مَنْ صَدَقَ غَيْبُهُ).

اشاره به اینکه کسانی که در حضور انسان اظهار محبت و عشق و علاقه می کنند، ممکن است نشانه واقعی دوستی آنها نباشد؛ دوستی واقعی آن گاه آشکار می شود که انسان در غیاب دوستش تمام آنچه را در حضور می گفت و رعایت می کرد بگوید و رعایت کند.

یازدهم. در این توصیه به نکته مهم دیگری اشاره کرده و می فرماید: «هواپرستی شریک و همتای نابینایی است»؛ (وَالهَوَى شَرِیکُ العَمَى).

زیرا همان گونه که نابینایان اجسامی را که در اطراف آنهاست نمی بینند، هرچند نزدیک و مجاور باشد، هواپرستان نیز از دیدن حقایق آشکار محرومند، چرا که حجاب هواپرستی سخت ترین و تیره ترین حجاب است و در آفات شناخت، آفتی بدتر از آن یافت نمی شود.

قرآن مجید می گوید: «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ

ص: ۲۰۸

۱- «مناسب» از ریشه «نسب» در اینجا به معنای خویشاوند است.

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۱۷.

هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ؟ آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با آگاهی (بر اینکه شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته و بر گوش و قلبش مهر زده و بر چشمش پرده ای قرار داده است؟! با این حال غیر از خدا چه کسی می تواند او را هدایت کند؟ آیا متذکر نمی شوید؟» (۱).

امام (علیه السلام) در نامه ای نیز به یکی از اصحابش به این حقیقت تصریح کرده می فرماید: «فَارْفُضِ الدُّنْيَا فَإِنَّ حُبَّ الدُّنْيَا يُغَمِّي وَيُصِمُّ وَيُبْكِمُ وَيُذِلُّ الرَّقَابَ؛ محبت دنیا (و هوای نفس) را رها کن که چشم را کور و گوش را کر و زبان را لال و گردن ها را به زیر می آورد.» (۲).

دوازدهم. می فرماید: «چه بسا دور افتادگانی که از خویشاوندان نزدیک تر و خویشاوندانی که از هر کس دورترند!» (وَرُبَّ بَعِيدٍ أَقْرَبُ مِنْ قَرِيبٍ، وَقَرِيبٌ أَبْعَدُ مِنْ بَعِيدٍ).

اشاره به اینکه پیوندهای نسبی همیشه دلیل بر پیوند دل ها و نزدیکی فکرها نیست؛ گاه می شود دور افتادگان به انسان از نزدیکان نزدیک ترند. آنچه مهم است پیوند دل و ارتباط ارواح به یکدیگر است که اگر در نزدیکان پیدا نشد می توان آن را در دور افتادگان جستجو کرد.

در قرآن کریم نیز می خوانیم: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ). (۳).

سیزدهم. «غریب کسی است که دوستی نداشته باشد»؛ (وَالْغَرِيبُ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ حَبِيبٌ).

آری! آنچه انسان را از غربت بیرون می آورد محبت است و کسانی که محروم از

ص: ۲۰۹

۱- جاثیه، آیه ۲۳.

۲- کافی، ج ۲، ص ۱۳۶، ح ۲۳.

۳- تغابن، آیه ۱۴.

محبت دوستانند تنهای تنهایند. این غربت از عوامل مختلفی سرچشمه می گیرد. گاه کبر و غرور و خودبرتربینی است که مردم را از انسان می راند و گاه حسادت ها و گاه بی وفایی ها و عوامل دیگر است.

بنابراین برای اینکه از غربت بیرون آییم راهی جز این نیست که این گونه رذایل را از خود دور سازیم و جاذبه اخلاقی ما دوستان خوبی را فراهم سازد.

چهاردهم. در این توصیه به نکته با اهمیتی اشاره می فرماید: «آن کس که از حق تجاوز کند در تنگنا قرار می گیرد»؛ (مَنْ تَعَدَى الْحَقَّ ضَاقَ مَذْهَبُهُ)، زیرا راه حق وسیع و گسترده و صاف و نورانی است؛ اما طریق باطل سنگلاخ و پر پیچ و خم و تنگ و باریک است. آنها که راه حق را پیش می گیرند با سرعت به سوی مقصد می روند، چرا که عالم هستی در مسیر حق است و آنچه هماهنگ با آن باشد در همان مسیر حرکت می کند ولی طی کردن راه باطل همچون شنا بر خلاف جهت آبی است که به سرعت در حرکت است و دائماً شناگر را در تنگنا قرار می دهد.

افزون بر این، مسیر حق همچون جاده ای است که در جای جای آن علایم راهنمایی به چشم می خورد و رهروان را از وضع راه آگاه می سازد؛ ولی مسیر باطل فاقد همه اینهاست و به همین دلیل به گمراهی می انجامد.

پانزدهم. این فقره به مطلب معروف و با اهمیتی اشاره کرده و می فرماید: «و آن کس که به ارزش و قدر خود اکتفا کند موقعیتش پایدارتر خواهد بود»؛

(وَمَنْ اِقْتَصَرَ عَلٰى قَدْرِهِ كَانَ اُبْقٰى لَهٗ).

این جمله شبیه جمله دیگری است که در غرر الحکم از آن حضرت نقل شده که فرمود: «رَحِمَ اللهُ امْرَأَةً عَرَفَتْ قَدْرَهُ وَ لَمْ يَتَعَدَّ طَوْرَهُ؛ خدا رحمت کند کسی را که قدر خود را بشناسد و از حد خود تجاوز نکند».^(۱)

تجربه نشان داده کسانی که پا را از گلیم خویش فراتر می نهند مردم را بر ضد خود می شورانند و مردم نه تنها آن جایگاه نادرست را برای آنان به رسمیت نمی شناسند، بلکه جایگاه سزاوارشان را هم از آنان می گیرند. دلیل آن روشن است، زیرا مردم این گونه مدعیان نالایق و بلندپروازان بی مقدار و گاه ابله را افرادی متقلب و دروغگو و خائن می شناسند و به همین دلیل کمترین ارزشی برای آنها قائل نیستند؛ ولی افراد صادق و راستگو و قانع به حق خویش را انسان های با ارزشی می دانند که همیشه حقشان را ارج می نهند.

شانزدهم. «مطمئن ترین وسیله ای که می توانی به آن چنگ زنی آن است که میان تو و خدایت رابطه ای برقرار سازی»؛
(وَأَوْثَقُ سَبَبٌ أَخَذْتَ بِهِ سَبَبٌ بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللهِ سُبْحَانَهُ).

اشاره به اینکه پناه بردن به وسایل مادی و توسل به مخلوق، هرگز قابل اطمینان نیست و به آسانی ممکن است هم آنها شکست بخورند و هم تو که دست به دامان آنها زده ای. ثابت و جاودانه و پایدار، ذات پاک خداست که هیچ چیز نمی تواند قدرتش را محدود سازد، بنابراین آن کس که تکیه بر ذات پاکش کند تکیه بر جای مطمئن و غیر قابل زوالی کرده و این همان

ص: ۲۱۱

توحید افعالی است که می گوید: «لَا مُؤَثَّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ؛ مؤثر واقعی در عالم هستی تنها خداست». قرآن مجید می گوید: «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى»؛ بنابراین، کسی که به طاغوت (بت و شیطان، و هر موجود طغیانگر) کافر شود و به خدا ایمان آورد، به محکم ترین دستگیره چنگ زده است». (۱)

بعضی گفته اند منظور از وسیله، ایمان و قرآن مجید است ولی روشن است که جمله مفهوم گسترده تری دارد و تمام وسائلی که انسان را به خدا نزدیک تر می کند را در بر می گیرد.

البته این سخن بدین معنا نیست که ما به سراغ عالم اسباب نرویم و نیز بدان معنا نیست که توسل به معصومین (علیهم السلام) نداشته باشیم، چرا که اگر ذات پاک مسبب الاسباب را در پشت عالم اسباب بینیم و توسل به معصومین (علیهم السلام) را به عنوان شفاعت در پیشگاه خدا بشمریم تمام اینها مصادیقی از رابطه با خدا محسوب می شود.

هفدهم. «کسی که به (کار و حق) تو اهمیتی نمی دهد در واقع دشمن توست»؛ (وَمَنْ لَمْ يُبَالِكْ فَهُوَ عَدُوُّكَ).

البته منظور کسانی هستند که به نحوی با انسان ارتباط دارند و شاید دم از دوستی می زنند؛ اما هنگامی که پای دفاع از حق، آبرو و شخصیت به میان می آید کاملاً خونسرد و بی تفاوتند. این نشان می دهد که آنها در اظهار دوستی صادق نیستند و نوعی عداوت مضمحل در درون دارند.

بنابراین مجبور نیستیم که این جمله را فقط ناظر به رابطه مردم با زمامداران جامعه بدانیم و بگوییم افرادی از مردم که در پیش آمدهای سیاسی

ص: ۲۱۲

و اجتماعی و مانند آن هیچ گونه اظهار هماهنگی با برنامه های زمامداران ندارند و بی اعتنا از کنار آن می گذرند، آنها در واقع مخالف آن نظام و دشمن آن وادی هستند. (۱) به خصوص اینکه حال و هوای این وصیت نامه مربوط به رابطه خلق با زمامداران نیست، بلکه رابطه مردم با یکدیگر را روشن می سازد.

هجدهم. حضرت در این توصیه پربار خود می فرماید: «گاه نومییدی نوعی رسیدن به مقصد است در آنجا که طمع موجب هلاکت می شود»؛ (قَدْ يَكُونُ الْيَأْسُ إِذْرَاكًا، إِذَا كَانَ الطَّمَعُ هَلَاكًا).

اشاره به اینکه گاه انسان، پیوسته برای رسیدن به مقصدی تلاش و کوشش می کند و طمع دارد به آن دست یابد در حالی که خدا می داند شر او در آن است، لذا او را مأیوس و محروم می سازد. در اینجا گرچه ظاهراً او به هدف نرسیده ولی در واقع هدف که سلامت و حفظ منافع است برای او حاصل شده است، بنابراین همیشه نباید یأس و نومییدی را شکست و زیان محسوب داشت بلکه در بسیاری از موارد پیروزی و موفقیت است.

نوزدهم. «چنان نیست که هر عیب پنهانی آشکار شود»؛ (لَيْسَ كُلُّ عَوْرَةٍ تَظْهَرُ).

در تفسیر این جمله احتمالاتی است: نخست اینکه اگر افرادی را ظاهراً بی عیب دانستید زیاد به وضع ظاهری آنها مغرور نشوید، زیرا ممکن است عیوب پنهانی داشته باشند که بر شما ظاهر نگردیده است، بنابراین احتیاط را در هر حال از دست ندهید. این تفسیر را جمعی از شارحان نهج البلاغه پذیرفته اند.

دیگر اینکه انسان اگر ظاهراً خودش را بی عیب دید نباید مغرور شود، چرا

ص: ۲۱۳

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و شرح نهج البلاغه مرحوم مغنیه.

که بسیاری از عیوب است که جز با تأمل و تفکر آشکار نمی شود همان گونه که در حالات بعضی از بزرگان گفته اند که بعد از مثلاً سی سال، ناگهان بر اثر پیشامدی به بعضی از عیوب خود واقف شدند.

احتمال سومی نیز در اینجا وجود دارد و آن اینکه اگر عیوبی داشتی و خود را نسبت به دیگران معیوب تر دیدی، نگران نباش و در اصلاح خویش بکوش، زیرا دیگران هم غالباً عیوبی دارند که در پنهان داشتن آن می کوشند.

البته این تفسیرها با هم تضادی ندارند و ممکن است هر سه در مفهوم جمله جمع باشند، هر چند تفسیر نخست مناسب تر به نظر می رسد.

بیستم. «و نه هر فرصتی مورد استفاده قرار می گیرد»؛ (وَلَا كُلُّ فُرْصَةٍ تُصَابُ).

یعنی اگر فرصتی از دست تو رفت زیاد غمگین نباش، زیرا گاه فرصت چنان غافلگیرانه است که انسان موفق به بهره گیری از آن نمی شود، هر چند باید نهایت کوشش را برای استفاده از فرصت ها به خرج داد و اگر مردم می توانستند از همه فرصت ها بدون فوت وقت استفاده کنند چهره زندگی بشر بسیار با وضع فعلی متفاوت بود.

این کلام نورانی درس بزرگی به ما می دهد، زیرا بسیار دیده ایم افرادی یک عمر برای فرصتی که از دست داده اند غصه می خورند و می گویند: اگر فلان روز فلان کار را کرده بودیم چنین و چنان می شد و ای کاش بیدار بودیم و این فرصت را از دست نمی دادیم. آنها به جای اینکه به آینده بپردازند دائماً اندوه گذشته را می خورند.

بیست و

ص: ۲۱۴

یکم. امام (علیه السلام) در این توصیه خود به موضوع مهم دیگری اشاره کرده و می فرماید: «گاه می شود که شخص بینا به خطا می رود و نابینا به مقصد می رسد»؛ (وَرَبَّمَا أَخْطَأَ الْبَصِيرُ قَصْدَهُ، وَأَصَابَ الْأَعْمَى رُشْدَهُ).

اشاره به اینکه در مورد کارهای افراد آگاه نیز بیندیش و مپندار همیشه آنها بدون ارتکاب خطا راه صواب را می پویند و نیز درباره کارهای ناآگاهان بیندیش و نپندار که همیشه آنها راه خطا را می پویند. ای بسا بر اثر عواملی به نتیجه مطلوبی برسند که بینایان نرسیده اند.

در روایتی از امام علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) می خوانیم که از پدرانش از جدش رسول خدا (صلی الله علیه وآله) چنین نقل کرد: «كَلِمَتَانِ غَرِيبَتَانِ فَاحْتَمِلُوهُمَا كَلِمَةُ حِكْمَةٍ مِنْ سَفِيهِ فَاقْبَلُوهَا وَكَلِمَةُ سَفَاهَةٍ مِنْ حَكِيمٍ فَاعْفُوهَا؛ دو سخن شگفت آور است: سخن حکمت آمیزی که از سفیهی صادر شود آن را بپذیرید و سخن سفیهانه ای که از حکیمی و دانایی صادر شود آن را بر او ببخشید».^(۱)

در امالی، ذیل این حدیث چنین آمده است: «فَإِنَّهُ لَا حَكِيمَ إِلَّا ذُو عَثْرَةٍ وَلَا سَفِيهَةَ إِلَّا ذُو تَجْرِبَةٍ؛ زیرا هیچ دانایی بدون لغزش و هیچ نادانی بدون تجربه نیست».^(۲)

بیست و دوم. «بدی را به تأخیر بینفکن (و در آن عجله نکن) زیرا هر زمان بخواهی می توانی انجام دهی»؛ (أَخَّرِ الشَّرَّ فَإِنَّكَ إِذَا شِئْتَ تَعَجَّلْتَهُ).

اشاره به اینکه خوبی احتیاج به مقدماتی دارد که انسان باید برای آن عجله کند در حالی که بدی در هر زمان و در هر شرایط از هر شخصی ساخته است.

این سخن ممکن است به این معنا باشد که در مجازات ها

ص: ۲۱۵

۱- من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۰۶، ح ۵۸۷۹.

۲- امالی شیخ صدوق، ص ۵۸۹، ح ۱۰.

و توییح و سرزنش های به حق عجله مکن چرا که در هر زمان میسر است شاید بعدا پشیمان شوی و راه بازگشت بر تو بسته شده باشد.

این احتمال نیز در تفسیر جمله بالا- به جمله مورد بحث وجود دارد که کنایه از ترک هرگونه شر و بدی به ناحق باشد مثل اینکه گاه بعضی از افراد می گویند: ما چنان ناراحت شده ایم که می خواهیم دست به خودکشی بزنیم و ما به آنها می گوئیم خودکشی دیر نمی شود و هر زمان ممکن است. بیا تا راه اصلاح مشکلات را جستجو کنیم. به یقین مفهوم این سخن آن نیست که بعداً اقدام به خودکشی کن، بلکه کنایه از ترک آن است.

بیست و سوم. «بریدن از جاهل معادل پیوند با عاقل است»؛ (وَقَطِيعَةُ الْجَاهِلِ تَعْدِلُ صِلَةَ الْعَاقِلِ).

اشاره به اینکه همان گونه که از ارتباط با عقلا سود می گیری از جدایی با جاهلان نیز بهره مند خواهی شد. (مطابق این معنا جاهل و عاقل مفهوم قطیعه و صله است).

این احتمال نیز در تفسیر این جمله وجود دارد که اگر جاهل از تو قطع پیوند کرد هرگز ناراحت مباش، زیرا به منزله این است که عاقلی با تو رابطه برقرار کند؛ از زیانش برکنار می مانی و شر او از تو قطع می شود. (مطابق این تفسیر، جاهل و عاقل جنبه فاعلی دارد).

بیست و چهارم. «کسی که خود را از حوادث زمان ایمن بداند زمانه به او خیانت خواهد کرد و کسی که آن را بزرگ بشمارد او را خوار می سازد»؛ (مَنْ أَمِنَ الزَّمَانَ خَانَهُ، وَمَنْ أَعْظَمَهُ أَهَانَهُ).

جمله

ص: ۲۱۶

اول اشاره به این است که هیچ یک از نعمت های دنیا مورد اعتماد نیست؛ پیروزی ها، ثروت ها، حسن و جمال، محبوبیت ها و سایر مواهب مادی در هر لحظه در معرض زوال است. آنها که بر این امور اعتماد کنند ناگهان دنیا به آنها خیانت کرده و یکی را پس از دیگری از آنها می گیرد. این درست به آن می ماند که انسان در مسیر سیلاب خانه مجللی بنا کند که هر لحظه ممکن است سیلاب عظیمی جاری شود و خانه را در هم بکوبد، بنابراین منظور از زمان در اینجا دنیا و مواهب مادی دنیاست و منظور از جمله دوم این است که دنیا در نظرش مهم باشد و برای به چنگ آوردن آن تن به هر کاری بدهد. به یقین چنین کسی خوار و بی مقدار و در نظرها موهون خواهد شد.

این احتمال نیز در تفسیر دو جمله بالا- هست که منظور از زمان، اهل زمان است؛ یعنی انسان نباید به همه مردم زمان خود اطمینان کند، چرا که ممکن است ناگهان از پشت به او خنجر زنند و منظور از بزرگ داشتن زمان، اهل زمان است مخصوصاً طاغوت ها و صاحبان قدرت که اعتماد بر آنها و بزرگ شمردنشان سبب وهن انسان می شود، لذا بسیاری از بزرگان و علمای گذشته، نزدیک شدن به طاغوت ها را خطر شمرده و افراد محترم را از قرب سلطان برحذر داشته اند و اینکه در شرح حال بزرگان پیشین می بینیم که از فساد زمان خود شکوه داشته اند منظور فساد مردم زمانشان بوده است. (۱)

در اشعار منسوب به حضرت عبدالمطلب می خوانیم:

ص: ۲۱۷

۱- درباره مفهوم فساد زمان بحث بیشتری را در پیام امام، ج ۲، ذیل خطبه ۳۲ آورده ایم.

عَيْبُ النَّاسِ كُلُّهُمْ زَمَانًا *** وَمَا لَزَمَانًا عَيْبُ سِوَانَا

نَعِيبُ زَمَانَنَا وَالْعَيْبُ فِينَا *** وَلَوْ نَطَقَ الزَّمَانُ بِنَا هَجَانَا

وَإِنَّ الدُّبَّ يَتْرُكُ لَحْمَ ذُئْبٍ *** وَيَأْكُلُ بَعْضُنَا بَعْضًا عِيَانًا

«مردم هر کدام زمانی را نکوهش می کنند در حالی که زمان ما عیبی جز ما ندارد.

ما بر زمان خود عیب می گیریم در حالی که عیب در خود ماست و اگر زمان زبان بگشاید ما را مسخره خواهد کرد (شاهد این سخن اینکته:)

گرگ ها گوشت یکدیگر را نمی خورند ولی ما گوشت یکدیگر را آشکارا می خوریم» (۱).

بیست و پنجم. حضرت در این وصیت پربارش می فرماید: «چنین نیست که هر تیراندازی به هدف بزند»؛ (لَيْسَ كُلُّ مَنْ رَمَى أَصَابًا).

اشاره به اینکه نباید انسان توقع داشته باشد همیشه به مقصد برسد و تلاش هایش نتیجه بخش باشد به گونه ای که اگر یک بار به هدف نرسید مأیوس گردد یا کسانی را که مرتکب خطایی شدند و به هدف نرسیدند زیر رگبار ملامت و سرزنش قرار دهد. انسان ها همیشه جایز الخطا هستند. (جز معصومین علیهم السلام).

این سخن برای تسلی خاطر و تقویت اراده در مقابل بعضی از شکست ها و نیز برای طرد نکردن دوستان و مدیران به علت یک یا چند خطاست.

نیز محتمل است منظور آن باشد که هر تیراندازی موفق نمی شود به هدف بزند، بلکه تیراندازان ماهر و لایق از عهده چنین کاری برمی آیند.

جمع هر دو معنا در تفسیر این جمله نیز بعید نیست.

بیست و ششم. این توصیه مبارک خود به مسأله دگرگون شدن اوضاع زمان پرداخته می فرماید: «هرگاه حاکم تغییر پیدا کند زمانه نیز

ص: ۲۱۸

دگرگون می شود»؛ (إِذَا تَغَيَّرَ السُّلْطَانُ تَغَيَّرَ الزَّمَانُ).

اشاره به اینکه اوضاع جامعه بر محور وضع حاکمان می گردد؛ نه تنها «الْأَنَاسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ» از واقعیت برخوردار است، غالب حرکات و سکنات مردم بر محور نوع حکومت ها می چرخد. اگر حاکمان، افرادی آگاه عدالت پیشه و باتقوا باشند، مردم به سوی تقوا و عدالت حرکت می کنند و اگر افرادی سودجو، ظالم، بی تقوا و سنگدل باشند، تمام این روحيات در جامعه منعکس می شود. به همین دلیل پیغمبران بزرگ الهی سعی داشتند قبل از هر چیز حکومت عادلانه ای برقرار کنند تا اصلاح مردم در سایه آن میسر شود. آنها که تصور می کنند سیاست از دیانت جداست سخت در اشتباهند، زیرا ترویج دیانت بدون اصلاح حکومت امکان پذیر نیست و به همین دلیل پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در اولین فرصت دست به تشکیل حکومت اسلامی زد تا بتواند با قدرت، راه را برای تبلیغات صحیح و مؤثر اسلامی بگشاید و فرهنگ سازی صحیح را جانشین فرهنگ جاهلیت کند. مخصوصاً در دنیای امروز که رسانه های عمومی با تأثیر عمیقی که در افکار مردم دارد و همچنین برنامه های مربوط به آموزش و پرورش از سطوح پایین تا سطح عالی در اختیار حکومت ها یا عناصر وابسته به حکومت است. آیا ممکن است بدون در دست داشتن این امور، جامعه را از فساد رهایی بخشید؟

از آنچه در بالا گفتیم معلوم شد که منظور از تغییر زمان، تغییر مردم جامعه است و منظور از تغییر سلطان، تغییر حالات سلطان است.

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي إِذَا

صَلَحًا صَيَّلَحَتْ أُمَّتِي وَإِذَا فَسَدًا فَسَدَتْ أُمَّتِي قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ هُمَا قَالَ الْفُقَهَاءُ وَالْأَمْرَاءُ؛ دو گروه از امت من هستند که اگر اصلاح شوند، مردم اصلاح می شوند و اگر فاسد بشوند مردم فاسد می گردند: بعضی از حاضران از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) پرسیدند: آن دو گروه کدامند؟ فرمود: عالمان و حاکمان» (۱).

در بعضی از تواریخ آمده است که روزی انوشیروان کارگزاران روستاهای خود را جمع کرد و گوهر گرانبهایی در دست داشت و آن را در دست خود می گرداند. به آنها خطاب کرد و گفت: چه چیز بیش از هر چیز به روستاها زیان می رساند و آن را به نابودی می کشاند؟ هر کس از شما پاسخ صحیح آن را بگوید این گوهر گرانبها را در دهانش می گذارم. بعضی گفتند: قطع شدن آب و بعضی گفتند: خشکسالی. بعضی دیگر گفتند: غلبه بادهای مخالف (انوشیروان هیچ کدام را نپسندید) آن گاه رو به وزیرش (بوذرجمهر) کرد و به او گفت: تو پاسخ بگو من تصور می کنم عقل تو به اندازه عقل همه رعایا یا بیشتر است. بوذرجمهر گفت: عامل ویرانی و فساد آبادیها تغییر رأی سلطان درباره رعیت و تصمیم بر ظلم و جور گرفتن اوست. انوشیروان گفت: آفرین بر این عقل تو... آن گاه گوهر گرانبها را در دهان او قرار داد. (۲).

بیست و هفتم. «پیش از سفر بین که هم سفرت کیست و پیش از انتخاب خانه بین که همسایه ات کیست»؛ (سَلُّ عَنِ الرَّفِيقِ قَبْلَ الطَّرِيقِ، وَعَنِ الْجَارِ قَبْلَ الدَّارِ).

این سخن امام (علیه السلام) واقعیتی است که بارها مردم آن را تجربه کرده اند، زیرا به هنگام سفر

ص: ۲۲۰

۱- بحارالانوار، ج ۲، ص ۴۹، ح ۱۰.

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۲۱.

غالباً پرده‌ها کنار می‌رود و درون اشخاص ظاهر می‌شود؛ اگر هم سفر انسان آدمی نادرست و بی‌تقوا یا بخیل و سنگدل یا بدخلق باشد آرامش را به کلی از او سلب می‌کند همچنین همسایگان بد سبب سلب آرامش از انسان حتی در خانه او هستند.

در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم: «كَانَ إِذَا سَافَرَ يَقُولُ: مَنْ كَانَ يُسَىءُ إِلَى جَارِهِ فَلَا يَصْحَبْنَا لِأَنَّ الْجَارَ رَفِيقٌ مُلَازِمٌ؛ آن حضرت هنگامی که مسافرت می‌کرد می‌فرمود: کسی که به همسایه‌اش بدی می‌کند با ما هم سفر نشود؛ زیرا همسایه رفیق همیشگی انسان است.»

مرحوم تستری در شرح نهج البلاغه خود از کتاب تاریخ بغداد چنین نقل می‌کند که محمد بن میمون ابی حمزه (۱) از معاریف عصر خود) همسایه‌ای داشت که می‌خواست خانه‌اش را بفروشد. مشتری پرسید: به چند می‌فروشی؟ گفت: دو هزار (دینار) قیمت خانه است و دو هزار (دینار) ارزش همسایه‌ی ابی حمزه بودن. این سخن به گوش ابو حمزه رسید چهار هزار (دینار) برای او فرستاد و گفت: این را بگیر و خانه‌ات را بفروش. (۲)

بیست و هشتم. حضرت در آخرین اندرز این بخش از وصیت نامه پربار می‌فرماید: «از گفتن سخنان خنده‌آور (و بی‌محتوا) پرهیز، هر چند آن را از دیگری نقل کنی؛ (إِيَّاكَ أَنْ تَذْكَرَ مِنَ الْكَلَامِ مَا يَكُونُ مُضْحِكًا، وَإِنْ حَكَيْتَ ذَلِكَ عَنْ غَيْرِكَ).

زیرا این گونه سخنان از یک سو هیبت و ابهت انسان را بر باد می‌دهد و از سویی دیگر غالباً همراه با غیبت یا استهزای فرد آبرومندی است، بنابراین هم مایه

ص: ۲۲۱

۱- در زمان خود از شیوخ برجسته خراسان و مردی دانشمند و آگاه و سخاوتمند و شیرین‌زبانی بود و به همین جهت لقب «سکری» به او دادند. (شکر به معنای شکر است). (اعلام زرکلی)

۲- شرح نهج البلاغه علامه تستری، ج ۸، ص ۴۵۵ در تهذیب الکمال، ج ۲۶، ص ۵۴۸ نیز همین روایت از تاریخ بغداد نقل شده است.

نقص انسان در دنیا و هم در آخرت است. خواه این سخن از خودش باشد یا به نقل از دیگری. چه تفاوت می کند که غیبت یا سخریه ابداع خود انسان باشد یا حکایت از دیگری.

البته این سخن به آن معنا نیست که انسان از شوخی و مزاح مشروع پرهیزد و خشک و عبوس در مجالس بنشیند، زیرا می دانیم شخص پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه اهل بیت (علیهم السلام) و بزرگان علما این گونه شوخی و مزاح مشروع را داشته اند. حتی توصیه شده در سفرها برای از بین بردن فشار مشکلات سفر مزاح بیشتر کنید. مرحوم علامه بحر العلوم در اشعار فقهی خود می گوید:

وَ أَكْثَرَ الْمِزَاحِ فِي السَّفَرِ إِذَا *** لَمْ يَسْخَطِ الرَّبَّ وَ لَمْ يَجْلِبْ أُذَى

«در سفرها مزاح بیشتر کن مشروط بر اینکه موجب خشم خدا و آزار شنوندگان نباشد.»

این سخن برگرفته از حدیث پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است که فرمود: «وَأَمَّا الَّتِي فِي السَّفَرِ فَبِذَلِكَ الزَّادِ وَحُسْنِ الْخُلُقِ وَالْمِزَاحِ فِي غَيْرِ الْمَعَاصِي؛ مروت در سفر آن است که انسان از زاد و توشه خود به دیگران ببخشد و حسن خلق داشته باشد و مزاح خالی از معصیت کند.» (۱)

کوتاه سخن اینکه این امور در حد اعتدالش نیکوست و اگر از حد اعتدال بگذرد یا موجب وهن شخصیت انسان می شود و مردم همچون دلچکی به او نگاه می کنند و یا اینکه وارد گناهانی می شود که خشم خدا را می طلبد.

باید انصاف داد که این نصایح بیست و هشت گانه که در عباراتی کوتاه و پرمعنا ایراد شده بود و هر کدام درس مهمی درباره

ص: ۲۲۲

زندگی مادی یا معنوی انسان دربر داشت، از با ارزش ترین اندرزهاست که سزاوار است با آب طلا نوشته شود و در برابر دیدگان همگان قرار گیرد. سلام و درود بر روان پاکت و سخنان پر محتوایت ای امیرمؤمنان.

رفتار حکیمانه و عادلانه با زن

در آخرین قسمت از این وصیت نامه تاریخی، امام (علیه السلام) به مسائل مربوط به زنان می پردازد و دستورات هشت گانه ای را در این زمینه به فرزندش می دهد.

نخست می فرماید: «از مشاوره با زنان (کم خرد) پرهیز که رأی آنها ناقص و تصمیمشان سست است»؛ (وَإِيَّاكَ وَمُشَاوَرَةَ النِّسَاءِ فَإِنَّ رَأْيَهُنَّ إِلَىٰ أَفْنٍ (۱) وَعَزْمُهُنَّ إِلَىٰ وَهْنٍ).

امام (علیه السلام) در اثنای این نصایح هفتگانه علتی بیان کرده که می تواند به تمام سؤالاتی که امروز پیرامون این دستورات مطرح می شود، پاسخ گوید، حضرت می فرماید: زیرا زن همچون شاخه گل است نه قهرمان (مدیر مسلط).

روشن است چنین موجود لطیفی نمی تواند در مسائل مهم طرف مشورت باشد. به علاوه، می دانیم که مسائل احساسی و عاطفی بر زنان غلبه دارد و همین امر در مقام مشاوره با آنها اثر می گذارد. بدیهی است هر حکم عامی استثنائاتی دارد و در این مورد نیز زنانی را می توان یافت که در عزم و اراده و رأی، با مردان صاحب نظر برابری می کنند.

سپس در دومین توصیه می فرماید: «و از طریق حجاب، دیده آنها را از دیدن مردان بیگانه باز دار، زیرا تأکید بر حجاب، آنها را سالم تر و پاک تر نگاه خواهد داشت»؛ (وَإِذَا كُفُّوا عَنْ رَأْيِهِنَّ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ بِحِجَابِكُ إِيَّاهُنَّ، فَإِنَّ شِدَّةَ الْحِجَابِ أَبْقَىٰ عَلَيْهِنَّ).

این سخن شبیه دستوری است که در آیه

ص: ۲۲۳

۱- «افن» به معنای نقصان و کمبود فکر و خرد است.

۳۱ سوره نور آمده است: «وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ»؛ و به زنان باایمان بگو چشمهای خود را (از نگاه هوس آلود) فرو گیرند و دامان خویش را (از بی عفتی) حفظ کنند».

نیز نشان می دهد که بر خلاف تصور بسیاری از مردم، همه فتنه ها از ناحیه نگاه مردان به زنان نیست، بلکه بسیاری از آنها به سبب نگاه زنان به مردان و وسوسه های آنهاست که امام (علیه السلام) برای جلوگیری از آن دستور می دهد آنها را در حجاب نگاه دار. روشن است که این قبح نیز همه زنان را شامل نمی شود بلکه زنان بی بند و بار یا ضعیف الایمان را می گوید.

در سومین توصیه می فرماید: «(افراد غیر مطمئن را بر آنها وارد نکن، زیرا) بیرون رفتن آنها بدتر از آن نیست که افراد غیر مطمئن را به آنها راه دهی»؛ (وَلَيْسَ خُرُوجُهُنَّ بِأَشَدَّ مِنْ إِدْخَالِكَ مَنْ لَا يُوثِقُ بِهِ عَلَيْهِنَّ).

در چهارمین توصیه که در واقع تکمیل توصیه قبل است می فرماید: «اگر بتوانی که آنها غیر از تو (از مردان بیگانه) دیگری را شناسند چنین کن»؛ (وَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَلَّا يَعْرِفَنَّ غَيْرَكَ فَافْعَلْ).

اشاره به اینکه هر چه می خواهند، تنها از تو بخواهند، حتی اگر خواسته ای از دیگران داشته باشند، به وسیله تو باشد و عملاً رابطه آنها را با دیگران که در بسیاری از موارد مبدل به رابطه فاسدی می شود قطع کن و رابطه ایشان را با خودت در همه جا محکم و استوار دار و به این ترتیب هم خواسته هایشان انجام شود و هم رابطه های مفسده انگیز قطع

حضرت در پنجمین دستور می افزاید: «و به زن بیش از کارهای خودش را وامگذار، زیرا او همچون شاخه گل است نه قهرمان و مسلط بر امور»؛ (وَلَا تُمَلِّكِ الْمَرْأَةَ مِنْ أَمْرِهَا مَا جَاوَزَ نَفْسَهَا، فَإِنَّ الْمَرْأَةَ رَيْحَانَةٌ، وَلَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ (۱)).

اشاره به اینکه زنان به علت داشتن جنبه های عاطفی و لطافت روحی نمی توانند عهده دار امور خشن شوند و مدیریت های سخت را بر عهده گیرند، بنابراین آنها در محدوده امور مربوط به خویش باید فعالیت کنند نه امور مربوط به دیگران مخصوصاً پست های حساس و سنگین.

علتی را که امام(علیه السلام) برای این دستور و دستورات مشابه آن بیان فرموده، علت بسیار حساب شده ای است که با ساختمان روح و جسم زنان سازگار است، هرچند بعضی از غرب زده ها در سخن، حاضر به پذیرش این معنا نیستند؛ ولی در عمل، سعی دارند آن را پیاده کنند. حتی در مغرب زمین که سال های طولانی است شعار مساوات زنان با مردان را می دهند در عمل طور دیگری رفتار می کنند به گونه ای که کمتر زنی می تواند به پست های حساس دست یابد و نسبت آنها که توفیق بر این کار پیدا می کنند به کسانی که نمی توانند شاید به پنج درصد هم نرسد.

کوتاه سخن اینکه رعایت عدالت در میان زنان و مردان و رفع تبعیض ناروا گرچه یک واقعیت است؛ اما نمی توان قوانین را طوری تنظیم کرد که با واقعیت های عامل تکوین در تضاد باشد و شعارهایی که این تضاد را پرورش می دهد شعارهایی است ریاکارانه و دروغین که هرگز به واقعیت نمی

ص: ۲۲۵

۱- «قهرمان» در اصل لغت فارسی است که به ادبیات عرب منتقل شده و به معنای مدیر و کافرما و وکیل دخل و خرج است و گاه به معنای پهلوان و شجاع نیز آمده است.

در ششمین توصیه می فرماید: «به جهت احترام او، دیگری را (بیگانه ای را) احترام مکن»؛ (وَلَا تَعْدُ (۱) بِكِرَامَتِهَا نَفْسَهَا).

اشاره به اینکه هر گاه برای او این و آن را اکرام کنی ممکن است رابطه ای عاطفی میان آنها پیدا شود، رابطه ای که در آینده ممکن است منشأ فسادى گردد.

در هفتمین توصیه که بی ارتباط با توصیه قبل نیست می فرماید: «و احترامش را به حدی نگه دار که او را به این فکر نیندازد که برای دیگران (بیگانگان) شفاعت کند»؛ (وَلَا تُطْمِعْهَا فِي أَنْ تَشْفَعَ لِعَیْرَهَا)، چرا که این گونه شفاعت ها نیز می تواند منشأ رابطه عاطفی گردد و ضرر و زیان آن قابل انکار نیست.

خلاصه اینکه احترامات زن باید محفوظ باشد؛ ولی در حد خودش و از آنها به دیگران تجاوز نکند خواه به صورت قبول شفاعت باشد و یا بدون شفاعت؛ زیرا از نظر روانی آثار منفی در آنها می گذارد و آنها را تشویق به ارتباط با دیگران می کند.

بعضی از شارحان در تفسیر «وَلَا تَعْدُ بِكِرَامَتِهَا نَفْسَهَا» گفته اند: منظور این است که بیش از حد آنها را احترام نکن و در تکریمشان اندازه نگه دار؛ ولی این تفسیر با ترکیب این جمله و کلمات آن سازگار نیست و ظاهر همان است که در بالا گفته شد.

در هشتمین (و آخرین توصیه این بخش از خطبه) می فرماید: «برحذر باش از اینکه در جایی که نباید غیرت به خرج دهی اظهار غیرت کنی (و کار به سوء ظن ناروا بینجامد) زیرا این غیرت بی جا و سوء ظن نادرست، زن پاک دامن را به ناپاکی و

بی گناه را به آلودگی ها سوق می دهد»؛ (وَإِيَّاكَ وَالتَّغَايُرَ (۱) فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ غَيْرِهِ، فَإِنَّ ذَلِكَ يَدْعُو الصَّحِيحَةَ إِلَى السَّقَمِ، وَالتَّبْرِيئَةَ إِلَى الرَّيْبِ (۲)).

شک نیست که هر کسی به ویژه زنان برای حفظ آبروی خود دست به کارهای خلاف نمی زند؛ ولی اگر نزدیکان و همسران آنان با غیرت های بی مورد و سوء ظن های ناروا آنها را متهم کنند این پرده دریده می شود و می گویند: حال که ما را بی جهت رسوا کرده اند چه ضرورتی دارد که دیگر در پاکی خود بکوشیم. از این پس هر آنچه بادا باد.

این سخن تنها درباره زنان صادق نیست، بلکه درباره فرزندان، همکاران، خدمتکاران و دوستان نیز جاری است که همیشه سوء ظن های ناروا سبب تشویق به آلودگی ها می شود و راه را برای فساد می گشاید. همه چیز در حد اعتدال خوب است حتی غیرت و تعصب برای حفظ ارزش ها.

نکته ها

در اینجا لازم است به دو موضوع اشاره کنیم

۱- در دنیای امروز شعارهای زیادی در مورد مساوات زن و مرد طنین انداز است و کنوانسیون های جهانی نیز آن را روز به روز داغ تر می کنند که مطلقاً هیچ تفاوتی میان این دو جنس نیست، بنابراین هر دو می توانند بدون هیچ گونه تفاوت مسئولیت های اجتماعی را بر عهده بگیرند؛ خواه مسأله قضاوت باشد یا فرماندهی لشکر و اداره جنگ و خواه سفرهای فضایی، یا کاوش های اعماق دریاها و خلاصه مدیریت ها در تمام سطوح.

ولی با نهایت تعجب هنگامی که وارد مرحله عمل می شوند تفاوت ها کاملاً آشکار می شود. مردان مدیریت ها را در سطوح بالا و میانه غالباً جز در موارد بسیار

ص: ۲۲۷

۱- «التغایر» از ریشه «غیرت» به معنای شدت عمل در جهت حفظ نوامیس یا سرمایه های مهم دیگر است.

۲- «ریب» (با توجه به فتح یاء) جمع «ریبه» بر وزن «غیبت» به معنای شک و سوء ظن

محدود و معدود در اختیار گرفته اند و به زنان اجازه ورود در این میدان ها را نمی دهند و در کشورهای اروپایی و آمریکایی نیز مطلب همین است. هنگامی که سؤال می شود که این تناقض در قول و عمل از کجاست، پاسخی برای آن ندارند.

این تناقض زاییده تفاوت واقعیت ها با شعارهاست که در جهان امروز همه جا به چشم می خورد. برای جلب آرای زنان در انتخابات سیاسی و خاموش کردن اعتراض های آنها شعار مساوات را هرچه داغ تر سر می دهند؛ ولی در مرحله عمل این واقعیت را پذیرفته اند که ساختمان روح و جسم زنان با مردان متفاوت است و هر کدام برای مسئولیتی آفریده شده اند. هر دو انسانند و هر دو صاحب حقوق فردی و اجتماعی؛ اما اینکه بگوییم هر دو یک جور فکر می کنند و قابلیت برای هر کاری را دارند اشتباه بزرگی است.

الکسیس کارل، فیزیولوژیست و جراح زیست شناس معروف فرانسوی که کتابهایی با شهرت جهانی دارد در کتاب معروف خود «انسان موجود ناشناخته» می گوید: زن و مرد به حکم قانون خلقت متفاوت آفریده شده اند و این اختلاف و تفاوت ها وظایف و حقوق آنها را متفاوت می کند... و به علت عدم توجه به این نکته اصلی و مهم، طرفداران نهضت آزادی زنان فکر می کنند که هر دو جنس می توانند یکسان تعلیم و تربیت یابند و مشاغل و اختیارات و مسئولیت های یکسانی به عهده گیرند. زن در حقیقت از جهات زیادی با مرد متفاوت است. یکایک سلول های بدن همچنین دستگاه های عضوی مخصوصاً سلسله

عصبی

ص: ۲۲۸

نشانه جنس او را بر روی خود دارد. سپس می افزاید: قوانین فیزیولوژی نیز همانند قوانین جهان ستارگان و آسمان ها سخت و غیر قابل تغییرند و ممکن نیست تمایلات انسانی در آنها تغییری ایجاد کند. ما مجبوریم آنها را آن طور که هست بپذیریم (نه آن طور که می خواهیم). آن گاه این سخن را با این جمله پایان می دهد: زنان باید به سمت مواهب طبیعی خود و مسیر سرشت خاص خویش بدون تقلید کورکورانه از مردان بکوشند. وظیفه ایشان در راه تکامل بشریت بسیار بیشتر از مردهاست و نایست آن را سرسری گیرند و رها کنند.^(۱)

جالب اینکه در سال هزار و نهصد و نود و پنج میلادی ده ها هزار تن از اعضای سازمان های دولتی و غیر دولتی در پکن گرد هم آمدند تا سندی را که بر اساس کنوانسیون محو کلیه اشکال تبعیض بر ضد زنان قبلاً تنظیم شده بود امضا کنند. بعضی از مواد آن به قدری نادرست بود که مورد اعتراض سازمان ها و گروه های مختلف قرار گرفت. از افرادی که به اعتراض جلسه را ترک کردند خانم شارون هیر نماینده پارلمان کانادا و رییس هیأت کانادایی شرکت کننده در آن جلسه بود. او برخاست و خطاب به خبرنگاران گفت: «تساوی مورد نظر سند پکن برای زنان تساوی به ارمغان نخواهد آورد. من با اولین پرواز به وطنم باز می گردم و سعی می کنم تفاوت میان زن و مرد (و مسئولیت های آنان) را حفظ کنم همان گونه که این تفاوت در خلقت وجود دارد، چون این تفاوت هاست که ما را حفظ خواهد کرد.»^(۲)

شرح این مسأله از

ص: ۲۲۹

۱- انسان موجود ناشناخته، ص ۱۰۰ به بعد، چاپ سوم.

۲- به نقل از گزارش توصیفی اجلاس پکن، شورای فرهنگی اجتماعی زنان، ص ۱۰.

عهده بحث کوتاه و فشرده ما خارج است، کافی است اجمالاً بگوییم این شعارها نه تنها مشکلی را از زنان جهان حل نکرده بلکه آثار مخربی نیز داشته است.^(۱)

بنابراین باید واقعیت‌های مربوط به این دو جنس را دور از شعارهای توخالی بپذیریم و بر اساس آن برنامه ریزی کنیم و هر یک را در جایگاه شایسته اجتماعی خود قرار دهیم بی آنکه کمترین ظلم و ستم یا تحقیر در حق زنان روا داریم.

۲- آنچه در کلمات مولا علی (علیه السلام) در این وصیت نامه و در بعضی خطبه‌های دیگر و کلمات قصار وارد شده مورد بحث و گفتگو از ناحیه بعضی قرار گرفته که آیا مفهوم این نامه‌ها و خطبه‌ها زن ستیزی نیست؟ ولی هرگاه ما به شأن ورود این خطبه‌ها و مسائل تاریخی مقارن آن بنگریم خواهیم دانست که این تعبیرات هرگز درباره همه زنان نیست، بلکه اشاره به گروه خاصی دارد که سرچشمه مفاسدی در درون خانواده یا داخل اجتماع می شدند. مخصوصاً با توجه به اینکه بخشی از سخنان مولا علی (علیه السلام) در این باره بعد از جنگ جمل بیان شده است. سردمدار جنگ جمل، همان جنگی که بنابه روایتی هفده هزار قربانی از مسلمانان گرفت، زن بود که آتش افروز یا یکی از آتش افروزان اصلی جنگ هم او بود.

بنابراین نظر مولا به این گونه زنان است. به بیان دیگر سخنان مولا به صورت موجه کلیه نیست، بلکه موجه جزئی است.

شاهد این سخن دیدگاه قرآن نسبت به زنان است که به عنوان نمونه به آیات ذیل اشاره می شود: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مَنِّ

ص: ۲۳۰

۱- برای کسب اطلاعات بیشتر می توانید به دائره المعارف فقه مقارن، ج ۱، ص ۸۴-۸۹ مراجعه کنید.

أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِّتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلْ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ؛ و از نشانه های خدا اینکه همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید و در میانتان محبت و رحمت قرار داد. به یقین در این نشانه هایی است برای گروهی که تفکر می کنند» (۱).

اگر همه آنها نواقص العقول یا شر و بد باشند این آرامش از کجا پیدا می شود.

در جای دیگر می فرماید: «هُنَّ لِبَاسٌ لَّكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَّهُنَّ؛ آنها لباس شما هستند و شما لباس آنها (هر دو زینت هم و سبب حفظ یکدیگرید)» (۲).

هر گاه همه آنها دارای صفات منفی باشند چگونه می توانند سبب زینت همسرانشان و مایه حفظ آنها گردند.

در جای دیگر می خوانیم: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ هر کس کار شایسته ای انجام دهد خواه مرد باشد یا زن در حالی که مؤمن است به طور مسلم او را حیات پاکیزه ای می بخشیم و پاداش آنها را مطابق بهترین اعمالی که انجام می دادند، خواهیم داد» (۳).

در آیه ۳۵ سوره احزاب، ده گروه از مؤمنان صالح العمل و زنان صالحه را در کنار هم قرار داده و در پایان به همه وعده اجر عظیم می دهد، می فرماید: (إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا).

در این زمینه بحث بسیار است که ذکر همه آنها ما را از کیفیت بحث های مربوط به نکته

ص: ۲۳۱

۱- روم، آیه ۲۱.

۲- بقره، آیه ۱۸۷.

۳- نحل، آیه ۹۷.

ها خارج می کند؛ ولی برای حسن ختام به کلام خود مولا (علیه السلام) باز می گردیم که در همین بخش از وصیت نامه اش فرمود: «إِنَّ الْمَرْأَةَ رِيحَانَةٌ وَ لَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ». می دانیم که گل و ریحان در حد ذات خود مزایای فراوانی دارد؛ هم مایه آرامش خاطر است و هم زینت و هم فواید فراوان دیگر؛ ولی در عین حال موجودی است لطیف که اگر از آن مراقبت کافی نشود پژمرده خواهد شد. در واقع این جمله اشاره به آن است که در آنها جنبه احساس و عواطف برتری دارد در حالی که در مردان خرد بر عواطف ترجیح دارد و البته هنگامی که این دو با این دو ویژگی با هم بیامیزند نظام خانواده تأمین می شود.

تقسیم مسئولیت ها

در این بخش از وصیت نامه امام (علیه السلام) دو دستور مهم در زمینه مدیریت و تعاون به فرزند دلبندهش - و در واقع به همه انسان ها به عنوان پدری دلسوز - می دهد.

نخست می فرماید: «برای هر یک از خدمتگذاران کار معینی قرار ده که او را در برابر آن مسئول بدانی، زیرا این سبب می شود آنها کارهای تو را به یکدیگر وا نگذارند (و از زیر بار مسئولیت شانه تهی نکنند)»؛ (وَاجْعَلْ لِكُلِّ إِنْسَانٍ مِنْ خَدَمِكَ عَمَلًا تَأْخُذُهُ بِهِ، فَإِنَّهُ آخَرَىٰ أَلَّا يَتَوَاكَلُوا^(۱) فِي خِدْمَتِكَ).

تقسیم کار از مهم ترین اصول مدیریت است، زیرا بدون آن غالباً افراد در انتظار دیگران می نشینند و مسئولیت ها را به گردن آنها می اندازند و به هنگامی که کار زمین می ماند در برابر مؤاخذه کارفرما به این عذر متوسل می شوند که ما گمان

ص: ۲۳۲

۱- «یتواکلوا» از ریشه «تواکل» و «وکالت» گرفته شده و «تواکل» آن است که هر کسی کار خود را به دیگری بگذارد و شانه از آن تهی کند.

کردیم دیگران این کار را انجام خواهند داد و اگر به دیگران گفته شود آنها هم همین عذر را می آورند؛ ولی هنگامی که کارها و مسئولیت ها تقسیم شود هر کسی می داند در برابر کار خود مسئول است و در انجام آن سعی و تلاش می کند. این توصیه نشان می دهد که امام (علیه السلام) به اصول مدیریت کاملاً توجه داشته و فرزندش را به آن توصیه می کند.

در زمان پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز در جنگ و غیر جنگ این امر نمایان بود که فردی را فرمانده میمنه لشکر و فرد دیگری را فرمانده میسره و فرد سومی را در قلب سپاه قرار می داد و مسئولیت ها را تعیین می فرمود. برای جمع آوری زکات افراد خاصی مأموریت داشتند و برای کسب اطلاعات از وضع دشمنان افراد دیگری مأموریت پیدا می کردند و اداره امور بخش های کشور اسلام به افراد آگاه سپرده می شد.

در دومین دستور می فرماید: «قبیله و خویشاوندان را گرامی دار، زیرا آنها پر و بال تواند که به وسیله آنها پرواز می کنی و اصل و ریشه تواند که به آنها باز می گردی و دست و نیروی تو که با آن (به دشمن) حمله می کنی»؛ (وَأَكْرِمْ عَشِيرَتَكَ، فَإِنَّهُمْ جَنَاحُكَ الَّذِي بِهِ تَطِيرُ، وَأَصْلُكَ الَّذِي إِلَيْهِ تَصِيرُ، وَيَدُكَ الَّتِي بِهَا تَصُولُ^(۱)).

امام (علیه السلام) در این جمله خویشاوندان را به سه چیز تشبیه کرده که هر کدام ناظر به مطلب خاصی است؛ تشبیه به بال و پر، اصل و ریشه و تشبیه به دست.

تشبیه اول اشاره به پیشرفت و ترقی در سایه کمک های

ص: ۲۳۳

۱- «تصوّل» از ریشه «صوله» بر وزن «دوله» به معنای حمله کردن گرفته شده است.

آنهاست و تشبیه دوم اشاره به عدم احساس تنهایی در برابر مشکلات و تشبیه سوم اشاره به مبارزه با دشمنان با کمک عشیره و خویشاوندان است.

در واقع همان گونه که اجتماع بزرگ انسان ها در سایه کمک های متقابل به پیشرفت های بی نظیر نایل می گردد اجتماع کوچک عشیره و خویشاوندان در دل این اجتماع بزرگ نیز با تعاون بیشتر و همکاری نزدیک تر به موفقیت های فوق العاده ای نایل می گردد. حتی اقوام جاهلی نیز به این حقیقت پی برده بودند و لذا پیوند با قبیله و جلب حمایت آنها در غلبه بر مشکلات در عصر جاهلیت عرب و سایر اعصار نیز با قوت تمام دنبال می شد. البته با این تفاوت که آنها در حمایت از قبیله و حمایت قبیله از آنان، حق و باطل و ظلم و عدالت را به رسمیت نمی شناختند و بدون قید و شرط، از یکدیگر کمک می خواستند و مورد حمایت قرار می گرفتند؛ ولی اسلام این حمایت متقابل را محدود به مسیرهای حق کرد و طرفداری از باطل را حتی آنجا که پای پدر و مادر و برادر در میان باشد، مجاز نشمرده است.

ابن ابی الحدید نمونه هایی از حمایت قبیله نسبت به افراد مظلوم را آورده که نشان می دهد این حمایت تا چه حد کارساز بوده است. از جمله اینکه فرزاد هر زمان می خواست در مقابل خلفا و امرا شعری از اشعارش را بخواند حتما نشسته می خواند. روزی وارد بر خلیفه اموی سلیمان بن عبدالملک شد و شعری خواند و پدران خودش را در آن ستود. سلیمان، ناراحت

شد گفت: این مدح و ستایش درباره من بود یا خودت؟ فرزدد در جواب گفت: هم برای من و هم برای تو. این مسأله سبب خشم سلیمان شد به او گفت: بسیار خوب برخیز و بقیه اشعار را بخوان و بعد از این جز در حالت قیام نباید شعری بخوانی. فرزدد گفت: نه به خدا قسم. چنین چیزی ممکن نیست مگر اینکه سر من بر تنم نباشد و به زمین افتد. سلیمان گفت: وای بر این احمق آلوده مادر. با صراحت با من مخالفت می کند و فریادش بلند شد. (و قصد سویی درباره فرزدد کرد) ناگهان شنید سر و صدای زیادی بر در قصر است. سلیمان گفت: چه خبر است گفتند: قبیله بنی تمیم (قبیله فرزدد) بر در ایستاده اند و می گویند: هرگز نباید فرزدد ایستاده شعر بخواند و ما دست به قبضه شمشیرها بردیم. سلیمان هنگامی که شرایط را سخت دید گفت: مانعی ندارد. فرزدد بنشیند و اشعارش را بخواند. (۱)

همه چیز خود را به خدا بسپار

سرانجام امام (علیه السلام) در آخرین بخش این وصیت نامه به فرزندش دو دستور می دهد که همه چیز در آن دو جمع است؛ نخست می فرماید: «دین و دنیا را نزد خدا به امانت بگذار»؛ (استودع (۲) الله دینک و دنیاک).

سپس می افزاید: «و از او بهترین مقدرات را برای امروز و فردا، دنیا و آخرت بخواه و سلام بر تو»؛ (وَأَسْأَلُهُ خَيْرَ الْقَضَاءِ لَكَ فِي الْعَاجِلِ وَالْآجِلِ، وَالْدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَالسَّلَامُ).

بدیهی است هیچ کس بهتر از خدا نمی تواند دین و دنیای انسان را حفظ کند و هیچ کس بهتر از او نمی تواند بهترین مقدرات را برای دنیا و آخرت انسان تأمین

ص: ۲۳۵

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۲۸.

۲- در بسیاری از نسخ نهج البلاغه به جای صیغه امر «استودع» و «اسئل» صیغه متکلم وحده آمده است که مفهومی این است که من دین و دنیای تو را به خدا می سپارم و بهترین مقدرات را برای دنیا و آخرت تو از پیشگاه او می طلبم. البته مفهوم هر دو در واقع یکی است، هرچند نسخه اخیر مناسب تر به نظر می رسد مخصوصاً با توجه به تعبیر به «لک».

کند. او سرچشمه همه خیرات و منبع تمام برکات است و هر کس هر چه دارد از او دارد همان گونه که در قرآن می خوانیم:
«يَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛ تمام خوبیها به دست توست و تو بر هر چیزی توانایی». (۱)

شک نیست که هم دنیای انسان آفاتی دارد و هم دین انسان و البته آفات دین بیشتر است و این آفات به قدری زیاد و متنوع است که غلبه بر آنها جز با استمداد از ذات پاک خداوند امکان پذیر نیست.

و به گفته مولوی:

صد هزاران دام و دانه است ای خدا *** ما چو مرغان حریص و بی نوا

دم به دم وابسته دام نوایم *** هر یکی گر باز و سیمرغی شویم

می رهانی هر دمی ما را و باز *** سوی دمی می رویم ای بی نیاز

گر هزاران دام باشد هر قدم *** چون تو با مایی نباشد هیچ غم

ص: ۲۳۶

۱- آل عمران، آیه ۲۶.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

